تفسیر نماز

نام مؤلف: استاد محسن قرائتى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

سخن ناشر

«مركز فرهنگى درسهایى از قرآن» با هدف تهیه، تكمیل و نشر آثار قلمى، صوتى و تصویرى حجّت الاسلام والمسلمین محسن قرائتى، در سال 1375 تأسیس گردید.

این مؤ سسه، در طىّ چند سال فعّالیت خود علاوه بر چاپ كتب جدیدِ مؤ لّف، خصوصا «تفسیر نور» كتبى را هم كه توسط ناشرین دیگر منتشر شده بود، با تجدید نظر و اصلاحات، عرضه كرده است.

از جمله آثار مولّف كه با موضوع نماز مى باشد، كتاب «تفسیر نماز» است كه از ابتدا توسط ستاد اقامه نماز چاپ گردید، لكن پیرو نظر مسئولان محترم ستاد، مقرّر شد از این پس كتاب فوق توسط انتشارات «مركز فرهنگى درسهایى از قرآن» منتشر گردد.

لازم به ذكر است كه این كتاب مورد تجدید نظر و اصلاحات قرار گرفته و در حدّ امكان اشكالات چاپ قبلى مرتفع شده است. با این حال در انتظار نظرات و پیشنهادات خوانندگان گرامى هستیم تا به نشانىِ: تهران - صندوق پستى 586/14185 با ما مكاتبه نمایند.

مركز فرهنگى درسهایى از قرآن

پیشگفتار

اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ وَ صَلَّى اللّهُ عَلى سَیدنا و نَبِینا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ وَ لَعنَةُ اللّهِ عَلى اَعدائهِم اَجمَعینَ

خوشحالم كه آغاز سال هزار و سیصد و هفتاد و چهار را در كنار مرقد مطهّر امام رضا عليه‌السلام بوده و نوشتن این جزوه كه یادداشت هایش را از قبل تهیه كرده بودم، پس از تحویل سال نو شروع كردم.

بدنبال تلاش هایى كه پس از انقلاب اسلامى در جهت اقامه نماز در سطح مدارس، دانشگاه ها، پادگان ها و دیگر مكان هاى عمومى صورت گرفت، اینجانب نیز پس از تألیف كتاب هاى پرتوى از اسرار نماز، همراه با نماز و یكصد و چهارده نكته درباره نماز، تصمیم گرفتم جزوه اى در مورد تفسیر اذكار نماز از تكبیر و حمد و سوره و ركوع و سجود و تشهد و سلام بنویسم تا آنچه را كه در این ارتباط با خدا مى گوییم، بهتر بفهمیم و عبادتى آگاهانه و از روى معرفت داشته باشیم.

قبل از ورود در بحث، نگاهى گذرا به «عبادت و عبودیت» كه روح نماز و همه تكالیف عبادى است داریم تا جایگاه رفیع آن را در زندگى خود بهتر دریابیم.

عبادت و عبودیت

## عبادت چیست؟

بسم اللّه الّرحمن الرّحیم

عبادت، هدف آفرینش ماست. قرآن مى فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالاِْنسَ إِلا لِیعْبُدُونِ) (1)

كارهایى را كه انجام مى دهیم، اگر براى رضاى خدا باشد، عبادت است؛ گرچه مانند كسب و كار، تحصیل علم، ازدواج و یا خدمت به مردم، براى رفع نیازهاى خود یا جامعه باشد.

آنچه یك امر را عبادت مى كند، آنست كه به انگیزه اى مقدس انجام شود و به تعبیر قرآن رنگ خدایى صبغة اللّه (2) داشته باشد.

## فطرت و عبادت

بعضى كارهاى ما بر اساس عادت است و برخى بر پایه فطرت؛ آنچه عادت است هم مى تواند با ارزش باشد، مثل عادت به ورزش و هم مى تواند بى ارزش باشد، مانند عادت به سیگار. اما اگر امرى فطرى شد، یعنى بر اساس فطرت و سرشتِ پاكى كه خداوند در نهاد هر بشرى قرار داده انجام شد، همواره با ارزش است.

امتیاز فطرت بر عادت آنست كه زمان و مكان، جنس و نژاد، سنّ و سال در آن تأثیرى ندارد و هر انسانى از آن جهت كه انسان است آن را دارا مى باشد؛ مانند علاقه به فرزند كه اختصاص به نسل و عصر خاصّى ندارد و هر انسانى فرزندش را دوست مى دارد. (3) اما مسائلى مانند شكل و فرم لباس یا غذا، از باب عادت است و در زمان ها و مكان هاى مختلف، متفاوت است. در بعضى مناطق، چیزى مرسوم است كه در جاهاى دیگر رسم نیست.

عبادت و پرستش نیز یكى از امور فطرى است و لذا قدیمى ترین، زیباترین و محكم ترین آثار ساختمانىِ بشر، مربوط به معبدها، مسجدها، بتكده ها و آتشكده هاست.

البتّه در شكل و نوع پرستش ها تفاوت هاى زیادى دیده مى شود. یكى تفاوت در معبودها كه از پرستشِ سنگ و چوب و بت ها گرفته تا خداى عزیز، و یكى در شكل و شیوه عبادت كه از رقص و پایكوبى گرفته تا عمیق ترین و لطیف ترین مناجات هاى اولیاى خدا تغییر مى كند.

هدف انبیا نیز ایجاد روح پرستش در انسان نبوده، بلكه اصلاح پرستش در مورد شخص معبود و شكل عبادت بوده است.

هزینه هاى سنگینى كه در ساختمان كلیساها، كنیسه ها، معابد هندوها و مساجد صرف مى شود، مقدس شمردنِ پرچم، وطن و قهرمانان ملّى، ستایش كمالات و ارزشهاى افراد و حتى اشیاء، همه و همه جلوه هایى از روح پرستش در وجود آدمى است.

آنها هم كه خدا را پرستش نمى كنند، یا مال و مقام یا همسر و فرزند، یا مدرك و مكتب و راه و روش خود را مى پرستند و در راه آن تا مرز جانفشانى و دلباختگى پیش مى روند و هستى خود را فداى معبودشان مى سازند. پرستش در انسان یك ریشه عمیق فطرى دارد گرچه انسان خود از آن غافل باشد، به قول مولوى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همچو میل كودكان با مادران |  | سِرّ میل خود نداند در لبان |

خداوند حكیم هر میل و غریزه اى را در انسان قرار داده، وسیله ارضاء و تأمین آن را نیز در خارج ایجاد كرده است. اگر تشنگى در انسان پیدا مى شود، آب آفریده و اگر گرسنگى هست، غذا نیز هست. اگر غریزه جنسى در انسان قرار داده، براى او همسر خلق كرده و اگر قوّه شامّه آفرید، بوئیدنى ها را نیز آفرید.

یكى از احساسات عمیق انسان میل به بى نهایت، عشق به كمال و علاقه به بقاست و رابطه با خداوند و پرستش او، تأمین كننده این تمایلات فطرى است. نماز وعبادت، رابطه انسان با سرچشمه كمالات، اُنس با محبوب واقعى وپناهندگى به قدرت بى نهایت است.

## ریشه پرستش

كیست كه خداوند را با اوصاف و كمالاتِ بى پایانش بشناسد، اما سر تسلیم و خضوع فرو نیاورد؟ قرآن از طریق داستان ها و تاریخها، نشانه هایى از قدرت و عظمت او را براى ما بیان مى دارد.

مى فرماید: خداوند به مریمِ بى همسر فرزند داد. رود نیل را براى موسى شكافت و فرعون را در آن غرق كرد. انبیا را با دست خالى بر ابرقدرت هاى زمان خود پیروز كرد و بینى طاغوت ها را به خاك مالید.

اوست كه شما را از خاكِ بى جان آفرید و مرگ و حیات و عزّت و ذلّتِ شما بدست اوست.

كیست كه ضعف و ناتوانى و جهل و محدودیت خود و خطرات و حوادثِ پیش بینى شده و نشده را درك كند، ولى احساس نیاز به قدرت نجات دهنده اى نكند و سر تسلیم خم نكند؟

قرآن در لابلاى آیات، ضعف انسان را به او گوشزد مى كند و مى گوید: تو هنگام تولّد هیچ نمى دانستى و هیچ آگاهى نداشتى، یكپارچه ضعف بودى، چنانكه پس از قدرت هم باز رو به ضعف مى روى.

تو هر لحظه مورد تهدید انواع خطرات هستى.

اگر حركت زمین كُند شود و شب یا روز ثابت بمانند، كیست كه حركت آن را تند كند و تغییر دهد؟

اگر آبها به عمق زمین فرو رود، كیست كه براى شما آب گوارا بیاورد؟ (4)

اگر بخواهیم آب آشامیدنى شما را تلخ و شور قرار مى دهیم. (5)

اگر بخواهیم درختان را براى همیشه خشك مى گردانیم. (6)

اگر بخواهیم دائما زمین را لرزان و متزلزل قرار مى دهیم. (7)

اینها ودهها نمونه دیگر را قرآن ذكر مى كند تا انسان را از غفلت به در آورد وغرورش را بشكند و به عبادت و تذلّل در برابر آفریدگار وادارد.

## عمق پرستش

پرستش، عملى است كه ما ظاهرا آن را یك نوع خضوع مى بینیم، اما عمق زیادى دارد.

پرستش برخاسته از جان است، برخاسته از معرفت است، برخاسته از توجه است، برخاسته از تقدّس است، برخاسته از ستایش است، برخاسته از نیایش است، برخاسته از التجا و استعانت است، برخاسته از عشق به كمالات معبود است.

آرى، پرستش عملى است در ظاهر ساده، ولى تا مسائل فوق نباشد، آن پرستش از انسان سر نمى زند. پرستش یعنى دل كندن از مادیات و پرواز دادن روح، پا را فراتر از دیدنى ها و شنیدنى ها نهادن. پرستش تأمین كننده عشق انسان هاست كه گاهى با ثنا و ستایش و زمانى با تسبیح و تقدیس و پاره اى اوقات با شكر و اظهار تسلیم، ادب خود را نسبت به پروردگارش اظهار مى دارد.

## بى تفاوتى نسبت به عبادت

حضرت على عليه‌السلام مى فرماید: اى انسان! چشمت روشن، اگر با گذشت این همه سال از عُمرت (وبا داشتن این همه استعداد، قابلیت، امكانات، عقل، علم و وحى)، باز هم مثل حیوانى در چراگاهى گامى نهى و خوابى كنى. (8)

آرى، تمدن و تكنولوژى و پیدایش و پیشرفتِ ابزار جدید، زندگى را راحت تر كرده و رفاه و آسایش را به ارمغان آورده است، ولى مگر كمال انسان در كسب همین رفاه مادى است؟

اگر چنین باشد، حیوانات كه در خوراك و پوشاك و مسكن و ارضاى شهوت از انسان جلوترند!

در خوراك بهتر و بیشتر و راحت تر مى خورند و نیازى به پختن و آماده كردن ندارند!

در پوشاك، دوختن و شستن و اطو كردن ندارند!

در شهوت، بدون گرفتارى و مشكلى، خود را ارضاء مى كنند.

در تأمین مسكن، چه بسا پرندگان و حشراتى كه تكنیك آنها در ساختِ لانه و آشیانه، انسان را به تعجّب وامى دارد.

اصولا آیا این پیشرفتِ تكنولوژى، موجب رشد انسانیت هم شده است؟

آیا فسادهاى فردى و اجتماعى كم شده است؟

آیا این آسایش، آرامش هم آورده است؟

به هر حال همانگونه كه اگر دستِ انسان را در دستِ رهبران معصوم و عادل نگذاریم، به انسانیت ظلم شده است، اگر دل انسان هم با خدا گره نخورد به مقام انسانیت توهین شده است.

## مدار عبادت، رضاى خدا

همانگونه كه كرات آسمانى و زمین در عین حركت هاى مختلفِ وضعى و انتقالى، همواره مدار ثابتى دارند، عبادات نیز با همه شكلها و صورت هاى مختلفشان بر مدار ثابتى قرار دارند كه آن رضاى خداوند است، گرچه شرائط زمانى و مكانى، فردى و اجتماعى نوعِ حركت در این مدار را تعیین مى كنند.

مثلا مسافرت، نماز را دو ركعتى مى كند و بیمارى، شكل نماز را تغییر مى دهد، اما نماز دو ركعتى و یا شكسته نیز نماز است و بر مدار یاد خدا و رضاى او و انجام فرمان او قرار دارد. (وَاءَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِكْرِى) (9)

## روحیه عبادت

عبادت، غذاى روح است وبهترین غذا آنست كه جذب بدن شود، بهترین عبادت نیز آنست كه جذب روح شود، یعنى با نشاط وحضور قلب انجام گیرد. غذاى زیاد خوردن كارساز نیست، غذاى مفید خوردن مهّم است.

پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به جابربن عبداللّه انصارى فرمود: (اِنَّ هذَا الدّینَ لَمَتینٌ فَاَوْغِل فیهِ بِرِفْقٍ وَلا تُبَغِّضُ اِلى نَفْسِك عِبادَةَ اللّهِ) (10) همانا دین خدا استوار است، پس نسبت به آن مدارا كن (و زمانى كه آمادگى روحى ندارى عبادت را بر خود تحمیل نكن) كه عبادت در نزد تو مبغوض شود.

در حدیث دیگرى از پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى خوانیم: (طُوبى لِمَنْ عَشِقَ الْعِبادَةَ وَ عانَقَها) (11) خوشا به حال كسى كه به عبادت عشق ورزد و آن را همچون محبوبى در بر گیرد.

## میانه روى در عبادت

هنگامى روحیه عبادت و پرستش زنده مى ماند كه انسان در انجام آن میانه رو باشد، لذا در كتب حدیث، روایاتى با عنوان: «باب الاقتصاد فى العبادة»، نقل شده است. (12)

انسان وقتى سالم است كه میان اندامش تناسب باشد و اگر عضوى بزرگتر یا كوچكتر از حدّ معمول باشد، ناقص الخلقه به حساب مى آید. در امور معنوى نیز انسان باید ارزشها را بطور هماهنگ در خود پرورش دهد. به پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله خبر دادند كه گروهى از امّت تو بخاطر عبادت، همسر و فرزند را رها كرده و به مسجد آمده اند. پیامبر فریاد برآورد كه این راه و روش من نیست، من خودم با همسرم زندگى مى كنم و در منزل ساكنم، هر كس غیر از این عمل كند از من نیست. (13)

امام صادق عليه‌السلام داستانِ مسلمانى را نقل مى كند كه همسایه مسیحى داشت و مسلمان شد. این مسلمان هنگام سحر او را بیدار كرد و به مسجد آورد و به او گفت: نماز شب بخوان تا صبح شود. هنگام صبح گفت: نماز صبح بجاى آور و پس از آن تا طلوع آفتاب دعا بخوان. سپس تا وقت نماز ظهر قرآن بخوان و بدینگونه یك شبانه روز او را با نماز و قرآن و دعا پر كرد.

مسیحى كه به خانه بازگشت، دست از اسلام برداشت و دیگر پاى به مسجد نگذاشت. (14) آرى اینگونه افراط و زیاده روى در عبادت، مردم را فرارى مى دهد.

استاد شهید مرتضى مطهرى نقل مى كند كه عمروعاص دو پسر داشت؛ یكى طرفدار حضرت على عليه‌السلام شد و دیگرى طرفدار معاویه. روزى پیامبر به فرزند خوب عمروعاص (عبداللّه) فرمود: شنیده ام كه تو شبها را به عبادت و روزها را به روزه مى گذرانى، گفت بله یا رسول اللّه، پیامبر فرمود: من این راه را قبول ندارم. (15)

در روایات مى خوانیم: (اِنَّ لِلْقُلُوبِ اِقْبالاً وَاِدْبارا) (16) روح انسان، گرایش و فرار دارد. هرگاه رو مى كند و گرایش دارد بهره گیرى كنید و هرگاه آمادگى ندارد به او فشار نیاورید كه ناخودآگاه عكس العمل منفى نشان مى دهد.

در سفارشات اسلامى آمده كه اوقات خود را چهار قسمت كنید و سهمى را براى تفریح و لذّت بگذارید كه اگر اینگونه عمل كردید براى كارهاى دیگر نشاط خواهید داشت. (17)

قرآن كریم به یهودیانى كه در روز استراحت و تعطیل، به سراغ ماهیگیرى و كار مى رفتند عنوان متجاوز مى دهد: (وَ لَقَد عَلِمْنَا الَّذینَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِى السَّبْتِ) (18) ما از متجاوزین روز شنبه (كه حریصانه به سراغ كار مى رفتند) آگاهیم.

به هر حال حفظ نشاط و روحیه در عبادت، یك اصل است كه با میانه روى حاصل مى شود.

## مدیریت در عبادت

مدیریت تنها در مسائل اجتماعى و اقتصادى و سیاسى نیست، بلكه امور عبادى نیز نیاز به مدیریت دارد.

در مدیریت اصولى مطرح است: برنامه ریزى و طرح كار، گزینش نیروى كارآمد، انضباط و نظارت، تشویق و كنترل و امثال اینها. در عبادت نیز باید این اصول رعایت شود تا موجب رشد و كمال شود.

نماز یك طرح معین دارد، با تكبیر آغاز مى شود و با سلام تمام. تعداد ركعات و ركوع و سجودش مشخّص است. اوقات انجام آن مخصوص، و جهت آن رو به قبله است.

امّا طرح تنها كافى نیست، اقامه و اجراى آن نیز نیاز به گزینشِ امام جماعتى جامع و جامعه نگر دارد. باید مردم را از طریق آداب و اخلاق و نظافت و نشاط به نماز و مسجد ترغیب و تشویق كرد. باید نظم و هماهنگى در صفوف جماعت و تبعیت از امام جماعت مراعات شود و به هر حال مدیریتى كامل را مى طلبد تا به بهترین نحو پیاده شود.

## عبادت، داروخانه شبانه روزى

هر كس در هر لحظه و در هر شرایطى بدون هیچ وقت قبلى و واسطه اى مى تواند با خدا ارتباط برقرار كند. هر چند اوقاتى مخصوص از قبیل هنگام سحر، غروب جمعه، پس از خطبه هاى نماز جمعه، هنگام نزول باران و یا شب قدر، دعا و عبادت حال دیگرى دارد، اما دعا و نیایش اختصاصى به این اوقات ندارد.

عبادت در هر حال داروى غفلت و نسیان و عصیان است. (اءَقِمِ الصَّلو ةَ لِذِكرِى) (19) مایه آرامش و اطمینان خاطر و زدونِ اضطراب ها و دل نگرانى هاست. (اَلا بِذكرِاللّهِ تَطمَئنُّ القُلُوب) (20)

## عبادت، مایه آرامش

شما طاغوت هاى قُلدر و سرمایه داران بزرگ و صاحبان علم و صنعت و تكنولوژى را مى شناسید، ولى آیا از آنها آرامش هم سراغ دارید؟

آیا جوامع غربى امروز در آرامش روحى و روانى بسر مى برند؟

آیا قدرت و صنعت و ثروت براى بشر امروز، صلح و دوستى و اطمینان خاطر و آرامش به ارمغان آورده است؟

اما عبادت و اطاعت خدا، براى اولیاى خدا چنان حالتى بوجود مى آورد كه در هیچ شرایطى دچار اضطراب نمى گردند. در اینجا مناسب است دو خاطره از رهبر كبیر انقلاب اسلامى امام خمینى قدس سره نقل كنم:

بدنبال فرار شاه از ایران، با آنكه هنوز نوكر بى اختیارش شاپور بختیار حكومت مى كرد، امام خمینى تصمیم گرفت بعد از پانزده سال تبعید به كشورش باز گردد. خبرنگار در هواپیما از ایشان سئوال مى كند: اكنون چه احساسى دارید؟ مى فرماید: هیچ!

در حالى كه در آن زمان میلیون ها ایرانىِ عاشق، نگرانِ جان امام بودند، امام با آرامش خاطر در هواپیما مشغول نماز شب و ذكر خدا بودند. این آرامش تنها بخاطر یاد اوست.

خاطره دیگر كه از فرزند امام مرحوم حاج سید احمد آقا شنیدم آنست كه روز فرار شاه از ایران، دهها خبرنگار و عكاس از سراسر دنیا در منزل امام در پاریس اجتماع كرده بودند تا سخنان امام را به دنیا مخابره كنند. امام روى صندلى ایستاد، چند كلمه اى سخن گفت، سپس رو به من كرد و پرسید: احمد، آیا ظهر شده است؟ گفتم بله، امام بدون معطّلى سخن خود را قطع كرد و براى نماز اوّل وقت از صندلى پایین آمد. همه گیج شدند كه چه خبر شده است، گفتم: امام نمازش را اوّل وقت مى خواند.

آنچه امام در پاریس انجام داد درسى بود كه از پیشوایش امام رضا عليه‌السلام آموخته بود. در تاریخ آمده، رهبر گروه صابئین كه نامشان در قرآن آمده است، دانشمندى مغرور و متعصّب بود. هر بار كه با امام رضا عليه‌السلام به گفتگو مى نشست زیر بار نمى رفت، تا آنكه در جلسه اى چنان تار و پود افكارش در هم ریخت كه گفت: اكنون قلبم نرم شد و منطق شما را پذیرفتم. در این هنگام صداى اذان بلند شد، امام رضا عليه‌السلام به قصد نماز جلسه را ترك كردند، دوستان امام هر چه اصرار كردند كه اگر لحظاتى جلسه را ادامه دهید او و تمام پیروانش مسلمان مى شوند، فرمودند: نماز اوّل وقت مهم تر از بحث است، او اگر لایق باشد بعد از نماز هم مى تواند حق را بپذیرد. دانشمندِ صابئى كه این صلابت و قاطعیت و تعبّد و عشق به حق را در امام دید بیشتر علاقمند شد. (21)

## عبادت و دریافت ها

عبادت، وسیله دریافت امدادها و الطاف الهى است.

(وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى یاءْتِیكَ الْیقِینُ) (22)

آن قدر عبادت كن تا به درجه یقین برسى.

حضرت موسى براى دریافت كتاب آسمانى تورات، چهل شبانه روز در كوه طور به عبادت و مناجات پرداخت و پیامبر گرامى اسلام براى دریافت وحى مدّت هاى طولانى در غار حرا به عبادت مشغول بود. در روایات آمده است: (مَنْ اَخْلَصَ الْعِبادَة لِلّهِ اَرْبَعینَ صَباحا ظَهَرتْ ینابیعُ الْحِكْمةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلى لِسانِهِ) (23) هر كس چهل شبانه روز تمام كارهایش رنگ عبادت و خلوص داشته باشد، خداوند چشمه هاى حكمت را از قلبش بر زبانش جارى مى سازد.

آرى عبادتِ خالصانه، دانشكده اى است كه چهل روزه فارغ التحصیلانى حكیم پرورش مى دهد كه حكمت را از سرچشمه الهى دریافت و به دیگران تحویل مى دهند.

## تأثیر متقابل ایمان و عبادت

چنانكه ایمان، انسان را به عبادت مى كشاند، عبادت نیز در عمق بخشیدن به ایمان مؤ ثر است. همانند ریشه اى كه آب و غذا را به برگ هاى درخت مى رساند و متقابلا برگها حرارت و نور را به ریشه منتقل مى كنند. آرى هر چه عبادت بهتر وبیشتر شود، اُنس انسان به معبود بیشتر مى شود.

## فلسفه عبادت در قرآن

قرآن فلسفه نماز را یاد خدا مى داند؛ (اءَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِكْرِىَّ) (24)

و ذكر خدا را مایه آرامش دلها؛ (اءَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (25)

و نتیجه آرامش دل را پرواز به ملكوت. (یاءَیتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِىَّ إِلَى رَبِّك) (26)

قرآن در مواردى دیگر، دلیل عبادت را تشكر از خداوند مى داند:

(اُعْبدوُا رَبَّكُمْ الَّذى خَلَقكُم) (27)

پرستش كنید پروردگارتان را كه شما را آفرید.

(فَلْیعْبُدُواْ رَبَّ هَذَا الْبَیتِ الَّذِىَّ اءَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَءَامَنَهُم مِّنْ خَوْفِ) (28)

پس پروردگار این خانه (كعبه) را پرستش كنند كه آنان را از گرسنگى وناامنى نجات داد.

در بعضى آیات به نقش تربیتى نماز اشاره شده است:

(إِنَّ الصَّلَوةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنكَرِ) (29)

همانا نماز انسان را از زشتى ها و مُنكرات باز مى دارد.

نمازگزار ناچار است كه بخاطر صحّت نماز و یا قبول شدن آن، یك سرى دستوراتِ دینى را مراعات كند كه رعایت آنها خود زمینه اى قوى براى دورى از گناه و زشتى است. آرى كسى كه لباس سفید بپوشد، طبیعى است كه روى زمینِ آلوده و كثیف نمى نشیند.

قرآن بدنبال سفارش به نماز مى فرماید:

(إِنَّ الْحَسَناتِ یذْهِبْنَ السَّیئَات) (30)

همانا كارهاى شایسته، گناهان را از بین مى برند.

پس نماز یك توبه عملى از گناهان گذشته است و خداوند با این آیه به گنهكار امید مى دهد كه اگر به كارهاى شایسته همچون نماز و عبادت روى بیاورد بدیهایش محو مى شود.

## نماز در كلام على عليه‌السلام

حضرت على عليه‌السلام بارها در نهج البلاغه از نماز و یاد خدا سخن به میان آورده كه در كتابى به نام «نماز در نهج البلاغه» گردآورى شده است. ما در اینجا جملاتى را در مورد فلسفه ذكر و یاد خدا كه مهمترین مصداقش نماز است از آن حضرت نقل مى كنیم:

مى فرماید: (اِنَّ اللّهَ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَالْوَقَرَة وَ تُبْصِرُ بِه بَعْدَ العَشوة) (31) خداوند ذكر و یادش را صیقل روحها قرار داد تا گوشهاى سنگین با یاد خدا شنوا و چشم هاى بسته با یاد او بینا شوند.

آنگاه حضرت در مورد بركات نماز مى فرماید:

(قَدْ حَفَّتْ بِهِم المَلائِكَة وَ نُزّلَتْ عَلَیهِمُ السَّكینَه وَ فُتِحَتْ لَهُم اَبْوابَ السَّماءِ وَ اُعِدَّتْ لَهُم مَقاعِدَ الكِرامات) فرشتگان آنان را در بر مى گیرند و آرامش بر آنان نازل مى شود، درهاى آسمان بر آنان گشوده و جایگاه خوبى برایشان آماده مى شود.

در خطبه اى دیگر مى فرماید:

(و اِنَّها لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَق وَ تُطلِقُها اِطْلاقَ الرَّبَق) (32) نماز گناهان را مثل برگ درختان مى ریزد و گردن انسان را از ریسمان گناه آزاد مى كند.

آنگاه در ادامه، تشبیهى جالب از پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل مى فرماید كه: نماز همچون جوى آبى است كه انسان روزى پنج مرتبه خود را در آن شستشو دهد، آیا دیگر آلودگى باقى مى ماند؟

در خطبه 196 گوشه هایى از مفاسد اخلاقى همچون كبر و سركشى و ظلم را برمى شمرد و سپس مى فرماید: درماین این مفاسد نماز و روزه و زكات است. آنگاه در مورد آثار نماز مى فرماید:

(تَسْكیناً لاَِطْرافِهِم، تَخْشیعاً لاَِبْصارِهِم، تَذْلیلاً لِنُفُوسِهِمْ، تَخْفیضاً لِقُلُوبِهِم، اِزالَةً لِلْخَیلاءِ عَنْهُم اِنْ اَوْ حَشَتْهُم الْوَحْشَة آنَسَهُمْ ذِكْرك) نماز به همه وجود انسان آرامش مى بخشد، چشمها را خاشع و خاضع مى گرداند، نفس سركش را رام، دلها را نرم و تكبر و بزرگ منشى را محو مى كند. به هنگام وحشت و اضطراب و تنهایى، یاد تو موجب انس و الفت آنها مى شود.

البتّه روشن است كه همه مردم چنین بهره هایى را از نماز ندارند، بلكه تنها گروهى هستند كه شیفته نماز و یاد خدا هستند و آن را با تمام دنیا عوض نمى كنند.

## آثار و بركات عبودیت و بندگى

### 1- احساس غرور و افتخار

امام زین العابدین عليه‌السلام در مناجات خود مى گوید: (اِلهى كَفى بى عِزّاً اَنْ اَكُونَ لَك عَبْداً) (33) همین افتخار مرا بس كه بنده تو باشم.

چه افتخارى از این بالاتر كه انسان با خالق خود سخن بگوید و او كلام انسان را بشنود و بپذیرد!

در این دنیاى ناچیز، اگر مخاطب انسان شخصى بزرگ و دانشمند باشد، انسان به وجود او افتخار و از مصاحبت با او احساس غرور مى كند و از اینكه زمانى شاگرد فلان استاد بوده است بر خود مى بالد.

### 2- احساس قدرت

كودك مادامى كه دستش در دست پدرى قوى و مهربان است احساسِ قدرت مى كند، امّا اگر تنها شود هر لحظه ترس و دلهره دارد كه دیگران او را آزار دهند.

انسانى كه متّصل به خدا شد، در برابر ابرقدرت ها و طاغوت ها و مستكبرین احساس قدرت مى كند.

### 3- احساس عزّت

عزّت به معنى نفوذناپذیرى است. در مكتب انبیا تمام عزّت ها از آنِ خداست، چنانكه همه قدرت ها از اوست. لذا قرآن از كسانى كه به سراغ غیر خدا مى روند انتقاد مى كند كه آیا از غیر خدا عزّت مى خواهید؟ (34)

طبیعى است كه اتصال به عزیزِ مطلق و قدرت بى نهایت، به انسان عزّت مى دهد. چنانكه كلماتى همچون «اللّه اكبر» طاغوت ها را در نزد انسان حقیر و او را در برابر آنها عزیز مى كند.

لذا قرآن به ما دستور مى دهد كه در سختى ها و مشكلات از نماز و عبادت كسب قدرت و قوّت كنیم:

(وَاسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوةِ) (35)

اولیاى خدا نیز در مقاطع حسّاس، خود را با نماز تقویت مى كردند. عصر روز نهم محرّم در كربلا، لشگر یزید به خیمه گاه امام حسین عليه‌السلام حمله كرد. امام فرمودند: یك شب جنگ را به تاءخیر بیندازید كه من نماز را دوست دارم و مى خواهم امشب را تا صبح به عبادت بپردازم.

بندگان صالح خدا، نه فقط نمازهاى واجب كه نمازهاى مستحب را دوست مى دارند. نماز نافله، نشانه عشق به نماز است. نماز واجب را چه بسا انسان از ترس قهر خدا بخواند، ولى در نماز مستحب ترس مطرح نیست، عشق مطرح است.

آرى، هر كس كه كسى را دوست دارد، میل دارد بیشتر با او حرف بزند و دل از او نمى كند. چگونه ممكن است انسان ادعا كند خدا را دوست دارد ولى حال حرف زدن با او را ندارد!

البتّه این بى رغبتى به نماز و نافله بى دلیل نیست، بلكه طبق روایات گناه روز توفیق نماز شب و نافله سحر را مى گیرد.

به هرحال آنكه نافله نمى خواند، فضلى ندارد كه انتظار تفضّل از خداوند را داشته باشد. چنانكه كسى انتظار ظهور مصلح است كه خود صالح باشد.

نمازهاى نافله، نقص نمازهاى واجب را نیز جبران مى كند. شخصى از امام پرسید: من در نماز حضور قلب ندارم و از بركاتِ نماز بى بهره ام، چه كنم؟ حضرت فرمودند: بدنبال نمازهاى واجب، نماز نافله بخوان كه كاستى هاى آن را جبران مى كند و سبب قبولى نماز واجب مى گردد.

بخاطر همین آثار و بركات است كه اولیاى خدا نه تنها به نمازهاى واجب، بلكه به نمازهاى مستحب توجه زیادى داشتند و از آنچه مانع و مزاحم این سیر معنوى و پرواز روحى مى گشت، مانند پرخورى، پرحرفى، پرخوابى، لقمه حرام، لهو و لعب و سرگرم شدن به دنیا، كه انسان را از حال عبادت مى اندازد و نماز را بر او سنگین مى كند، دورى مى كردند. چنانكه قرآن مى فرماید:

(وَإِنَّهَا لَكَبِیرَةٌ إِلا عَلَى الْخَ-شِعِینَ) (36)

همانا نماز سنگین است مگر براى خاشعان.

### 4- عامل تربیت

گرچه نماز یك ارتباط روحى و معنوى است و هدف از آن یاد خداست، اما اسلام خواسته این روح را در قالب یك سلسه برنامه هاى تربیتى پیاده كند و لذا شرائط زیادى را براى آن قرار داده است، شرائط صحیح بودنِ نماز، شرائط قبولى و شرائط كمال.

پاك بودن بدن و لباس، رو به قبله بودن، درست خواندن كلمات، مباح بودنِ مكان و لباس نمازگزار از شرائط صحّت نماز است كه مربوط به جسم نمازگزار است نه روحِ او.

اما اسلام عبادت را در این لباس قرار داده تا به مسلمین درس نظافت و پاكیزگى، استقلال، و مراعات حقوق دیگران بدهد.

چنانكه توجه و حضور قلب، پذیرفتن رهبرى امامان معصوم و اداى واجباتِ مالى چون خمس و زكوة، شرط قبولى نماز است و انجام آن در اوّل وقت، در مسجد، به جماعت، با لباس تمیز و عطر زده، مسواك زده و رعایت نظم صفوف و امثال آن از شرائط كمال نماز است.

دقت در این شرائط بخوبى مى رساند كه هر یك از آنها نقش مؤ ثرى در تربیت انسان ها دارد.

در نماز به هر سو بایستیم رو به خداست، زیرا قرآن مى فرماید: (فَاءَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ) (37) اما بخاطر آنكه بفهماند جامعه اسلامى باید یك جهت داشته باشد و درس وحدت و هبستگى بدهد، دستور مى دهد همه به یك جهت بایستند. اما چرا آن جهت، كعبه باشد؟

زیرا كعبه اولین نقطه اى است كه براى عبادت مردم وضع شده است: (إِنَّ اءَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبارَكاً) (38)

و از طرفى بنیانگذار و تعمیركنندگانِ آن در طول تاریخ، انبیا بوده اند. پس رو به كعبه ایستادن یك نوع همبستگىِ مكتبى در طول زمان است.

از سوى دیگر كعبه رمز استقلال است، زیرا تا وقتى مسلمین رو به بیت المقدس، قبله یهود و نصارى نماز مى خواندند، آنها منّت مى نهادند و مى گفتند: رو به قبله ما ایستاده اید پس از خود استقلالى ندارید.

قرآن با صراحتِ كامل مى فرماید:

(لِئَلاّ یكُونَ لِلنَّاسِ عَلَیكُم حُجَّة) (39)

ما قبله شما را كعبه قرار دادیم تا مردم بر شما حجّتى نداشته باشند.

خلاصه آنكه قبله رمز استقلال، وحدت و همبستگى است و اینها درسهاى تربیتىِ نماز است.

### 5 - احضار ارواح!

امروزه بازار هیپنوتیزم و احضار ارواح در دنیا رونق پیدا كرده است، ولى هدف ما آن بحث ها نیست. هدف ما این است كه روحِ فرارى خود را از طریق نماز نزد خالق احضار و این شاگرد فرارى را سر كلاس حاضر كنیم. یكى از بركات نماز احضار نفس سركش وفرارى در محضر خداست.

امام زین العابدین عليه‌السلام در مناجات الشّاكین، از نَفس خود به درگاه خداوند ناله مى كند و مى گوید: خداوندا من از نفسى به تو گلایه دارم كه میل به هوسها دارد و از حق فرارى است.

این نفس است كه گناه را در نزد انسان شیرین و آسان جلوه مى دهد و اینگونه توجیه مى كند كه بعدا توبه مى كنى و یا دیگران نیز این كارها را كرده اند. نفس مثل كودك بازى گوشى است كه اگر پدر از او مراقبت نكند دست خود را از دست پدر بیرون كشیده و به هر سو كه بخواهد مى رود و هر لحظه خطرى او را تهدید مى كند.

بهترین راه كنترل این نفسِ سركش آنست كه انسان روزى چند مرتبه آن را در نزد خداوند احضار و غفلت زدائى كند تا از غرق شدن در منجلاب مادیات نجاتش دهد.

### 6- ولایت بر هستى!

از بركاتِ نماز و عبادت آن است كه انسان بتدریج و گام به گام بر هستى تسلّط پیدا مى كند.

گام اوّل: قرآن مى فرماید: تقوى براى انسان نورانیت و بصیرت مى آورد یعنى به انسان دیدى مى دهد كه حق را از باطل تشخیص دهد، (إِن تَتَّقُواْ اللّهَ یجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً) (40) و در جاى دیگر مى فرماید: (یجْعَل لَّكُمْ نُوراً) (41) پس تقوى كه در راءس آن بندگى خدا و نماز است گامى به سوى نورانى شدن و بصیرت پیدا كردن است.

گام دوّم: كسانى كه هدایت الهى را پذیرفتند و در مدار حق قرار گرفتند خداوند هدایت آنها را زیادتر مى كند: (وَالَّذِینَ اهْتَدَوْا زَادَهُم هُدىً) (42) پس نور و هدایت آنها متوقف نمى شود، بلكه بخاطر تسلیم و بندگى دائما در حال قرب و رشد هستند و شعاع وجودیشان بیشتر مى شود.

گام سوّم: از آنجا كه این افراد در راه خدا تلاش مى كنند، خداوند راه هاى زیادى را براى رسیدن به كمال به آنها نشان مى دهد. (وَالَّذِینَ جَهَدُواْ فِینَا لَنَهْدِینَّهُم سُبُلَنَا) (43)

گام چهارم: هرگاه شیطان به سراغ آنها برود فورا متذكّر شده و از خداوند عذرخواهى مى كنند. (إِذَا مَسَّهُمْ طاَّئِفٌ مِّنَ الشَّیطَانِ تَذَكَّرُوا) (44)

گام پنجم: براى خودسازى و دورى از فحشاء و مكر نماز بهترین عامل است. (إِنَّ الصَّلَوةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنكَرِ) (45)

بدنبال این قدمها و گامها، انسان بر نفس خود تسلّط پیدا مى كند، نفس را مهار مى كند و گرفتار وسوسه و لغزش نمى شود. بلكه هرگاه فشار وسوسه درونى و طاغوت بیرونى زیاد شد، باز هم از اهرم نماز و صبر كمك مى گیرد: (وَاستَعِینُوا بِالصَّبرِ وَالصَّلَوة) (46)

گام ششم: افراد با تقوى كه وجودشان با نور الهى روشن شده، با هر نماز یك گام به جلو مى روند، زیرا نماز تكرار نیست، بلكه معراج است. پلّه هاى یك نردبان همه مثل هم است، اما هر پله یك قدم انسان را رو به بالا مى برد. چنانكه كسى كه چاه حفر مى كند، در ظاهر كارى تكرارى مى كند و همواره كلنگ مى زند، اما در واقع با هر كلنگى كه مى زند به عمق بیشترى مى رسد.

ركعات نماز در ظاهر تكرارى اند، اما در واقع پلّه هاى بالا رفتن از نردبان كمال و عمق دادن به معرفت و ایمان اند.

نمازگزار اجازه نمى دهد كه عمرش چراگاه شیطان و لگدكوب او گردد. امام زین العابدین عليه‌السلام در دعاى مكارم الاخلاق از خداوند چنین مى خواهد: خداوندا! اگر عمر من چراگاه شیطان است، آن را قطع كن.

نه تنها شیطان كه گاهى وهم و خیال، روح انسان را لگدكوب مى كند و انسان را غافل از حق و حقیقت مى گرداند.

آرى پیامبر اكرم در خواب هم بیدار بود و ما در بیدارى و حتى در حال نماز هم خوابیم و روحمان دستخوش شیطان و خیال است، به قول مولوى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت پیغمبر كه عَیناىَ ینام |  | لاینام القلب عن ربّ الاَنام |
| چشم تو بیدار و دل رفته به خواب |  | چشم من خفته، دلم در فتح باب |

و در جاى دیگر مى گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت پیغمبر كه دل همچون پرى است |  | در بیابانى اسیر صَرصرى است |
| باد، پَر را هر طرف رانَد گزاف |  | گه چپ و گه راست با صد اختلاف |

این نفس اگر مهار نشود هر لحظه انسان را به فساد مى كشاند:

(إِنَّ النَّفْسَ لاََمَّارةُ بِالسُّوَّءِ إِلا مَا رَحِمَ رَبّى) (47)

به همین دلیل قرآن، بهشت را مخصوص كسانى مى داند كه نه تنها به زبان بلكه در دل نیز اراده برترى طلبى و فساد نداشته باشند. (48) و براى آنان كه نفس خود را از هوسها باز داشته اند، بهشت را ماءوى قرار داده است. (49)

اولیاى خدا بر افكار و اندیشه هاى خود حاكمند نه محكوم آنها. آنان در اثر بندگى خدا چنان ولایت و سلطه اى بر نفس خویش دارند كه اجازه نمى دهند حتّى وسوسه اى بر قلب آنها خطور كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من چو مرغ اوجم، اندیشه مگس |  | كى بود بر من مگس را دسترس |

پس از آنكه انسان به نور و شناخت و آگاهى رسید و با نمازهاىِ عارفانه و عاشقانه و آگاهانه، نفس را كنترل و روح را در جهت رضاى خدا قرار داد و بر نفس خود ولایت و سلطه پیدا كرد، بر هستى نیز سلطه مى یابد. دعاهاى او مستجاب مى شود و كارهاى خدائى مى كند.

معجزات انبیا همان تصرّف در هستى و تسلّط بر طبیعت است كه با اذن الهى انجام مى دهند.

اینكه مى گویند: «العبودیة جوهرة كنهها الرّبوبیة» بندگى خالص، گوهرى است كه از ربوبیت سر در مى آورد، مراد همین سلطه بر هستى است كه از بندگى خدا حاصل مى شود.

در حدیث آمده كه خداوند مى فرماید:

انسان از طریق كارهاى مستحب و نافله گام به گام به من نزدیك مى شود كه تا آنكه محبوب من شود و آنگاه كه به این مقام رسید من چشم و گوش و زبان و دست او مى شوم و تمام حركات او خدایى و جهت دار مى شود. به جائى مى رسد كه مانند حضرت ابراهیم مى گوید:

(إِنَّ صَلاَتِى وَنُسُكِى وَمَحْیاىَ وَمَمَاتِى لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) (50)

نماز وعبادتم ومرگ وحیاتم همه و همه براى پروردگار جهانیان است. در این حال هرگاه دعا كند مستجاب مى كنم واگر سئوالى كند قبول مى كنم. (51)

## باز هم سیماى نماز

هر چه براى نماز گفته و نوشته شود حق آن ادا نمى شود و چگونه ممكن است عمودِ دین و پرچم اسلام و یادگار ادیان و انبیا و محور قبولِ همه اعمال در چند جمله بیان شود؟

نماز، برنامه هر صبح و شام است بهنگام صبح اولین كلامِ واجب نماز و بهنگام شام آخرین واجب، نماز است. پس آغاز و انجامِ هر روزت با یاد خدا و براى خدا است.

نماز در سفر یا وطن، در زمین یا هوا، در فقر یا غنى، رمز آنست كه در هر كجا هستى و هر كه هستى مطیع او باشى نه غیر او.

نماز، ایدئولوژى عملى مسلمان است كه در آن عقائد و افكار و خواسته ها و الگوهاى خود را بیان مى كند.

نماز، استحكام بخشیدن به ارزشها و جلوگیرى از فروپاشى شخصیتِ افراد و اعضاى جامعه است كه اگر مصالح ساختمان سُست باشد ساختمان فرو مى ریزد.

اذانِ نماز، شیپورِ توحید است كه سپاه متفرّقِ اسلام را در یك صف و زیر یك پرچم فرا مى خواند و آنان را پشتِ سر امامى عادل قرار مى دهد.

امام جماعت یكى است تا رمز این باشد كه امام جامعه نیز باید یكى باشد تا اداره امور متمركز باشد.

امام جماعت باید مراعات ضعیف ترین مردم را بكند و این درس است كه در تصمیم گیرى هاى جامعه مراعاتِ طبقه محروم را بكنید. پیامبر خدا بهنگام نماز صداى گریه طفلى را شنید نماز را به سرعت تمام كرد تا اگر مادر طفل در نماز شركت كرده كودكش را آرام كند! (52)

اولین فرمان بدنبال آفرینش انسان، فرمان سجده بود كه به فرشتگان فرمود: براى آدم سجده كنید. (53)

اولین نقطه زمین (مكّه و كعبه) كه از زیر آب بیرون آمد و خشكى شد مكان عبادت بود. (54)

اولین كار رسول خدا پس از هجرت به مدینه ساختن مسجد بود.

نماز هم انجام معروف است هم نهى از منكر. هر روز در اذان و اقامه مى گوییم ( (حىّ على الصلوة حىّ على الفلاح حىّ على خیر العمل» كه همه امر به بالاترین معروف ها یعنى نماز است.

از سوى دیگر نماز انسان را از فساد و فحشا بازمى دارد: (اِنَّ الصَّلوةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنكَر) (55)

نماز، حركاتى است برخاسته از آگاهى و شناخت. شناختِ خداوند كه به فرمان او و براى او و اُنس با او قیام مى كنیم و لذا قرآن ما را از نماز در حال مستى (56) و كسالت (57) نهى كرده است تا آنچه را در نماز مى گوییم با توجه و آگاهى باشد.

نماز، آگاهى بخش است. هر هفته روزهاى جمعه نمازجمعه برپا مى شود و قبل از نماز دو خطبه خوانده مى شود. این دو خطبه بجاى دو ركعت از نماز و به عبارتى جزئى از نماز است. خطبه هایى كه به فرموده امام رضا عليه‌السلام باید مردم را از تمام مسائل جهان آگاه كند.

شنیدن خطبه ها و آنگاه نماز خواندن یعنى آگاه شدن و بعد نمازخواندن.

نماز خروج از خود و پرواز بسوى خداست و قرآن مى فرماید:

(وَ مَنْ یخْرُجْ مِنْ بَیتِهِ اِلَى اللّهِ ثُمَّ یدْرِكْهُ الْمَوْت فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ عَلَى اللّهِ) (58) هركس از خانه اش به قصد هجرت بسوى خدا و رسولش خارج شود و سپس مرگ او را دریابد پاداشش بر خداست.

امام خمینى مى فرماید: هجرت از خانه دل بسوى خدا، یكى از مصادیق آیه است، هجرت از خودپسندى و خودخواهى و خودبینى به سوى خداپرستى و خداخواهى و خدابینى بزرگ ترین هجرت هاست. (59)

نماز به منزله اسم اعظم الهى بلكه خودِ اسم اعظم است.

در نماز، عزّت ربّ و ذلّت عبد مطرح است كه این دو مقام بس عالى است.

نماز پرچم اسلام است. «عَلَمُ الاِْسْلامِ اَلصَّلوة» (60)

همانگونه كه پرچم نشانه است، نماز نیز نشانه و علامت مسلمانى است. چنانكه پرچم مورد احترام است و اهانت به آن، اهانت به یك ملّت و كشور است، اهانت و بى توجهى به نماز نیز بى توجهى به كلّ دین است. چنانكه برپابودن پرچم نشانه حیات سیاسى و نظامى و قدرت است. در برپابودن نماز نیز این امور مطرح است.

## نماز و قرآن

در مواردى قرآن و نماز در كنار هم آمده اند، مانند:

(یتلُونَ كِتابَ اللّهِ وَ اَقامُوا الصَّلوةَ) (61)

قرآن تلاوت مى كنند و نماز به پاى مى دارند.

و یا در جاى دیگر مى فرماید: (یمَسِّكوُنَ بِالْكِتابِ وَ اَقامُوا الصّلوة) (62) به قرآن تمسّك مى جویند و نماز به پاى مى دارند.

گاهى براى نماز و قرآن، یك صفت آورده شده، چنانكه كلمه ذِكر هم به قرآن گفته شده است: (اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّكر) (63) ما ذكر را نازل كردیم. و هم فلسفه نماز شمرده شده است: (اَقِمِ الصَّلوةَ لِذِكْرى) (64) نماز را بخاطر یاد من به پاى دار.

جالب آنكه گاهى بجاى كلمه نماز كلمه قرآن آمده است، مانند آیه (اِنَّ قُرآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً) (65) كه گفته اند مراد از قرآن الفجر، نماز صبح است.

بگذریم كه خواندن قرآن بصورتِ حمد و سوره، یكى از واجباتِ نماز است و بحث نماز در اكثر سوره هاى قرآن، هم در بزرگ ترین سوره (بقره) و هم در كوچك ترین سوره ها (كوثر) آمده است.

## نماز و قصاص!

نه تنها در اسلام، بلكه در همه ادیان الهى قانون قصاص مطرح است كه طبق آن كیفر كسیكه گوش قطع كند آنست كه گوشش بریده شود و كیفر كسى كه دندان بشكند آنست كه دندانش شكسته شود تا عدالت اجرا شود. یكى از موارد قصاص آنست كه دست دزد باید قطع شود، ولى فقط چهار انگشت او، و كف دست باقى مى ماند. زیرا قرآن مى گوید: (وَ اَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ) (66) محلّ سجده براى خداست.

چون انسان هنگام سجده باید كف دست خود را بر زمین گذارد لذا در كیفر سارق باید به مسئله نماز و سجده توجه داشت و كف دست او را قطع نكرد تا حقّ عبادت حتى براى سارق هم محفوظ بماند!

## عبادت و ولایت

عبادت زمانى ارزش دارد كه سطحى نباشد، بلكه همراه با شناختِ رهبر آسمانى و ولایت او و همراه با خشوع و آداب مخصوص خود باشد.

حضرت على عليه‌السلام گرفتار یك عدّه نماز خوانِ خشك مقدس بود كه در تاریخ بنام مارقین و خوارج معروفند. كسانى كه پیشانى آنها بخاطر سجده هاى طولانى و مكرّر پینه بسته بود، امّا در برابر على عليه‌السلام قیام كردند و بر او شمشیر كشیدند. در روایات مى خوانیم كه وقتى امام زمان عليه‌السلام ظهور كنند گروهى از مساجد علیه آن حضرت حركت خواهند كرد.

گمان نكنید آنها كه براى كشتن امام حسین به كربلا آمده بودند همه تارك الصلوة بودند، بلكه نماز جماعت مى خواندند! و خود یزید و معاویه پیشنماز بودند!

آرى عبادتى كه همراه با جهالت باشد، كشتنِ عابدترین مردم را در محرابِ عبادت، بزرگ ترین عبادت مى داند و با قصد قربت براى كشتن على عليه‌السلام مى رود!

نه فقط نماز كه سایر عبادات نیز باید همراه با معرفتِ رهبر حق و اطاعت از او باشد، لذا در روایات آمده كه خداوند حج را واجب كرد تا مردم دور خانه او جمع شوند و در این مركز اجتماع با امامان معصوم ارتباط برقرار كنند. اما امروزه میلیون ها نفر گرد كعبه مى گردند، و به خاطر نداشتن رهبر آسمانى از هم گسیخته اند و با داشتن مركز وحدت و اهرمهاى اقتصادى از عدّه اى یهودى توسرى مى خورند!

آرى اسلام مجموعه اى است كه تجزیه بردار نیست. نماز بدون پذیرفتن ولایت قبول نیست، نماز بدون پرداخت زكوة قبول نیست چنانكه انفاق بدون نماز نیز پذیرفته نیست.

دستورات اسلام مثل اعضاى بدن است كه هیچیك جاى دیگرى را نمى گیرد، نه چشم كار گوش را مى كند و نه گوش كار دست را. در اسلام نیز خواندن نماز جاى زكوة را نمى گیرد، چنانكه هیچیك از این دو جاى جهاد و مبارزه در راه خدا را پر نمى كنند. بلكه مجموعه اینها اسلام است.

## نماز و رهبرى

اگر نماز توسط رهبران الهى اقامه شود بساط ظلم و طاغوت را برهم مى زند. نماز عید امام رضا عليه‌السلام آنچنان با هیبت و عظمت آغاز شد كه حكومت ظالم بر خود لرزید و فهمید كه اگر این نماز به پایان برسد حكومتِ بنى عبّاس نیز به پایان خواهد رسید. لذا ماءمون دستور داد كه امام را از وسط راه بازگرداندند.

دلیل آنكه نمازهاى امروز مسلمین اثرى ندارد آنست كه به قسمتى از قرآن عمل شد و قسمتى فراموش شد. زیرا قرآن مى فرماید:

(وَاَقیمُواالصَّلوةَ وآتُوا الزَّكاةَ وَ اَطیعُوا الرّسُولَ) (67)

نماز به پاى دارید و زكات دهید و از رسول خدا اطاعت كنید.

امّا امروز بعضى نماز مى خوانند و زكات نمى دهند و بعضى اهل نماز و زكات هستند، ولى ولایت كفار را پذیرفته اند. به عبارت دیگر ایمان به خدا دارند، اما كفر به طاغوت ندارند و این ایمان ناقص است. در حالى كه خداوند مى فرماید: (فَمَنْ یكْفُر بِالطّاغُوتِ وَ یؤْمِنْ بِاللّهِ فَقَدْاسْتَمْسَك بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى) (68) هركس به طاغوت كفر ورزد و به خدا ایمان آورد به ریسمان محكم الهى چنگ زده است.

یعنى هم كفر به طاغوت و هم ایمان به خدا لازم است، در حالى كه امروزه مسلمین برائت از كفر و طاغوت ها را فراموش كرده اند. لذا قرآن در مورد كسانى كه به طاغوت مراجعه مى كنند مى فرماید: آنها خیال مى كنند كه مؤمن هستند: (اَلَمْ تَرَ اِلىَ الَّذینَ یزْعُمُونَ اَنَّهُم آمَنُوا) (69)

## درجات عبادت

اگر از كودك سئوال كنیم پدر و مادرت را براى چه دوست دارى؟ مى گوید: بخاطر خرید شیرینى و لباس و كفش! امّا اگر از یك جوان سئوال كنید چرا آنها را دوست دارى، مى گوید: والدین نشانه هویت و شخصیت من و مربّى و دلسوز من هستند.

اگر رشد فرزند بیشتر شود، اُنس با والدین براى او لذّت بخش تر است و دیگر به فكر كفش و كلاه نیست و چه بسا فرزندانى كه خدمت به والدین را وسیله قرب و كمال خودشان مى دانند و بالاتر از مادیات فكر مى كنند.

پرستش و عبادت خدا نیز اینچنین است و هركس به دلیلى خدا را عبادت مى كند. عبادت مراحلى دارد:

گام اوّل: گروهى خدا را بخاطر نعمتهایش عبادت مى كنند تا شكر او را بجاى آورند. چنانكه قرآن نیز خطاب به عمومِ مردم مى فرماید:

(فَلْیعْبُدُوا رَبَّ ه ذَا الْبَیت الَّذى اَطْعَمَهُم مِنْ جوُعٍ وَ آمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) (70)

پس پروردگار این خانه را پرستش كنند كه آنان را از گرسنگى و ناامنى نجات داد.

گام اوّل عبادت كه ما نامش را عبادتِ شكر مى گذاریم، درست مانند علاقه كودكى است كه والدینش را بخاطر خرید كیف و كفش و شیرینى دوست دارد!

گام دوّم: در این مرحله، انسان به خاطر آثار و بركاتِ عبادت، خدا را پرستش مى كند و توجه به آثار روحى و معنوىِ نماز دارد چنانكه قرآن مى فرماید: (اِنَّ الصَّلوةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنكَر) (71)

همانا نماز انسان را از بدى ها و منكرات بازمى دارد.

این مرحله از عبادت را كه ما عبادتِ رشد مى نامیم، به مانند علاقه جوانى است كه پدر و مادر را بخاطر آنكه معلّم و مربّى او بوده اند و او را از انحرافات و خطرات حفظ كرده اند احترام مى كند.

گام سوم: كه بالاتر از مراحل قبلى است آنجاست كه خداوند به حضرت موسى مى فرماید:

(اَقِمِ الصَّلوةَ لِذِكْرى) (72) نماز را بخاطر یاد من بجاى آر

حضرت موسى كه نماز را بخاطر آب و غذا نمى خواند، بخاطر دورى از فحشاء و منكرات هم نمى خواند، زیرا او اصولاً از شكم پرستى و منكرات دور است. او پیامبر اولوالعزم است و نماز را بخاطر اُنس با خدا و یاد خدا بجاى مى آورد. براى اولیاى خدا اُنس با او بهترین دلیل براى عبادت است.

آرى این كودكانند كه در بالاى مجلس نزد بزرگان مى نشینند تا بهتر پذیرایى شوند! اما افرادى هستند كه كنار بزرگان نشستن را بخاطر استفاده هاى معنوى انتخاب مى كنند و كارى به پذیرایى ندارند، براى آنها همین اُنس با دانشمند یك ارزش است.

گام چهارم: این مرحله كه بالاترین و برترین مراحل عبادت است، عبادت براى شكر و رشد و اُنس نیست، بلكه براى قرب است، قرب به خدا.

در قرآن چهار آیه داریم كه هركس آنها را بخواند واجب است سجده كند. در یكى از آنها همین مسئله قرب بواسطه عبادت مطرح شده است. آنجا كه مى فرماید:

(وَاسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ) (73) سجده كن و به او قرب پیدا كن.

بهر حال عبادت درجات و مراحلى دارد كه بر اساس درجاتِ معرفت و ایمان افراد فرق مى كند.

## سیماى عبادت

عبادت و بندگى، رسول خدا را به معراج بُرد: (سُبْحانَ الَّذى اَسْرى بِعَبْدِهِ لَیلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اِلىَ الْمَسجِدِ الاَْقصى) (74)

منزّه است كسى كه بنده اش را شبانه از مسجدالحرام به مسجدالاقصى سیر داد.

عبادت زمینه نزولِ فرشتگان را فراهم مى كند: (نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا) (75) وحى (را بواسطه فرشتگان) بر بنده مان نازل كردیم.

عبادت، دعاى انسان را مستجاب مى كند، زیرا نماز پیمان خداست (76) و هركس به پیمان خدا وفا كند خداوند هم به پیمان او وفادار است: (اَوْفُوا بِعَْهدى اوُفِ بِعَهْدِكُم) (77)

انسان بى عبادت، از سنگ و جماد پست تر است، زیرا قرآن مى فرماید: (وَ اِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما یهْبِطُ مِنْ خَشْیةِ اللّهِ) (78) بعضى از سنگها از خشیت الهى به زمین سقوط مى كنند، اما بعضى انسان ها در برابر سرچشمه و خالق هستى گردن خم نمى كنند.

عبادت نشانه اراده و شخصیت انسان است. انسانى كه در میان غرائز و تمایلات قرار دارد، اگر دل بكند و بسوى خدا برود ارزش دارد وگرنه فرشتگانى كه شهوت و غضب ندارند، دائماً در حال عبادت اند.

عبادت، گمنام ترین انسانِ زمینى را مشهورترین فرد آسمان مى كند.

عبادت، جزیره كوچك انسان را به سرچشمه هستى وصل مى كند.

عبادت، یعنى نگاهى از بالا به تمام هستى.

عبادت، یعنى شكوفاكردن استعدادهاى عرفانى و معنوىِ نهفته در وجود انسان.

عبادت، ارزشى است كه انسان با اراده واختیار خود بدست مى آورد بر خلافِ ارزشهاىِ خانوادگى یا استعدادهاىِ درونى كه اختیارى و اكتسابى نیستند.

عبادت، تجدید عهد وپیمان با خدا و تازه نگهداشتنِ حیات معنوى است.

عبادت، مانع گناه و برطرف كننده آثار آنست. ذكر و یاد خداست كه جلوى گناه را مى گیرد نه علم به گناه بودن.

عبادت، پركردنِ ظرفِ روح است با یاد خدا، كه اگر با غیر او پُر شود ظلم به گوهر انسانیت است.

عبادت، به زمینِ خاكى چنان ارزشى مى دهد كه ورود به آن زمین بدون طهارت ممكن نباشد، همچون مسجد و كعبه و قدس.

عبادت و بندگى خدا، خود یك ارزش است، گرچه دعاها و خواسته هاى ما مستجاب نشود.

عبادت، هم در شادى مطرح است هم در غم. آنجا كه خداوند به پیامبرش كوثر مى دهد سفارش به نماز مى كند:

(اِنّا اَعْطَیناك الْكَوْثَر فَصَّلِ لِرَبِّك) (79)

ما به تو خیر كثیر عطا كردیم، پس براى پروردگارت نماز بجاى آر.

و در برخورد با مشكلات و حوادث نیز سفارش به نماز مى كند:

(وَاسْتَعینُوا بِالصَّبْر وَالصَّلوة) (80)

از صبر و نماز كمك بگیرید و استمداد كنید.

## نمازهاى مشكل گشا

اسلام سفارش مى كند هرگاه حاجت یا مشكلى داشتید، با خواندن نمازهایى مخصوص حلّ مشكل خود را از خدا بخواهید، كه مناسب است در اینجا یك نمونه از آن نمازها را بیاوریم.

## نماز جعفر طیار

جعفر طیار برادر حضرت على عليه‌السلام است كه در هجرت به حبشه توانست با استدلال و رفتار مناسب خود دل نجاشى و عدّه كثیرى را به اسلام جذب كند و مؤ سّسِ اسلام در قارّه آفریقا شود. او در جنگ موته دو دستش را در راه خدا داد و خداوند بجاى آن دو بال در بهشت به او داد و لذا به جعفر طیار مشهور شد. هنگامى كه جعفر از حبشه بازگشت، پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرمود: آیا مى خواهى هدیه با ارزشى به تو عطا كنم؟ مردم گمان كردند كه حضرت مى خواهد طلا یا نقره اى به او بدهد و لذا هجوم آوردند تا هدیه پیامبر را ببینند. اما پیامبر فرمود: نمازى به تو هدیه مى كنم كه اگر هر روز آنرا انجام دهى، از دنیا و آنچه در دنیاست براى تو بهتر باشد و اگر هر روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال بجاى آورى، خداوند گناهان بین دو نمازت را (گرچه یكسال باشد) بیامرزد.

این نماز به سندهاى معتبر از شیعه و سنّى نقل شده است و نام اِكسیر اعظم و كبریت احمر به خود گرفته است.

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: هرگاه مشكل یا حاجتى داشتید پس از خواندن نماز جعفر دعا كنید كه انشاءاللّه مستجاب مى شود. نحوه این نماز در اوایل مفاتیح در اعمال روز جمعه پس از ذكر نمازهاى امامان معصوم آمده است.

البتّه این نماز یكى از دهها نماز مستحبى است كه براى رفع مشكلات وارد شده است. اخیراً كتابى تحت عنوان نمازهاى مستحبى تألیف شده كه حدود سیصدوپنجاه نماز مستحبى را با اسم و رسم آورده است و این خود از اهمیت نماز است كه اینهمه تنوّع دارد و بهر مناسبتى نمازى وارد شده است.

## قداست نماز

قداستِ نماز به قدرى است كه زمانِ اجراى بعضى مراسم مانند قَسم و اداى شهادت، بعد از نماز قرار داده شده است.

قرآن در سوره مائده آیه 106 مى فرماید: هرگاه كسى در سفر دچار بیمارى شد و در آستانه مرگ قرار گرفت، دو نفر مسلمان و یا غیر مسلمان را بر وصیتِ خود گواه گیرد، لكن مراسم اداى شهادت باید پس از نماز باشد، یعنى آن دو نفر پس از اداى نماز حاضر شده و با قسم خوردن شهادت دهند كه فلان مسلمان در مسافرت چه وصیت كرده است.

امروزه مرسوم است كه مراسمِ قسم را در حضور قرآن و با دست گذاردن بر قرآن انجام مى دهند، امّا خود قرآن در این مورد مى فرماید: مراسم قسم پس از انجام نماز باشد!

## جامعیت نماز

خداوند، هم در آفرینشِ تكوینى و هم در دستورات تشریعى عالى ترین و كامل ترین برنامه ها را بكار برده است. مثلاً در آفرینش شیر مادر تمام ویتامین هایى را كه نوزاد نیاز دارد در شیر مادر جمع كرده است.

اگر به آفرینشِ انسان نگاه كنیم مى بینیم آنچه در طبیعت وجود دارد در وجود انسان نیز قرار داده شده است.

اگر در طبیعت صداى رعد است، در انسان فریاد است.

اگر در طبیعت گیاه و نبات است، در انسان رویش مو است.

اگر در طبیعت رودخانه است، در انسان رگهاى ریز و درشت است.

اگر در طبیعت آب شور و شیرین است، در انسان اشك شور و آب دهان شیرین است.

اگر در طبیعت معادن بسیار است، در انسان استعدادهاى نهفته فراوان است.

شعرى است كه به حضرت على عليه‌السلام نسبت مى دهند كه فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اءتزعم انّك جِرم صغیر |  | و فیك انطوى العالم الاكبر |

اى انسان! تو گمان مى كنى جُثّه كوچكى هستى، درحالى كه جهانى بزرگ در تو نهاده شده است.

نماز نیز یك هنرنمائىِ الهى است كه خداوند تمام ارزشها را به نحوى در آن قرار داده است. چه كمالى است كه براى انسان ارزش باشد اما در نماز یافت نشود؟

یاد خدا، یك ارزش و تنها وسیله آرام بخش دلهاست و نماز یاد خداست. ( (اللّه اكبر»

یاد قیامت یك ارزش و بازدارنده از گناه و فساد است و نماز یادآور (یوم الدین) است.

در خطّ انبیا و شهدا و صالحان بودن یك ارزش است و ما در نماز از خدا مى خواهیم در (صراط الذین انعمت علیهم) قرار بگیریم.

انزجار و برائتِ خود را از ستم پیشه گان و گمراهان با جمله (غیر المغضوب علیهم ولاالضّالین) اعلام مى داریم.

عدالت كه در راءس همه ارزشهاست در امام جماعت نماز لازم شمرده شده است.

پیروى از امام جماعت در نماز، یك اصلِ با ارزش اجتماعى است كه بجاى خودسرى و تك روى تابع رهبرى عادل باشیم.

در انتخاب امام جماعت همواره توجه به ارزشهاست: عادل ترین، فقیه ترین، فصیح ترین، ...

ایستادن رو به قبله یادآور ارزشهاى بسیارى است، مكّه شكنجه گاه بلال، قربانگاه اسماعیل، زادگاه على بن ابیطالب، پایگاه قیام مهدى، آزمایشگاه ابراهیم و عبادتگاه تمام انبیا و اولیاست.

در نماز هرچه هست تحرّك است، در هر صبح و شام، در ركوع و سجود و قیام، حركت در رفتن به مسجد و مصلّى، پس ساكن و ساكت و گوشه گیر نباش، بلكه همواره در تلاش و حركت باش، البتّه در جهت خداوند و بسوى او.

در نماز روح و جان انسان غبارروبى مى شود، نماز، غبار غرور و تكبر را مى ریزد، چون هر شبانه روز دهها بار بلندترین نقطه بدن را به خاك مى مالد. و سجده بر خاك بهتر از سنگ است كه تذلّل در به خاك مالیدن است.

بر زمین و آنچه از زمین روئیده مى شود سجده كن، بشرط آنكه خوردنى نباشد تا به فكر شكم نیفتى!

بر زمینِ پاك سجده كن كه از راه نا پاك نمى توان به پاكى و سرچشمه پاكى ها رسید.

گریه از خوف خدا یك ارزش است و قرآن سجده همراه با گریه را ستایش كرده است: (سُجِّداً وَ بُكِیاً) (81)

نماز یك خط الهى است كه از هنگام تولد تا لحظه مرگ براى ما ترسیم شده است:

نوزاد كه بدنیا آمد در گوش راست و چپ او اذان و اقامه بگو كه سفارش به نماز مى كند، «حىّ على الصلوة» و بهنگام مرگ نیز او را با خواندن نماز میت دفن كن. در طول زندگى نیز همواره در حال عبادت و پرستشِ خدا باش. (واعبُد رَبّك حتّى یاءتِیكَ الیقِین) (82)

نماز پیوند انسان با طبیعت است. براى شناخت وقت نمازها خصوصاً صبح و ظهر باید به خورشید نظر كنى. براى بدست آوردن قبله به ستارگان توجه كنى، براى انجام نمازهاى مستحبى در ایام مباركه به حركات ماه دقت كنى. براى غسل و وضو به آب وبراى سجده وتیمم به خاك رو آورى.

این ارتباط میان نماز با خورشید و ماه و ستاره و آب و خاك بدست كدام طرّاح حكیم برنامه ریزى شده است؟

دیگر واجباتِ دین نیز به نوعى در نماز حضور دارند. نمازگزار همچون روزه دار حق خوردن و آشامیدن و رفع شهوت ندارد. نمازگزار همچون كسى كه به حج مى رود كعبه قبله و محور كارهاى اوست. نمازگزار همچون كسى است كه به جهاد مى رود، لكن به جهاد اكبر كه جهاد با نفس است. نماز خود بالاترین امر به معروف و نهى از منكر است.

هجرت از مهم ترین ارزشهاى دینِ ماست و حضرت ابراهیم بخاطر نماز هجرت كرد و همسر و فرزند خود را در كنار كعبه گذارد و فرمود: (رَبَّنا اِنّى اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِیتى بِوادٍ غَیر ذى زَرْعٍ رَبَّنا لِیقیمُوا الصَّلوة) (83) پروردگارا! من فرزندانم را در بیابانى خشك ساكن كردم تا نماز اقامه شود.

جالب آنكه حضرت ابراهیم نمى گوید: براى برپاداشتن حجّ هجرت كردم، بلكه مى گوید: هدفم از هجرت اقامه نماز بود.

به هر حال خداوند تمام ارزشها را در نماز و با نماز و براى نماز قرار داده است.

اگر زینت و نظافت یك ارزش است، اسلام سفارش مى كند كه: (خُذُوا زینَتَكُم عِنْدَ كُلِّ مُسْجِد) (84) به هنگام شركت در مساجد خود را زینت كنید و زینت هاى خود را برگیرید. با لباس پاكیزه و معطّر وارد مسجد شوید.

چنانكه سفارش شده زنان به هنگام نماز، زیورهاى خود را همراه داشته باشند و با آنها خود را زینت كنند. (85)

حتّى به مسئله مسواك توجه شده و در روایات مى خوانیم: نماز با مسواك، هفتاد برابر نماز بدون مسواك است. (86) و فرموده اند قبل از رفتن به مسجد سیر و پیاز نخورید (87) كه بوى دهان شما دیگران را اذیت نكند و مردم را از مسجد فرارى ندهد.

به هرحال این نمازِ اسلام است و این نمازِ ما. نمازى كه یا نمى خوانیم، یا غلط مى خوانیم، یا بى توجه مى خوانیم و یا بدون جماعت و یا در آخر وقت!!

مساجد كه زمانى ابراهیم و اسماعیل و زكریا خادمش بودند (88) و مادر مریم نذر مى كند فرزندش خادم مسجد باشد، (89) مى رسد به جائى كه خادمانش غالباً افرادى از كار افتاده و پیر و مریض و فقیر و بى سواد و گاه بداخلاق هستند! راستى چرا غبارروبى حرم امام رضا عليه‌السلام افتخار است، اما غبارروبى خانه خدا هیچ!

چرا باید مساجد ما به گونه اى باشد كه هركس وارد مى شود غم و اندوه و كسالت او را بگیرد؟ مگر مسجد عزاخانه است و یا مجلس فاتحه خوانى كه همواره پارچه سیاه بر در مسجد آویزان باشد؟

البتّه بحمداللّه در چند سال اخیر حركتى در مساجد پیدا شده و بسیارى از آنها مجهز به كتابخانه و صندوقِ قرض الحسنه و دیگر امور خدماتى شده اند.

چه زیباست حدیثى كه مى فرماید: روز قیامت سه چیز از مردم شكایت مى كند: عالمى كه مردم به او مراجعه نكنند، قرآنى كه در منزل باشد اما تلاوت نشود و مسجدى كه مورد بى اعتنایى مردم واقع شود. (90)

سخن در باب مسجد بسیار است و اخیراً كتابى تحت عنوان سیماى مسجد در دو جلد تألیف شده است كه جایگاه مسجد را در جامعه اسلامى روشن مى كند. اما در یك كلام مسجد در صدر اسلام محل اجتماع مسلمین براى تصمیم گیرى ها و مشورت ها، براى كسب علم و دانشها، پایگاه رزمندگان و جهادگران، محل رسیدگى به مشكلاتِ فقراء و بیماران، مركز قیام علیه حكومت هاى ظالم و ایراد خطابه هاى تند علیه آنان بوده است.

همین جایگاهِ رفیع مسجد بوده است كه در طول تاریخ، مسلمین بهترین معمارى ها را در ساخت مساجد خود بكار برده و براى اداره مساجد اموال بسیارى را وقف مى كرده اند، تا مساجد همواره آباد و سرپا باشند.

نیت

## نیت

اولین ركن نماز نیت است.

نیت، یعنى آنكه بدانیم چه مى كنیم و چه مى گوییم و براى كه و چه حركت مى نمائیم.

ارزشِ هر كارى به نیت و انگیزه آنست، نه فقط صِرف عمل. لذا حساب كسى كه بخاطر حفظ نظم و احترام به قانون، پشت چراغ قرمز مى ایستد از حساب كسى كه از ترس پلیس یا جریمه مى ایستد جداست. در همه عبادات و خصوصاً نماز، نیت جایگاه ویژه اى دارد و اصولاً چیزى كه یك كار را عبادت مى كند، نیتِ الهى آن كار است كه اگر آن نیت نباشد، هرچه هم ظاهر كار خوب و صحیح باشد، امّا ارزش عبادت ندارد. پیامبر گرامى اسلام در این باره مى فرمایند:

(اِنَّمَا الاَْعْمالُ بِالنّیات) (91)

كارها به واسطه انگیزه ها ارزش پیدا مى كند و با آنها سنجیده مى شود.

آرى، فرق مادى یا معنوى بودن یك كار، در تفاوت نیت ها و هدف هاست.

## نیت خالص

نیت خالص آن است كه انسان فقط براى خدا كار كند و در عمق جانش هدفى جز او و رضاى او نداشته و از مردم انتظار تشكر یا پاداش نداشته باشد. (92)

نانى كه اهل بیت رسول خدا عليهم‌السلام در چند شب پى درپى هنگام افطار به یتیم و اسیر و فقیر دادند، ارزش مادّىِ زیادى نداشت، اما چون خالصانه بود خداوند بخاطر آن یك سوره نازل كرد. (93)

و عطّار نیشابورى در مورد آن مى گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گذشته زین جهان وصف سنانش |  | گذشته زآن جهان وصف سِه نانش |

در تاریخ مى خوانیم كه كسى در جبهه كشته شد و همه گفتند: او شهید است، اما حضرت فرمودند: او «قَتیل الحِمار» است، یعنى كشته راه الاغ! مردم تعجّب كردند، اما حضرت فرمود: هدف او از آمدن به جبهه، خدا نبود، بلكه چون دید دشمن سوار بر الاغ خوبى است، با خود گفت: او را مى كشم و الاغش را به غنیمت مى برم، اما موفق نشد و آن كافر این مسلمان را كشت، پس او «قَتیل الحِمار» است. (94)

خالص كردن نیت، كارى بس دقیق و مشكل است. گاهى افكار غیرخدائى چنان در عمق جان انسان رسوخ مى كند كه خود انسان هم متوجّه نیست، و لذا در روایت آمده است: ریا و شرك از حركت مورچه سیاه در شب تاریك بر سنگ سیاه، آرام تر و دقیق تر است. (95) چه بسیار افرادى كه به خیال خود قصد قربت دارند، اما هنگام فراز و نشیب ها معلوم مى شود كه قصد آنها صددرصد خالص نیست.

به قول علاّمه شهید مطهرى، نیت یعنى خودآگاهى، و ارزش عبادت به معرفت و آگاهى است. در روایات مى خوانیم:

(نِیةُ الْمُؤْمِنِ خَیرٌ مِنْ عَمَلِهِ) (96)

نیت مؤمن از عمل او بهتر است.

همانگونه كه در مقایسه جسم و روح، روح مهم تر از جسم است و انسانیتِ انسان به روح اوست، در مقایسه عمل و نیت، نیت مهم تر از خود عمل است، چرا كه روحِ عمل است.

نیت به قدرى ارزش دارد كه اگر انسان نتواند كار خیرى را انجام دهد، امّا نیت آنرا داشته باشد كه انجام دهد، خداوند پاداش آنرا به او مى دهد.

## قصد قربت

قصد قربت، یعنى نزدیكى به مقام پروردگار، و ناگفته پیداست كه وقتى مى گویند: فلانى به فلان مقامِ كشورى نزدیك است، مراد نزدیكى مكانى و جسمى و فیزیكى نیست وگرنه پیشخدمت ها از همه نزدیك ترند، بلكه مراد از نزدیكى، نزدیكى معنوى و مقامى و اُنس است.

انجام كارها براى جلب رضاى خداوند نیز به معناى آن نیست كه خداوند تحت تأثیر كارهاى ما قرار بگیرد و تغییر حال بدهد، كه در این صورت محلّ حوادث و تغییر مى شود، بلكه قرب به خدا، یعنى بالارفتن روح از نردبان وجود، كه نتیجه اش نفوذ پیداكردن در هستى است. یعنى نزدیك شدن به سرچشمه هستى و او را در دل خود یافتن.

همانگونه كه مراتب وجود در جماد و نبات و حیوان و انسان تفاوت دارد، مراتب انسانها نیز در قرب به سرچشمه هستى متفاوت است و انسان مى تواند تا آنجا به خداوند قرب پیداكند و مقرّب درگاه الهى شود كه خلیفه خدا در روى زمین گردد. عبادت همراه با قصد قربت، انسان را نورانى تر، كاملتر و با ظرفیت وجودى بیشترى مى گرداند.

همه عبادات و خصوصاً نمازهاى مستحبى نقش مهّمى در این امر دارند، چنانكه در حدیث مى خوانیم:

(لا یزالُ الْعَبْد یتَقَرَّبُ اِلىَّ بِالنَّوافِل) (97)

انسان مى تواند همواره از طریق نمازهاى مستحبى به خدا نزدیك شود.

نمازِ واجب ممكن است از ترس دوزخ یا قهر خدا انجام شود، امّا نماز نافله نشانه عشق است و رمز اُنس با معبود.

## درجات قرب

لفظ «درجات» در قرآن، مكرّر و با تعبیرهاى مختلفى آمده است كه نكات لطیفى دربر دارد. براى بعضى مى فرماید: (لَهُمْ دَرَجات) (98) براى آنها درجاتى است. اما درباره عدّه دیگرى مى فرماید: (هُمْ دَرَجاتٌ) (99) آنان خود درجه هستند. مانند افراد بزرگى كه اگر در پایین مجلس هم بنشینند آنجا مى شود بالا، یعنى خود آنان درجه سازند، نه آنكه درجه و مقام آنها را بالا ببرد.

این درجه بندى معنوى مخصوص انسان ها نیست، بلكه سلسله مراتب در میان فرشتگان نیز هست. قرآن در مورد جبرئیل مى فرماید: (مُطاعٍ ثَمَّ اَمین) (100) یعنى مورد اطاعت دیگر فرشتگان است.

به هر حال درجات انسان ها در اطاعت از خدا متفاوت است:

1- گاهى فقط مطیع است، اما نه از روى رضا.

2- گاهى نه فقط مطیع كه محبّ است، یعنى بر اساس عشق و محبّت اطاعت مى كند.

3- گاهى بالاتر از اطاعت و محبّت، به معرفت كامل مى رسد و هرچه مى بیند او را مى بیند.

حضرت على عليه‌السلام مى فرماید: (ما رَاءَیتُ شَیئاً اِلاّ وَ رَاءَیتُ اللّه قَبْلَه و بَعْدَه و مَعَه) (101)

## خدا را براى خدا بخوانیم

مى گویند: سلطان محمود غزنوى براى آزمایش درباریانش كه چقدر به او وفادارند، كاروانى به راه انداخت و صندوق جواهرى را بر شترى نهاد اما در آنرا قفل نكرد. در مسیر راه به درّه اى رسیدند او شتر را رَم داد، صندوق برگشت و جواهرات به درّه سرازیر شد. سلطان گفت: هر كس هر جواهرى به دستش رسید از آنِ او باشد، اطرافیان شاه را رها كردند و به سراغ جمع كردنِ درّ و گوهر رفتند.

در این میان دید كه اَیاز جواهرات را رها كرده و به دنبال سلطان آمده است. از او پرسید تو چرا به سراغ جواهرات نرفتى؟ ایاز در جواب گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منم در قفاى تو مى تاختم |  | زخدمت به نعمت نپرداختم |

آنگاه مولوى از این ماجرا نتیجه گیرى كرده و مى گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرازدوست چشمت به احسان اوست |  | تو در بند خویشى نه در بند دوست |
| خلاف طریقت بود كاولیاء |  | تمنا كنند از خدا جز خدا |

قرآن از كسانى كه خدا را بخاطر خود مى خوانند و فقط در مشكلات به سراغ او مى روند و در غیر آن خدا را فراموش و یا حتى انكار مى كنند، به شدت انتقاد كرده است:

(فَاِذا رَكِبوُا فِى الْفُلْك دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدّین فَلمّا نَجّاهُمْ اِلىَ الْبرِّاِذاهُمْ یشْرِكوُن) (102)

هرگاه بر كشتى سوار و در آستانه غرق شدن قرار گیرند، با اخلاص خدا را مى خوانند، اما همین كه به خشكى پا گذاشتند و نجات یافتند مشرك مى شوند.

به هرحال، كار براى خود، نفس پرستى است.

كار براى مردم، بت پرستى است.

كار براى خدا و خلق، دوگانه پرستى است.

و كارِ خود و خلق را براى خدا كردن، خداپرستى است.

در مناجات مى خوانیم: «اِلهى ما عَبَدْتُك خَوْفاً مِنْ نارِك وَ لا طَمَعاً فى جَنَّتِك بَلْ وَجَدْتُك اَهْلاً لِلْعِبادَة فَعَبْدتُك» (103) خداوندا! عبادتِ من نه از ترس دوزخ و نه به طمع بهشت توست، بلكه بخاطر آنست كه تو را شایسته عبادت و بندگى یافتم پس تو را عبادت كردم.

آرى، این تجّارند كه به طمع سود كار مى كنند و این بردگانند كه از روى ترس كار مى كنند، آزادگان و اَحرار بخاطر شكر نعمتهاى الهى او را عبادت مى كنند. چنانكه در كلمات معصومین آمده است:

(اِنَّ قَوماً عَبَدوُا اللّهَ رَغْبَةً فَتِلْك عِبادَةُ التُّجارِ وَ اِنَّ قَوْماً عَبَدوُا اللّهَ رَهْبَةًفَتِلْك عِبادَةُ الْعَبیدِ و اِنَّ قَوماً عَبَدوُاللّهَ شُكْراً فَتِلْك عِبادَةُ الاَْحْرارِ) (104)

به قول حافظ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ضمیر ما نمى گنجد بغیر از دوست كس |  | هردوعالم را به دشمن دِه كه ما را دوست بس |

در عشق مادى انسان معشوق را براى خود مى خواهد، اما در عشق معنوى، انسان خود را براى معشوق. على عليه‌السلام در دعاى كمیل مى گوید: (وَاجْعَلْ قَلْبى بِحُبِّك مُتَیماً) خداوندا! قلبم را از محبّت خود لبریز كن.

## راه رسیدن به قرب

رسیدن به قرب الهى و قصد قربت از دو راه است:

یكى شناخت عظمت و مقام خداوند و دیگرى شناخت پوچى و بى اعتبارى غیر او.

قرآن همواره نعمت ها و الطاف الهى را بر بندگان مطرح مى كند تا انسان را عاشق خدا كند. ذكر صفات او، آفریده هاى او، امدادهاى مادى و معنوى او و دهها نعمت بزرگ و كوچك، همه و همه بخاطر آنست كه محبت و عشق ما را به خدا زیاد كند.

از طرف دیگر آیات زیادى ضعف و پوچى غیر او را شمرده و مى فرماید: غیر او نه عزّتى دارد نه قدرتى، اگر همه جمع شوند و بخواهند مگسى خلق كنند نمى توانند، جز او چه كسى مى تواند به نداى افراد مضطرّ و درمانده پاسخ دهد؟ آیا درست است كه دیگران را در كنار خدا مطرح كنیم و آنها را همسان و یكسان با خدا بدانیم؟

### خاطره

یكى از مراجع تقلید جهان تشیع، آیة اللّه العظمى بروجردى بود. ایشان در ایام سوگوارى در منزلش عزادارى برپا مى كرد. در یكى از این جلسات حال ایشان خوب نبود، لذا در همان اتاق شخصى خود استراحت مى كردند و به صداى سخنران گوش مى دادند.

یكى از حاضران در مجلس عزا مى گوید: براى سلامتى امام زمان و آقاى بروجردى صلوات.

ناگهان دیدند كه ایشان عصاى خود را به در مى كوبد، نزدیكان آقا حاضر شدند و پرسیدند: چه امرى دارید؟ این مرجع بزرگوار فرمودند: چرا نام مرا در كنار نام امام زمان عليه‌السلام بردید؟ من كه لایق نیستم شما نام مرا در ردیف نام امام ببرید و براى هر دو صلوات بفرستید. (105)

این مرجع دینى كه نایب امام زمان است حاضر نمى شود نامش در ردیف نام امام معصوم آورده شود، اما بسیارى از ما از روى كج فهمى و بى ادبى، نام موجوداتى ضعیف و سراپا نیاز و احتیاج را در كنار خداوند قادر مطلق متعال قرار مى دهیم و گویا آنها را در یك ردیف مى دانیم.

## كیفیت یا كمّیت

اسلام به چگونگى كار و هدف و انگیزه آن توجه بسیار كرده است. قرآن از عملِ بهتر ستایش مى كند نه عملِ بیشتر، و مى فرماید:

(لِیبْلُوَكُمْ اَیكُم اَحْسَنُ عَمَلاً) (106)

خداوند شما را در بوته امتحان قرار مى دهد تا مشخّص شود كدامیك از شما بهترین عمل را بجاى آورد.

حضرت على عليه‌السلام در ركوع انگشترش را به فقیرى داد و آیه اى از قرآن بخاطر آن نازل شد. مردم گمان كرده اند نازل شدن یك آیه بخاطر یك انگشتر، از آن جهت بوده كه انگشتر قیمتى بوده و لذا گفته اند: قیمت انگشتر به مقدار خراج و مالیاتِ شامات و سوریه بوده است.

در حالى كه انگشترى با چنین قیمت هرگز با زهد على عليه‌السلام سازگار نیست، چنانكه با عدل على هم نمى سازد كه او چنین انگشترى در دست كند و بعضى در فقر و ندارى باشند. اما حقیقت آنست كه نزولِ آیه (اِنَّما وَلِیكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُه وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یقیموُنَ الصَّلوةَ وَ یؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ) (107) بخاطر كیفیت عمل بود نه كمیت آن، بخاطر اخلاص وقصد قربت بود، نه وزن وحجم وقیمتِ انگشتر.

### خاطره

بهلول گروهى را دید كه مسجدى مى سازند و ادعا مى كنند كه براى خداست، او بر سنگى نوشت: بانى این مسجد بهلول است و آنرا شبانه بر در مسجد نصب كرد. روز بعد كه كارگران سنگ را دیدند به هارون الرشید ماجرا را گفتند او بهلول را حاضر كرد و پرسید چرا مسجدى را كه من مى سازم به نام خودت كرده اى؟

بهلول گفت اگر تو مسجد را براى خدا مى سازى بگذار نام من بر آن باشد خدا كه مى داند بانى مسجد كیست، او كه در پاداش دادن اشتباه نمى كند. اگر براى خداست چه نام من باشد چه نام تو این كه مهم نیست. بهلول با این كار به او فهماند كه قصد قربت ندارد بلكه قصد شهرت و نام دارد. به همین جهت قرآن اعمال كفار را به سراب تشبیه مى كند كه بنظر آب مى آید امّا واقعیتى ندارد: (وَالَّذینَ كَفَروُا اَعْمالُهُم كَسَرابٍ بِقیعَة یحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً) (108)

اعمال كافران همچون سرابى است در بیابان خشك، كه انسان تشنه آنرا آب مى پندارد.

اصولا اسلام، عملى را صالح مى داند كه هر چهار عنصر آن نیك باشد: عمل، انگیزه، وسیله و شیوه.

نه تنها در ابتداى كار قصد قربت لازم است، بلكه در طول عمل باید قصد قربت دوام داشته باشد، والاّ كلّ عمل باطل است. اگر موتور هواپیما حتى دقیقه اى از كار بیفتد سقوط حتمى است. شرك و ریا در نیت، حتى اگر یك لحظه باشد تمام عمل را حبط و نابود مى كند.

### خاطره

در یك مسافرت هوایى، همه مسافرین هواپیما را كه در آستانه حركت بود پیاده كردند و ساعت ها پرواز به تاءخیر افتاد. سبب آنرا پرسیدم، گفتند: یك سوسك در هواپیما دیده شده است! گفتم: این همه تاءخیر بخاطر یك سوسك! گفتند: بله زیرا چه بسا همین سوسك یك سیم را بجود و سیستم كنترل هواپیما مختلف شود و حادثه اى رخ بدهد.

چه بسا كارهاى خیرى كه باید سبب پرواز انسان به سوى خدا شود، امّا بخاطر یك مرض روحى نه فقط موجب صعود، بلكه سبب سقوط او گردد.

## نیتّ به كار ارزش مى دهد

فرض كنید شخصى از روى ظلم و تجاوز یك نفر را كشت و بعداً معلوم شد كه مقتول نیز یك انسانِ جنایتكار بوده كه باید اعدام مى شده است. در اینجا با اینكه كار قاتل مفیده بوده است، امّا مردم قاتل را ستایش نمى كنند، زیرا قصد او كشتن یك انسان بى گناه بود، نه كشتن یك مفسد فى الارض.

پس مفیدبودن یك عمل كافى نیست تا آن عمل صالح باشد بلكه لازم است با انگیزه اى پاك نیز همراه باشد.

قرآن، در همه جا روى قصد قربت تكیه مى كند، چه در خمس و زكوة و انفاق هاى مالى و چه در جنگ و جهاد با دشمنان. اینكه قرآن روىِ كلمات (فى سَبیلِ اللّهِ) (109)، (لِوَجْهِ اللّهِ) (110)، (اِبْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ) (111) تكیه مى كند، نشان دهنده اهمیت قصد قربت است.

كسانى كه با ساختن مدرسه و بیمارستان و راه و خوابگاه براى مردم كارهاى مفید انجام مى دهند، اگر قصد الهى نداشته باشند به خودشان ظلم كرده اند زیرا خود از آن عمل هیچ بهره اى ندارند گرچه دیگران از آن بهره هاى فراوان مى برند.

اینكه قرآن همواره عمل صالح را در كنار ایمان مى آورد و مى فرماید: (الَّذینَ آمَنوُا وَ عَمِلوُا الصّالِحاتِ) و یا مى فرماید: (مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ اَو اُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِن) (112)، بخاطر آنست كه حُسن فعلى به تنهایى كفایت نمى كند، بلكه حُسن فاعلى نیز لازم است.

### دو خاطره

بلال حبشى كه مؤ ذّن پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بود در گفتنِ جمله اَشهَد ان لااله الاّ اللّه بجاىِ شین، سین مى گفت، زیرا زبانش گیر داشت. مردم این را عیب مى گرفتند، اما پیامبر فرمود: سینِ بلال در نزد خدا شین است. (113)

گرچه در ظاهر كارش ناقص است، اما چون قصد قربت وحُسن نیت دارد پاداش دارد.

عبداللّه بن مكتوم، یكى از یاران مخلص پیامبر و شخصى نابینا بود. روزى این صحابى بزرگ وارد مجلسى شد كه پیامبر و عده اى مشغول گفتگو بودند. او كه افراد جلسه را نمى دید با صداى بلند مشغول صحبت شد. یكى از افراد جلسه به او عبوس كرد و ناراحت شد.

با آنكه براى شخص نابینا، عبوس كردن و لبخندزدن فرقى نمى كند زیرا او نمى بیند، امّا قرآن براى همین عبوس كردن یك سوره نازل كرد و در ده آیه پى درپى شخص عبوس كننده را كوبید.

(عَبَسَ وَ تَوَلّى اَنْ جاءَهُ الاَْعْمى وَ ما یدْریك لَعَلَّه یزَّكّى...) (114)

پس ملاكِ عمل، مفید بودن یا مضر بودن نیست كه عمل را با دیگران بسنجیم و بگوییم: اگر عمل به دیگران فایده اى رساند، عمل صالح و اگر ضررى رساند عمل غیرصالح است. بلكه باید رابطه عمل را با خود شخص هم بسنجیم كه او عمل را به چه هدفى انجام داد و آیا عمل فى نفسه حتى اگر به دیگران هم فایده اى نرساند و یا ضررى نزند، چگونه است؟

آرى در مكتب انبیا، اخلاق ارزش ذاتى دارد نه عَرَضى، مانند اخلاق بشرى كه براى جذب مشترى و بالابردن تولید و جمع كردن مردم به دور خود است. در سوره عبس، انتقاد براى آن است كه چرا تو براى نابینا عبوس كردى، گرچه نابینا ترا نمى بیند، زیرا عبوس كردن بر مؤمن به خودى خود عمل زشتى است.

به هرحال قصد قربت، یعنى همه كارها را با معیار الهى انجام بده و كارى به بازتاب هاى سیاسى و اجتماعى و خوشامدِ دیگران نداشته باش.

قصد قربت، یعنى كار را براى خدا انجام بده و از نیش و نوش ها نهراس. قرآن در وصفِ مؤمنان واقعى مى فرماید: (یجاهِدوُنَ فى سَبیلِ اللّهِ وَ لایخافُونَ لَوْمَةَ لائمٍ) (115) در راه خدا جهاد مى كنند و از سرزش ملامت كنندگان هراسى ندارند.

قصد قربت، یعنى حق را بگو و از احدى جز او پروا نداشته باش. چنانكه قرآن مبلّغین الهى را چنین توصیف مى كند: (اَلَّذینَ یبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللّهِ وَ یخْشَوْنَهُ وَ لا یخْشَوْنَ اَحَداً اِلا اللّه) (116) آنانكه پیامهاى الهى را تبلیغ مى كنند و از او خشیت دارند و از كسى جز خدا نمى ترسند.

### خاطره

روزى در حرم امام رضا عليه‌السلام مشغول دعا و زیارت بودم و حالى داشتم. یكى از زائران در كنارم قرار گرفت و بخاطر بحث هاى شب جمعه در تلویزیون مرا شناخت و اسكناسى را كه چند تا كرده بود به من داد و گفت: آقاى قرائتى این پول را به فقیر بدهید. گفتم: من هم مثل شما براى زیارت آمده ام و در مشهد فقیرى را نمى شناسم خودتان آنرا به فقیرى بدهید.

لحظاتى گذشت و دوباره حرف خود را تكرار كرد و من نیز همان جواب را دادم و به دعا مشغول شدم. بار سوّم حرفش را تكرار كرد، من ناراحت شدم و گفتم: شما امروز با یك بیست تومانى سه بار حواس مرا پرت كرده اى، خواهش مى كنم مزاحم نشوید و این پول را خودتان به فقیرى بدهید. او گفت: آقاى قرائتى بیست تومانى نیست، هزار تومانى است.

من كه تا آن زمان فكر مى كردم یك اسكناس بیست تومانى براى فقیر مى دهد، لحظاتى تاءمل كردم و از ناراحتى ام كاسته شد. گفتم: در اینجا مؤ سسه اى است براى كمك به بچه هاى یتیم، گفت: اختیار با شماست هر كجا كه صلاح دیدید مصرف كنید، او پول را داد و رفت.

من كتاب دعا را كنار گذاشتم و به فكر فرو رفتم كه اگر براى خداست، چه فرقى میان بیست تومانى و هزار تومانى است؟ فهمیدم كه این صحنه براى من آزمایشى بود تا بدانم هنوز قصد قربت در من زنده نشده است.

یكى از نشانه هاى اخلاص آنست كه انسان میان مقدار و افراد ومناطق و نوع كار وشرائط فرقى نگذارد وفقط به فكر رضاى خدا باشد، مردم بفهمند یا نفهمند، طرفدارى بكنند یا نه، درآمدى داشته باشد یا نداشته باشد.

البتّه انسان دوستى و كار را براى مردم انجام دادن از خودپرستى برتر است، ولى بدون هدفِ الهى ارزش الهى ندارد.

به قول علاّمه شهید مطهّرى، قصد قربت یك شرط ذاتى است نه قراردادى و اعتبارى، شرط تكوینى است نه تشریفاتى. اگر گفتیم شرط رسیدن به مكّه پیمودن راه مكّه است، این شرط طبیعى و ذاتى است نه قراردادى، و شرط رسیدن به مقام قرب الهى، داشتن قصد قربت است و این شرط ذاتى است.

## آثار و بركات نیت پاك

با نگاهى كوتاه و گذرا به آیات و روایات، آثار و بركات زیادى براى نیتّ پاك درمى یابیم كه بطور فشرده گوشه هایى از آنها را بیان مى كنیم:

1- كسى كه حُسن نیت داشته باشد رزق او فراوان مى شود. (117) شاید مراد حدیث آن باشد كه بخاطر حُسن نیت، رفتار و برخورد او با مردم به نحو مطلوب مى شود و قهراً افراد بیشترى جذب شغل و كار او مى شوند و درآمد بیشترى بدست مى آورد.

2- حُسن نیت، توفیقات انسان را زیاد مى كند، زندگى طیب و دلچسب مى شود و دوستان زیادى را براى انسان مى آورد. (118)

الطاف الهى به قدر حُسن نیت افراد است و هرچه نیت بهتر و خالص تر باشد لطف خداوند نیز بیشتر مى گردد.

3- به انسان طول عمر مى دهد.

در روایات آمده: كسى كه حج را تمام كرد، اگر در موقع بازگشت به وطن نیت كند و تصمیم بگیرد براى سال بعد هم به حج بیاید، خداوند بخاطر همین آرزوى خوب، به او طول عمر مى دهد. (119)

4- حسن نیت، گذشته انسان را جبران مى كند. على عليه‌السلام مى فرماید: اگر گنهكار با حسن نیت توبه كند خداوند آنچه را به عنوان كیفر از او گرفته به او پس مى دهد و هرگونه مشكلى در كارش باشد اصلاح مى كند. (120)

5 - خداوند به نیتِ كار خیر، پاداش آن كار خیر را مى دهد گرچه انسان موفق به انجام آن كار نشود. با نیتِ صادق، كارهاى نشده براى انسان به حساب مى آید، چنانكه در روایت آمده: اگر انسان مؤمنى بگوید: اگر خداوند به من امكانات مى داد چنین و چنان مى كردم. و این آرزو صادقانه باشد، خداوند پاداش آن كارهاى خیر را به او مرحمت مى فرماید. (121) حتى اگر صادقانه آرزوى شهادت كند و از خداوند شهادت بخواهد، خداوند او را به درجات شهدا مى رساند گرچه در رختخواب از دنیا برود. (122)

از لطف خدا همین بس كه براى تصمیم به كار خیر پاداش مى دهد، امّا براى نیتِ گناه تا وقتى گناهى انجام نشود كیفر نمى كند. (123)

6- نیت پاك مى تواند مادّى ترین امور زندگى را عامل قرب انسان قرار دهد، چنانكه معنوى ترین حالات مانند سجده و گریه اگر از روى ریا باشد وسیله دورى انسان از خدا مى گردد.

در روایات مى خوانیم: همانگونه كه جسم با روح پایدار است دین با نیت صادق استوار است. (124) دل پاك و حُسن نیت از بهترین ذخائر و گنجینه هاى الهى است و هرچه نیت بهتر باشد ارزش این گنج بیشتر خواهد بود (125) و اصولاً نیت و تصمیم و اراده جدّى، توان بدنى انسان را چندبرابر مى كند.

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: خداوند در قیامت مردم را بر اساس نیاتى كه دارند محشور مى كند. (126) كسى كه هدفش انجام وظیفه باشد براى او نوع كار و رسیدن به نتیجه مهم نیست. چنانكه قرآن مى فرماید:

(وَ مَنْ یقاتِلْ فى سَبیلِ اللّهِ فَیقْتَلْ اَوْ یغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتیهِ اَجْراً عَظیماً) (127)

كسى كه در راه خدا بجنگد، چه كشته شود و چه پیروز شود ما پاداش بزرگى به او خواهیم داد.

آنچه مهم است جهاد در راه خداست اما اینكه نتیجه اش شكست باشد یا پیروزى، در پاداشِ الهى تأثیرى ندارد. قرآن در جاى دیگرى مى فرماید:

(وَ مَنْ یخْرُجْ مِنْ بَیتِهِ مُهاجِراً اِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یدْرِكْهُ الْمَوْت فَقَدْ وَقَعَاَجْرُه عَلَى اللّهِ) (128)

كسى كه براى هجرت بسوى خدا و پیامبر، از خانه اش خارج شود وسپس مرگ او را دریابد پاداشش با خداست.

از این آیه نیز بخوبى فهمیده مى شود كه اگر انسان بخاطر خدا از خانه خارج شود، گرچه به مقصد هم نرسد پاداش دارد. مهم نیتِ عمل است نه خود عمل، مهم قدم گذاردن در راه است نه رسیدن به مقصد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به ابى ذر فرمود: تصمیم بر كار خیر داشته باش گرچه توفیق عمل پیدا نكنى، زیرا این تصمیم تو را از جرگه غافلین بیرون مى آورد. (129)

در حدیثى دیگر مى خوانیم: هر كارى كه همراه با نیت الهى باشد بزرگ است، گرچه آن كار ساده و كوچك باشد. (130) چنانكه مهم ترین كارها، اگر با نیت صحیح نباشد ارزشى ندارد. پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرماید: بیشتر شهداى امّت من در رختخواب از دنیا مى روند و چه بسیارند كسانى كه در جبهه كشته مى شوند اما خدا بر نیتّ آنان آگاه است. (131)

پیامبر گرامى اسلام در جنگ تبوك فرمود: همانا كسانى كه در مدینه هستند اما آرزوى جبهه و شركت با ما را دارند بخاطر همان نیت در اجر ما شریكند. (132)

چنانكه در روایتى دیگر مى خوانیم: كسى كه با فكر بیدارشدن براى نماز شب به رختخواب مى رود، اگر هم در خواب بماند خداوند خوابش را صدقه و نفس كشیدنش را تسبیح قرار مى دهد و پاداشِ نماز شب را برایش ثبت مى فرماید. (133)

بى جهت نیست كه به ما سفارش شده حتى در خوردن و خوابیدن هم هدف مقدّسى داشته باشید. (134) و اگر شخصى را بخاطر خداوند دوست بدارید و خیال كنید كه او انسان خوبى است، گرچه او دوزخى باشد اما شما ماءجور هستید. (135)

## امتیاز نیت بر عمل

امتیازى كه نیت كار بر نفس كار دارد، این است كه در انجام كار، گاهى ریا و خودنمائى مطرح است امّا در نیتّ چون یك امر درونى است و آثار ظاهرى ندارد، ریا و سمعه و امثال آن راه ندارد. امتیاز دیگر نیتّ بر عمل آنست كه همیشه و همه جا ممكن است و شرائط خاصى نمى طلبد امّا انجام یك عمل نیاز به شرائط و امكاناتِ فراوانى دارد.

در روایات، عنوانى است به نام روایاتِ «مَنْ بَلغ» كه این دسته روایات مى گوید: اگر كسى روایتى شنید كه مى گوید فلان عمل پاداش دارد و آن عمل را انجام داد، خداوند آن پاداش را به او مى دهد گرچه آن روایت درست نباشد، زیرا كسى كه به آن حدیث عمل كرده با حسن نیت انجام داده است.

## درجات نیت

1- گاهى ترس از قهر خدا یا طمع به لطف او انسان را به كارى وادار مى كند. چنانكه قرآن در این مورد مى فرماید: (اُدْعُوهُ خَوْفاً و طَمَعاً) (136) خدا را در هر حال بخوانید؛ چه حال ترس، چه امید.

و یا در جاى دیگرى مى فرماید: (یدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً) (137) ما را در حال امید یا ترس مى خوانند.

2- مرحله بالاتر آنست كه انسان بخاطر تشكر از الطاف او كارى انجام دهد، گرچه پاداش یا كیفرى از جانب خداوند نباشد. چنانكه حضرت على عليه‌السلام مى فرماید: (لَوْ لَمْ یتَوَعَّدِ اللّهُ عَلى مَعْصِیتِهِ لَكانَ یجِبُ اَلاّ یعْصى شُكْراً لِنِعْمَتِهِ) (138)

اگر خداوند بر معصیتش وعده عذاب نداده بود، بر انسان لازم بود بخاطر تشكر از نعمت هاى او نافرمانى او را نكند.

3- مرحله بالاتر، قرب به اوست كه انسان بدون چشمداشتى به بهشت و یا ترسى از دوزخ، خدا را عبادت كند چون تنها او را شایسته بندگى و عبادت مى داند.

4- بالاترین مرحله آنست كه عشق به خدا انسان را به كارى وادار كند، چنانكه على عليه‌السلام عشق به مرگ و لقاى خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر مى داند و حضرت قاسم فرزند امام حسن مجبتى علیهما السلام در كربلا مى گوید: مرگ در راه خدا براى من از عسل شیرین تر است.

## نقش نیت در مسائل كیفرى

اسلام در مسائل كیفرى نیز براى قصد و نیت حساب جداگانه اى باز كرده است كه به دو نمونه از آن اشاره مى كنیم:

در مورد قتل، حساب كسى كه از روى عمد و قصد كسى را كشته، از حساب كسى كه بدون قصد سبب كشته شدن فردى شده، جداست و هریك حكم جداگانه اى دارد. (139)

در سوگند و قسم نیز قرآن مى فرماید:

(لا یؤ اخِذُكُم اللّه بِالَّلغْوِ فى اَیمانكم) (140)

خداوند شما را بواسطه قسم هاىِ غیرجدّى مؤ اخذه نمى كند.

لذا اگر كسى سوگندى یاد كند ولى نیت و قصد جدّى نداشته باشد آن سوگند ارزشى ندارد.

## معرفت، مقدّمه قصد قربت

بهترین راهِ رسیدن به قصد قربت و نیت پاك، معرفت و شناخت است.

اگر بدانیم محبوبیت پیداكردن نزد مردم بدست خداست. (141)

اگر بدانیم عزّت و قدرت تنها بدست اوست. (142)

اگر بدانیم نفع و ضرر ما بدست دیگران نیست. (143)

اگر بدانیم كار براى خدا، گاهى دو برابر، گاهى ده برابر و گاهى هفتصد برابر پاداش دارد، براى غیر او كار نمى كنیم.

اگر بدانیم بالارفتن در جامعه نشانه عظمت نیست، زیرا دودِ روسیاه هم بالا مى رود!

اگر بدانیم توجّه و نظر مردم به ما ارزشى ندارد، زیرا اگر یك فیل هم در خیابان راه برود همه به او نگاه مى كنند!

اگر به خطرات و رسوایى هاى ریاكارى توجه داشته باشیم.

اگر بدانیم روزى را در پیش داریم كه احدى به فریاد احدى نمى رسد و تنها كسانى نجات مى یابند كه قلب سلیم داشته باشند. (144)

و اگر بدانیم با نیت فاسد چه ارزشهایى را از دست مى دهیم،

خود را براى انجام كار خالص و با قصد قربت آماده مى كنیم.

## آثار نیت فاسد

در خاتمه بحث نیت، اشاره اى هم به آفاتِ نیتِ فاسد مى كنیم چنانكه قبلاً بركات نیتِ سالم را بیان كردیم.

1- مستجاب نشدن دعا. امام سجّاد عليه‌السلام مى فرماید: نیت سوء سبب قبول نشدن دعاهاست. (145)

نیتِ غیرخدایى، نه تنها كارها را از رنگ الهى و عبادت بودن مى اندازد، بلكه خطراتى را هم در بر دارد.

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: اگر كسى وام بگیرد اما هدفش این باشد كه آن را نپردازد به منزله سارق است. (146) چنانكه اگر در ازدواج قصد پرداختِ مهریه همسرش را نداشته باشد در نزد خدا به منزله زناكار است. (147)

2- محرومیت از رزق. امام صادق عليه‌السلام فرمود: چه بسا مؤمنى كه نیت گناه مى كند و خداوند او را از رزق محروم مى كند.

نمونه عینى این حدیث، داستان باغى است كه در قرآن آمده است:

در سوره قلم از آیه 16 تا 30 داستان گروهى آمده است كه باغى داشتند و قصد كردند براى برداشت محصول شبانه بروند تا فقرا آگاه نشوند و چیزى از میوه ها را به فقرا ندهند.

سحرگاه كه به سراغ باغ رفتند، دیدند باغ سوخته و خاكستر شده است. ابتدا گمان كردند راه را گم كرده اند، اما یكى از آنها كه عاقل تر بود گفت: آیا من به شما تذكّر ندادم چنین قصد و نیتى نكنید. شما قصد محروم كردن فقرا را داشتید خداوند هم شما را از آن محروم كرد.

از این ماجراى قرآنى فهمیده مى شود كه خداوند گاهى بر اساس قصد و نیتِ ما كیفر مى دهد (148) گرچه این امر كلیت ندارد.

3- سبب شقاوت است. حضرت على عليه‌السلام مى فرماید: (مِنَ الشّقاءِ فَسادُ النِّیة) (149) نیت فاسد نشانه شقاوت است.

4- بركت از عمر و زندگى مى رود. على عليه‌السلام در جاى دیگرى مى فرماید: (عِنْدَ فَسادَ النِّیة تَرْتَفِعُ الْبَرَكَة) (150) خداوند بركت را از كسى كه نیتش سالم نیست برمى دارد و او نمى تواند از نعمت هاى الهى به خوبى استفاده كند.

مى گویند به شخصى گفتند: بخاطر فلان كارر خوبت، سه دعاى مستجاب دارى. خوشحال شد و گفت: خدایا! همسرم زیباترین زنان شود، همسرش بسیار زیبا شد اما زندگى برایش تلخ شد زیرا مى دید كه همه مردم چشم به زن او دوخته اند. دعاى دوّم را بكار بست كه خدایا همسرم را زشت ترین زنان كن، دعایش مستجاب شد اما دیگر زندگى با چنین همسرى قابل تحمّل نبود. از دعاى سوّم استفاده كرد و گفت: خدایا همسرم مثل اوّلش شود. دعایش مستجاب شد و همسرش به شكل اوّل بازگشت. او هر سه دعا را بكار بست اما نتیجه اى نگرفت. این است معناى برداشته شدن بركت كه انسان از امكانات بهره خوب نبرد.

تكبیرة الاحرام

## اللّه اكبر

زائران خانه خدا، اوّلین كلام واجبشان گفتن لبیك است كه با گفتن آن وارد اعمال حج مى شوند و یك سرى چیزها بر آنها حرام مى شود.

نماز نیز با گفتن اللّه اكبر شروع مى شود و امورى را بر نمازگزار حرام مى كند، مانند خوردن، آشامیدن و حرف زدن، لذا به تكبیر اوّل نماز تكبیرة الاحرام مى گویند.

زائران مكّه در مسیر راه به هر فراز و نشیب كه مى رسند لبیك را تكرار مى كنند و این تكرار مستحب است. نمازگزار نیز در هر خم و راست شدن و قیام و قعود مستحب است اللّه اكبر را تكرار كند.

«اللّه اكبر» اوّلین كلمه واجب به هنگام صبح است.

اوّلین كلمه اى است كه نوزاد مسلمان در آغاز تولد به عنوان اذان و اقامه مى شنود و آخرین كلمه اى است كه بر مرده خوانده مى شود (در نماز میت) و سپس وارد قبر مى شود.

یگانه ذكرى است كه در نماز هم واجب است و هم ركن نماز است.

اولین جمله در سرود مسلمانان یعنى اذان است.

«اللّه اكبر»، بیشترین ذكرى است كه هم در مقدّمات نماز، هم در خود نماز و هم در تعقیبات آن گفته مى شود، بطورى كه یك مسلمان در طول یك روز فقط در نمازهاى پنجگانه واجب (نه نمازهاى مستحب) حدود 360 مرتبه آنرا تكرار مى كند. بدین صورت كه:

1- براى هر 5 نماز اذان وارد شده و در هر اذانى 6 مرتبه «اللّه اكبر» گفته مى شود (مجموعاً 30 مرتبه)

2- براى هر 5 نماز اقامه وارد شده كه در هر اقامه اى 4 مرتبه اللّه اكبر گفته مى شود (مجموعاً 20 مرتبه)

3- قبل از تكبیرة الاحرام، در هر 5 نماز، 6 تكبیر مستحب است و تكبیر هفتم همان تكبیرة الاحرام واجب است، (مجموعاً 30 مرتبه)

4- تكبیرة الاحرامِ آغاز نمازها كه در مجموع 5 تكبیر مى شود.

5 - قبل از هر ركوع در 17 ركعت یك تكبیر وارد شده است. (مجموعاً 17 مرتبه)

6- در هر هفده ركعت نماز دو سجده داریم كه براى هر سجده دو تكبیر مستحب است، یكى قبل و یكى بعد از آن. (مجموعاً 68 مرتبه)

7- هر نماز یك قنوت دارد كه قبل از هر قنوت یك تكبیر وارد شده است (مجموعاً 5 مرتبه).

8 - در پایان هریك از نمازهاى 5گانه 3 تكبیر وارد شده است. (مجموعاً 15 مرتبه)

9- بعد از هر نماز 34 مرتبه تكبیر به عنوان تسبیحات حضرت زهرا مى گوییم. (مجموعاً 170 مرتبه)

اما حیف كه در طول عمر یك اللّه اكبر با توجه نگفتیم، كه اگر انسانى با ایمان و توجه كامل هر روز بیش از 360 مرتبه بگوید: خدا بزرگتر است، دیگر از هیچ قدرت وابرقدرت و توطئه اى هراس ندارد.

## تكبیر در نمازهاى دیگر

در نمازهاى عید فطر و قربان، نه فقط در نماز كه قبل و بعد نماز، شعارها همه تكبیر است.

در نماز آیات پنج ركوع داریم وبراى هر ركوع تكبیرى وارد شده است.

در نماز میت نیز اصولاً 5 تكبیر ركن نماز است.

## در نماز چگونه تكبیر بگوییم؟

اسلام براى هر كار آدابى را بیان كرده است. در گفتن اللّه اكبر نیز آدابى باید مراعات شود، از جمله:

1- هنگام گفتن تكبیر در نماز، دو دست را تا مقابل گوش ها بالا بیاوریم، بطورى كه وقتى دستها مقابل گوش رسید تكبیر تمام شده باشد.

امام رضا عليه‌السلام فرمود: حركت دستها در موقع تكبیر در توجه و ابتهال به خدا و حضور قلب مؤ ثر است. (151)

2- انگشتان دست موقع تكبیر بهم چسبیده باشد و بالا رود.

3- كف دستها رو به قبله باشد.

روایات بلندكردن دست هنگام تكبیر را زینت نماز معرّفى كرده اند. (152)

## معناى تكبیر

اللّه اكبر، یعنى خدا برتر از همه موجوداتِ حسّى، ذهنى، مُلكى و ملكوتى است.

اللّه اكبر، یعنى خدا برتر از آنست كه كسى بتواند او را توصیف كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم |  | وز هرچه گفته ایم و شنیدیم و خوانده ایم |
| مجلس تمام گشت و به پایان رسید عمر |  | ما همچنان در اوّل وصف تو مانده ایم |

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: چون تكبیر مى گویى باید همه چیز نزد تو كوچك شود جز او. (153) اینكه انسان با زبان تكبیر بگوید اما دل به دیگرى بسته باشد دروغگو و حیله گر است و بخاطر همین امر خداوند شیرینى ذكر خدا را از او مى گیرد.

## تكبیر در فرهنگ اسلامى

نه فقط در نماز، بلكه در بسیارى از موارد و مواضع، گفتن اللّه اكبر وارد شده است و لذا مسلمانان در صدر اسلام، هم در تلخى ها و هم در شادى ها تكبیر مى گفته اند كه ما به گوشه اى از آن اشاره مى كنیم:

1- در جنگ خندق، مسلمین هنگام كندن خندق به سنگ محكمى برخورد كردند كه كلنگ شكست اما سنگ نشكست. پیامبر آمد و با ضربه اى سنگ را شكست. مسلمانان یك صدا تكبیر گفتند و در همانجا پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: من سقوط كاخهاى روم و ایران را در برق و جرقه سنگ ها دیدم. (154)

2- على عليه‌السلام در جنگ صفین، هر كس را كه مى كشت با صداى بلند تكبیر مى گفت و مسلمین با شمردن تكبیرها فهمیدند كه حضرت چه تعداد را به هلاكت رسانده است. (155)

3- شبى كه فاطمه زهرا عليها‌السلام را به خانه على ابن ابیطالب عليه‌السلام مى بردند هفتاد هزار فرشته، تكبیرگویان به زمین نازل شدند. (156)

4- پیامبر گرامى ما بر جنازه فاطمه بنت اسد، 40 تكبیر (157) و بر جنازه عموى خود حضرت حمزه، 70 تكبیر خواندند. (158)

5 - مستحب است در مراسم حج هر سنگ ریزه اى كه به جایگاه شیطان پرتاب مى شود یك تكبیر گفته شود. (159)

6- در تسبیحات حضرت زهرا كه ثوابش معادل هزار ركعت نماز مستحبى است، 34 مرتبه تكبیر آمده است. (160)

7- هنگامى كه پیامبراكرم متولد شد اولین كلمه اى كه بر زبان آورد كلمه مباركه اللّه اكبر بود. (161)

8 - روزى كه مكّه بدست مسلمانان فتح شد، پیامبر وارد مسجدالحرام شد و به حجرالاسود اشاره كرد و تكبیر گفت و مسلمانان با صداى بلند چنان تكبیر گفتند كه لرزه بر اندام مشركین افتاد. (162)

9- در روایات مى خوانیم: هرگاه چیزى موجب تعجب شما شد تكبیر بگویید. (163)

10- در جنگ اُحُد، قهرمانى از كفار مبارز مى طلبید. حضرت على عليه‌السلام جلو رفت و چنان ضربه اى بر او وارد كرد كه پیامبر و مسلمانان با صداى بلند تكبیر گفتند. (164)

11- پیامبراكرم به حضرت على مى فرمود: هرگاه به هلال ماه یا آینه نظر كردى و یا مشكلى به تو رو آورد 3 مرتبه تكبیر بگو. (165)

12- زید فرزند امام سجاد عليه‌السلام كه علیه حكومت بنى امیه قیام كرد، شعارش اللّه اكبر بود. (166)

13- در جنگ بدر، پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در انتظار هلاكتِ یكى از سران دشمن به نام نوفل بود، همین كه خبر دادند حضرت على او را از میان برداشت پیامبر تكبیر گفت. (167)

14- هنگامى كه حضرت على به خواستگارى حضرت زهرا آمد، پیامبر فرمود: صبركن تا موضوع را با دخترم فاطمه در میان بگذارم. اما حضرت زهرا سكوت كرد و چیزى نگفت. پیامبر فرمود: «اللّه اكبر سكوتها اقرارها». (168)

15- در جنگ با خوارج، وقتى فرمانده آنها به هلاكت رسید، حضرت على تكبیر گفت و سجده كرد و همه مردم تكبیر گفتند. (169)

16- گروهى از یهود مسلمان شدند و به پیامبر گفتند: پیامبران قبلى جانشین داشته اند وصىّ شما كیست؟

در اینجا آیه ولایت نازل شد كه رهبر شما خدا و رسول او و مؤمنانى هستند كه در حال ركوع زكات مى دهند. (170) پیامبر فرمودند: به مسجد برویم. وقتى وارد شدند فقیرى را دیدند كه خوشحال است و حضرت على در حال ركوع انگشتر خود را به او داده است. در این هنگام پیامبر تكبیر گفتند. (171)

17- گفتن تكبیر به هنگام ورود به حرم امامان معصوم سفارش شده است. چنانكه قبل از خواندن زیارت جامعه، 100 تكبیر در سه مرحله مى خوانیم كه به قول مرحوم مجلسى شاید دلیل این همه تكبیر آن باشد كه جملاتِ زیارت جامعه شما را دچار غلوّ در مورد امامان نكند. (172)

18- حضرت على عليه‌السلام در قضاوت هاى خود وقتى مجرم را شناسایى مى كرد تكبیر مى گفت. (173)

19- میثم تمار كه به جرم طرفدارى از حضرت على عليه‌السلام بدستور ابن زیاد به دار آویخته شد و با نیزه به او حمله كردند، در لحظه شهادت تكبیر مى گفت و از دهانش خون مى آمد. (174)

20- در شب معراج، پیامبر از هر آسمانى كه مى گذشت تكبیر مى گفت. (175)

21- جبرئیل نزد پیامبر بود كه حضرت على وارد شد جبرئیل گفت: اى محمّد! به خدائى كه ترا به پیامبرى مبعوث كرد، اهل آسمان ها از اهل زمین این على را بهتر و بیشتر مى شناسند، هرگاه او در جنگ ها تكبیر مى گوید ما فرشتگان نیز با او همصدا مى شویم. (176)

22- در جنگ خیبر وقتى مسلمانان وارد قلعه شدند، چنان تكبیر مى گفتند كه یهودیان پا به فرار گذاشتند. (177)

سوره حمد

## سوره حمد

پس از گفتن تكبیرة الاحرام، باید سوره حمد خوانده شود و اگر این سوره در نماز خوانده نشود، نماز باطل است. «لا صلوة الاّ بفاتحة الكتاب» (178)

نام دیگر این سوره، فاتحة الكتاب است، زیرا قرآن با این سوره آغاز مى شود. این سوره هفت آیه دارد (179) و بنا به روایت جابربن عبداللّه انصارى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بهترین سوره هاى قرآن است. (180)

سوره حمد، تنها سوره اى است كه بر هر مسلمانى واجب است حداقل روزى ده بار آنرا در نمازهاى پنجگانه خود بخواند.

در اهمیت این سوره همین بس كه در روایات آمده: اگر هفتاد مرتبه این سوره را بر مرده خواندید و زنده شد تعجب نكنید. (181)

از نام گذارى این سوره به فاتحة الكتاب، معلوم مى شود تمام آیات قرآن در زمان پیامبراكرم جمع آورى و به صورت كتاب درآمده و به امر ایشان در آغاز و ابتداى كتاب قرار داده شده است. آیات سوره مباركه حمد، اشاراتى درباره خدا و صفات او، مسئله معاد، و درخواست رهروى در راه حق، و قبول حاكمیت و ربوبیت خداوند دارد. همچنین در این سوره علاقه خود را به ادامه راه اولیاى خدا و بیزارى و انزجار از گمراهان و غضب شدگان ابراز مى كنیم.

سوره حمد مایه شفا است. هم شفا از دردهاى جسمانى و هم شفا از بیمارى هاى روحى. مرحوم علامه امینى در كتاب تفسیر فاتحة الكتاب روایات فراوانى را در این زمینه نقل كرده است.

## درسهاى تربیتى سوره حمد

1- انسان در تلاوت سوره حمد، با (بسم اللّه) از غیر خدا قطع امید مى كند.

2- با (ربّ العالمین) و (مالك یوم الدّین) احساس مى كند كه مربوب و مملوك است.

3- با كلمه (ربّ العالمین) میان خود و هستى ارتباط برقرار مى كند.

4- با (الرّحمن الرّحیم) خود را در سایه لطف گسترده او مى بیند.

5 - با (مالكِ یوم الدین) غفلتش از قیامت زدوده مى شود.

6- با (ایاك نَعبد) خودخواهى و شهرت طلبى را كنار مى گذارد.

7- با (ایاك نستعین) از فكر یارى طلبى از غیرخدا بیرون مى رود.

8 - با (انعمتَ علیهم) مى فهمد كه تقسیم نعمت ها بدست اوست و باید حسادت را كنار گذاشت، زیرا حسود در واقع از داورى و تقسیم روزى به دست خدا راضى نیست.

9- با (اهدِنا الصّراط المُستقیم) رهسپارى در راه حق را درخواست كند.

10- با (صراط الّذین انعمتَ علیهم) همبستگى خود را با پیروان راه خدا اعلام مى دارد.

11- و در نهایت با (غیرالمغضوب علیهم ولا الضّالین) از باطل و اهل باطل بیزارى مى جوید.

(بِسم اللّه الرّحمن الرّحیم)

در میان مردم و اقوام مختلف رسم است كه كارهاى مهّم را با نام یكى از بزرگان خویش كه مورد احترام و علاقه آنهاست، شروع مى كنند، تا آن كار با میمنت و مباركى آغاز شود و به انجام رسد.

البتّه هركس بر اساس افكار و عقاید صحیح یا فاسد خود عمل مى كند. بعضى با نام بتها و طاغوت ها و بعضى با نام و یاد خدا و به دست اولیاى خدا كارهاى خود را شروع مى كنند. چنانكه امروز رسم شده ساختمان هاى مهم را، افراد مهمّ اولین كلنگش را بر زمین مى زنند، در جنگ خندق نیز پیامبراكرم براى حفر خندق، اوّلین كلنگ را خود به زمین زدند.

بسم اللّه، سرآغاز كتاب وحى است. بسم اللّه، نه تنها در ابتداى قرآن بلكه در آغاز تمام كتاب هاى آسمانى بوده است. بسم اللّه، سرلوحه عمل همه انبیا بوده است. وقتى كشتى حضرت نوح در میان امواج طوفان به راه افتاد، نوح به یاران خود گفت: سوار شوید كه: (بسم اللّه مجریها و مرسیها) (182) حركت و توقف این كشتى با نام خداست.

حضرت سلیمان نیز وقتى ملكه سبا را به سوى خدا دعوت كرد، دعوتنامه خود را با جمله بسم اللّه الرحمن الرحیم آغاز كرد.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمود: «بسم اللّه» مایه بركت كارها و ترك آن موجب نافرجامى امور است. (183)

همچنین به شخصى كه جمله «بسم اللّه» را مى نوشت فرمود: «جَوِّدها» آنرا نیكو بنویس. (184)

به زبان آوردنِ «بسم اللّه» در شروع هر كارى سفارش شده است؛ غذاخوردن، خوابیدن، سوارشدن بر مركب، نكاح و زناشویى و بسیارى از كارهاى دیگر. حتى اگى حیوانى بدونِ گفتن «بسم اللّه» ذبح شود مصرف گوشت آن حرام است. و این رمز آن است كه خوراكِ انسانِ هدفدار و موحّد نیز باید جهت الهى داشته باشد.

چرا هر كارى را با «بسم اللّه» شروع كنیم؟

همانگونه كه محصولات یك كارخانه آرم و علامت مخصوص آن كارخانه را دارد و مثلاً یك كارخانه چینى سازى علامت خود را روى تمام ظروف مى زند، چه ظرفهاى بزرگ و چه كوچك، و یا هر كشورى پرچمى مخصوص به خود دارد كه هم بر فراز ادارات و پادگانها برافراشته است و هم بر فراز كشتى ها و هم بر روى میز ادارى كارمندان، نام خدا و یاد خدا نیز آرم و نشانه مسلمانى است و جمله «بسم اللّه» علامت و رمز این مسلمانى است و در هر كارى، چه بزرگ و چه كوچك و در هر مكانى، چه مسجد و چه كارخانه و در هر زمانى، چه صبح و چه شام، این كلام مبارك بر زبان مسلمان جارى است و لذا در حدیث مى خوانیم: «بسم اللّه» را فراموش نكن، حتى در نوشتن یك بیت شعر. روایاتى نیز در پاداش كسى كه براى اوّلین بار «بسم اللّه» را به كودك یاد دهد، وارد شده است. (185)

آیا (بسم اللّه الرحمن الرحیم) جزء سوره حمد و یك آیه مستقل است؟

گرچه بعضى افراد، بسم اللّه را جزء سوره ندانسته و یا قرائت آن را در نماز ترك كرده اند، اما مورد اعتراض مسلمین واقع شده اند. چنانكه معاویه روزى در نماز بسم اللّه را نگفت، مردم به او اعتراض كرده و گفتند «اَسَرَقْتَ اَمْ نَسیتَ؟! » آیه را دزدیدى یا فراموش كردى؟ (186)

فخر رازى در تفسیر خود شانزده دلیل مى آورد كه بسم اللّه جزء سوره حمد است و آلوسى نیز در تفسیر خود این اعتقاد را دارد. احمدبن حنبل نیز در مُسند خود آورده است كه بسم اللّه جزء سوره است.

به اعتقاد اهل بیت رسول اللّه صلوات اللّه علیهم اجمعین، كه صد سال سابقه بر رهبران فقهىِ مذاهب اهل تسنّن دارند و در راه خدا به شهادت رسیده و در قرآن نیز بر عصمت و پاكى آنها تصریح شده است، جمله (بسم اللّه الرّحمن الرّحیم) خود آیه اى مستقل و جزء سوره است.

امامان معصوم عليهم‌السلام اصرار داشتند كه در نماز «بسم اللّه» را بلند بگویند و امام باقر عليه‌السلام در مورد كسانى كه آیه بسم اللّه را در نماز نمى خواندند و یا جزء سوره نمى شمردند فرمود: «سَرقوا اَكرم آیة» (187) بهترین آیه قرآن را به سرقت بردند!

علامه شهید مطهرى در تفسیر سوره حمد، ابن عباس، عاصم، كسائى، ابن عمر، ابن زبیر، عطاء، طاووس، فخر رازى و سیوطى را از جمله كسانى معرفى مى كند كه بسم اللّه را جزء سوره مى دانسته اند. البتّه در ابتداى سوره برائت (سوره توبه)، بسم اللّه نیامده است كه به فرموده حضرت على عليه‌السلام بخاطر آن است كه بسم اللّه كلمه امان و رحمت است و با اعلام برائت از مشركین سازگار نیست.

## بسم اللّه

بسم اللّه، نشانگر رنگ وصبغه الهى وبیانگر جهت گیرى توحیدى ماست.

بسم اللّه، رمز توحید و به نام دیگران رمز كفر و به نام خدا و دیگران نشانه شرك است. نه دركنار نام خدا، نام دیگرى را ببریم و نه به جاى نام او نام دیگرى قرار دهیم. معناىِ (سَبِحّ اسْمَ رَبّك) آن است كه حتى اسم پروردگار نیز باید از هر شریكى منزّه باشد.

بسم اللّه، رمز بقا و دوام است و هرچه رنگ خدایى نداشته باشد فانى است. (188)

بسم اللّه، رمز عشق به خدا و توكّل به اوست.

بسم اللّه، رمز دورى از تكبر و اظهار عجز به درگاه خداست.

بسم اللّه، رمز بیمه كردن كارها با نام خداست.

بسم اللّه، رمز قداست بخشیدن به كارهاست.

بسم اللّه، رمز ذكر و یاد همیشگى خداست كه خدایا ترا در هیچ حال فراموش نمى كنم.

بسم اللّه، بیانگر هدف انسان است كه خدایا هدفم تو هستى، نه مردم، نه دنیا و نه هوسها.

بسم اللّه، یعنى فقط و فقط از او استمداد مى جویم نه دیگران.

بسم اللّه، بیانگر آن است كه محتواى سوره از مبداء حق و مظهر رحمت نازل شده است.

## واژه اللّه

بعضى ریشه (اللّه) را از «اَلِهَ» به معناى «عَبَدَ» دانسته اند و «اللّه» را به معبود واقعى معنى كرده اند كه تمام كمالات را دارا باشد.

امّا بعضى ریشه آنرا «وَلِهَ» دانسته اند كه بمعناى دلباختگى و عشق و حیرت است. بنابراین كلمه ( (اللّه» یعنى ذات مقدسى كه جذبه او همه را متحیر و شیفته خود ساخته است.

باید توجه داشت كلمه «خدا» یا «خداوند» ترجمه اى كامل براى كلمه «اللّه» نیست، زیرا «خدا» در اصل خودآى بوده كه در فلسفه، واجب الوجود گفته مى شود و كلمه «خداوند» نیز بمعناى صاحب است. چنانكه در ادبیات فارسى مى گوییم: «خداوندِ خانه» یعنى صاحبِ خانه.

و ناگفته پیداست كه معناى صاحب یا وجودِ واجب براى ترجمه اللّه كوتاه و نارساست. بلكه «اللّه» یعنى ذاتى كه شایسته عشق و پرستش است، زیرا همه كمالات را در بر دارد.

در قرآن حدود صد نام براى خدا آمده است كه «اللّه» جامع ترین آنهاست. اصولاً نام هاى خداوند هر كدام اشاره به صفتى از صفات خدا دارد، نه آنكه فقط یك علامت و نشانه اى براى خدا باشد. نام هاى افراد بشر مختلف است، بعضى نامها فقط علامت اند و هیچ نظرى به معناى لفظ و مطابقت آن معنى با صفات آن شخص ندارند، بلكه گاهى هم مخالفت دارند مثل آنكه اسم شخص بسیار دروغگویى، صادق باشد!

اما گاهى نام یك شخص علاوه بر آنكه اسم اوست، وصف او نیز هست و اشاره به صفات و كمالات او دارد مثل، اسم صادق براى انسان راستگو.

بعضى نامها مثل صداى زنگ ساعت تنها علامت فرارسیدن زمان است، اما بعضى نامها نظیر صداى مؤ ذّن هم علامت است و هم محتوا دارد.

قرآن مى فرماید: (وَ لِلّهِ الاَسْماءُ الحُسنى) (189) یعنى نام هاى نیكو و بهترین نامها مخصوص خداست. در روایات 99 نام براى خدا ذكر شده كه به عنوان اسماء حسنى معرفى شده اند و آمده است هركس خدا را با این نامها بخواند دعایش مستجاب مى شود. (190) و در دعاى جوشن كبیر خدا را با هزار نام و صفت مى خوانیم.

آمدن دو كلمه «رحمن» و «رحیم» بدنبالِ «اللّه» رمز آن است كه انسان كار خود را با امید به لطف و رحمت الهى آغاز كند و بداند كه منشاء همه امیدها و رحمتها خداست.

شروع كار با الفاظ رحمت، رمز آن است كه اصل و بناى الهى بر لطف و رحمت است و سزاوار است كه انسان از سرچشمه رحمت الهى استمداد كند.

رحمن، نام مخصوص خداست زیرا تنها رحمت او گسترده و فراگیر و همیشگى است. دیگران یا رحمتى ندارند و یا گسترده نیست، علاوه بر آنكه دیگران اگر هم چیزى مى بخشند توقع پاداش دنیوى یا اخروى دارند، علف مى دهند تا شیر بدوشند!

در مورد دو واژه «الرّحمن» و «الرّحیم» در ذیل آیه (الرّحمن الرّحیم) بیشتر سخن خواهیم گفت.

(اَلْحَمدُ لِلّهِ)

كلماتِ «حمد»، «مدح» و «شكر»، گرچه در ظاهر یك معنى دارند، اما هركدام در جاى خاصى بكار مى روند. مثلاً: كلمه «مَدح» به معناى ستایش است، چه ستایش به حق باشد و چه از روى چاپلوسى و ناحق، چه بخاطر كمالاتِ فرد باشد و چه از ترس و طمع و یا اغفال و خودشیرینى.

كلمه «شكر»، سپاس در برابر خیر و نعمتى است كه از دیگران به انسان رسیده است.

اما در كلمه «حَمد»، علاوه بر ستایش و سپاس، معناى دیگرى نیز نهفته و آن پرستش است. سپاس و ستایشى كه به حدّ پرستش برسد، حمد است و لذا مدح و شكر دیگران جایز است، اما حَمد مخصوص خداست، زیرا پرستش مخصوص اوست.

گرچه بعد از «الحمدلِلّه» چهار وصف براى خدا آمده است: «ربّالعالمین»، «الرّحمن»، «الرّحیم»، «مالك یوم الدین» كه نشان مى دهد انسان باید بخاطر این الطاف و عظمت الهى، حمدگوىِ خدا باشد، اما قبل از هر چیز كلمه ( (لِلّه» آمده است، یعنى حمد تنها براى اوست چون تنها او شایسته حمد است، بر فرض هم كه چنین اوصافى در كنارش نیامده باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرازدوست چشمت به احسان اوست |  | تو در بند خویشى نه در بند دوست |

(رَبِّ العالَمینَ)

خداوند، پروردگار همه هستى است. آنچه در آسمانها و زمین و میان آنهاست، پروردگارشان اوست: (رَبُّ السَّمواتِ وَالاَْرْضِ وَ ما بَینَهُما) (191) و (هُوَ رَبُّ كُلِّ شَى ءٍ) (192)

حضرت على عليه‌السلام در تفسیر «عالَمین» مى فرمایند: «من الجمادات و الحیوانات» یعنى او پروردگار جماد و حیوان، جاندار و بى جان است.

گرچه گاهى مراد از «عالَمین» در قرآن، انسان ها هستند، امّا بیشتر موارد، عالَم به معناى مخلوقات و عالمین به معناى تمام مخلوقات استعمال شده است. از این آیه فهمیده مى شود پروردگار تمام هستى اوست و آنچه در جاهلیت و در میان بعضى ملّت ها اعتقاد داشتند كه براى هر نوعى از موجودات، خدائى مستقل است كه «ربّالنّوع» آن پدیده است، فكرى باطل است.

خداوند براى همه موجودات پس از آفرینش، مسیرى براى رشد و تكامل تعیین نموده و تربیت الهى همان مسیر هدایت اوست. (رَبُّنَا الَّذى اَعْطى كُلَّ شَى ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى) (193) پرودگار ما كسى است كه به همه موجودات نعمت وجود بخشیده و سپس آنها را به سوى كمال هدایت نموده است. اوست كه به زنبور عسل یاد داده از چه گیاهى بمكد و به مورچه آموخته چگونه قوت زمستانى خود را ذخیره كند و بدن انسان را چنان آفریده كه بطور خودكار خون سازى كند.

آرى چنین خداوندى شایسته سپاس وستایش است. یكى از ویژگى هاى انسان آن است كه در برابر جمال و كمال و زیبائى، ستایش و در برابر نعمت ها و احسان ها تشكر مى كند. خداوند متعال، بخاطر كمال و جمالش شایسته ستایش و بخاطر احسان و اِنعامش لایق شكرگزارى است. البتّه تشكر از خدا، منافاتى با سپاسگزارى از مخلوق ندارد، به شرط آنكه به امر خدا و در مسیر خدا باشد. گرچه درواقع هر كس با هر زبانى هرگونه ستایشى از دیگران مى كند، در حقیقت منشاء و سرچشمه آن را حمد مى كند.

(ربّ العالَمین) یعنى رابطه خداوند با مخلوقات رابطه اى دائمى و تنگاتنگ است.

(ربّ العالَمین) یعنى امكان رشد و تربیت براى همه وجود دارد. نه تنها خوبان كه بدها نیز در حال بهره گیرى از نعمت هاى الهى هستند. (كُلاًّ نُمِدُّ هؤ لاءِ وَ هؤُلاءِ) (194) خداوند مى فرماید: ما همه را كمك مى كنیم و میدان را براى همه باز گذاشته ایم تا هركس به هر هدفى كه دارد برسد. البتّه چون دنیا دار تزاحم و موانع است، طبیعى است كه همه كس به همه آرزوهایش نمى رسد.

(ربّ العالمین) یعنى خداوند هم مالكِ هستى است هم مدبّر آن. كلمه ( (ربّ» یا از ریشه «رَبَىَ» به معناى رشد و تربیت گرفته شده و یا از واژه «رَبَّ» به معناى صاحب. خداوند هم صاحب جهان است هم مربّى و مدبّر آن. (لَهُ الْخَلْقُ وَالاَْمر تَبارَك اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ) (195) هم آفرینش از اوست هم اداره آن و هم پرورش دهنده همه اوست.

طبق روایات كلمه «الحمدلِلّه ربّ العالمین» بهترین تشكر از نعمت هاى خداوند است و لذا سفارش شده قبل از هرگونه دعا و درخواستى از خدا، حمد خدا كنید وگرنه دعا ناقص است. نه تنها در آغازِ دعا و نیایش، بلكه اهل بهشت در پایان كار همان شعار را تكرار مى كنند كه: (وَ آخِرُ دَعْویهُمْ اَنِ الْحَمدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ) (196)

(اَلرَّحْمنِ الرَّحیمِ)

ترجمه این دو كلمه به «بخشنده مهربان» ترجمه كامل و رسائى نیست، زیرا به قول علاّمه شهید مطهّرى، بخشنده مهربان ترجمه جواد و رئوف است، نه رحمن و رحیم و اصولاً براى این دو كلمه، واژه معادلِ فارسى یافت نشده است.

گرچه «رحمن» و ( (رحیم» هر دو از ریشه «رحمة» گرفته شده اند، امّا «رحمن» به رحمتِ گسترده الهى گفته مى شود كه ابتدائى است و همه انسان ها را شامل مى شود، ولى «رحیم» رحمتى است كه به عنوان پاداش و نتیجه كارهاى خوب تنها بر نیكوكاران نازل مى شود. لذا به فرموده امام صادق عليه‌السلام خداوند نسبت به تمام مخلوقات «رحمن» است، اما تنها به مؤمنان رحیم است. خداوند رحمت را بر خود واجب كرده است: (كَتبَ عَلى نَفسِهِ الرَّحمَة) (197) چنانكه پیامبر و كتاب او نیز براى هستى، رحمت است: (رَحْمَةً لِلْعالَمینَ) (198)

پرورش و تربیت او بر اساس رحمت است و كیفر و عقوبت او نیز همچون چوب معلّم لازمه تربیت است. بخشیدن گناهان و قبول توبه بندگان و عیب پوشى آنان و دادن فرصت براى جبران گذشته همه مظاهر رحمت فراگیر او هستند.

اصولاً هستى جلوه رحمت اوست و هرچه از جانب او به هر موجودى برسد لطف و رحمت است، لذا همه سوره هاى قرآن با «بسم اللّه الرحمن الرحیم» آغاز مى شود.

«الرحمن الرحیم» در كنار «ربّالعالمین»، یعنى تربیت الهى بر اساس لطف و رحمت است، چنانكه تعلیم او نیز بر پایه رحم و مهربانى است: (اَلرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرآنَ) (199) خداىِ مهربان قرآن را به بشر تعلیم كرد. و این خود درسى براى ما انسان هاست كه معلّم و مربّى باید همواره مهربان و رحیم باشد.

(مالِك یوْمِ الدّینِ)

او مالك روز جزاست. خداوند هم مالك است و هم مَلِك. هستى نیز هم مِلك تحتِ مالكیت اوست و هم مُلك تحت سلطنت و حكومت او. مالكیت او فراگیر است و همه چیز را شامل مى شود و حتى حكومت هم تحت مالكیت اوست: (قُل اللّهُمَّ مالِك المُلْك) (200) چنانكه انسان نیز نسبت به اعضاى بدن خود هم مالك است و هم حاكم و فرمانروا.

مالكیت خدا واقعى است، نه اعتبارى و قراردادى. گرچه خداوند هم مالكِ دنیاست و هم آخرت، اما چون انسان در دنیا خود را مالك اشیا و امور مى بیند از مالكِ اصلى غافل مى شود، ولى در آن روز كه همه اسباب قطع و نسبت ها محو و زبانها مُهر زده مى شود، مالكیتِ الهى را بخوبى احساس و ادراك مى كند، لذا به او خطاب مى شود: (لِمَنِ الْمُلْك الْیوْم) امروز حكومت از آن كیست؟ و او كه تازه چشمش باز شده مى گوید: (لِلّهِ الْواحِدِ الْقَّهار) (201)

نمازگزارى كه در هر نماز مى گوید: خداوند «مالك یوم الدین» است همواره در یادِ معاد و قیامت است و هر كارى كه مى خواهد بكند از ابتدا به فكر حساب و كتاب روز جزاست.

## واژه دین

كلمه «دین» در معانى گوناگون بكار رفته است:

1- شریعت و قانون الهى، چنانكه قرآن مى فرماید: (اِنَّ الدّینَ عِنْدَاللّهِ الاِْسْلام) (202) همانا دین در نزد خدا اسلام است.

2- عمل و اطاعت، چنانكه قرآن مى فرماید: (لِلّهِ الدّینُ الْخالِصُ) (203) دین خالص (عمل خالص) براى خداست.

3- حساب وجزا، چنانكه این آیه شریفه مى فرماید: (مالِك یوْمِ الدّینِ)

یكى از نام هاى روز قیامت، «یوم الدّین» است، یعنى روز كیفر و پاداش. چنانكه قرآن از قول منكرانِ قیامت نقل مى كند كه: (یسْئَلُونَ اَیانَ یوْمُ الدّینِ) (204) مى پرسند روز قیامت چه وقت است؟ و یا در مقام معرفى این روز مى فرماید: (ثُمَّ ما اَدْریك ما یوْمُ الدّینِ یوْمَ لا تَمْلِك لِنَفْسٍ شَیئاً وَالاَْمْرُ یوْمَئذٍ لِلّه) (205) نمى دانى روز دین (روز قیامت) چه روزى است؟! روزى است كه هیچكس براى كسى كارآئى ندارد و تنها فرمان الهى حاكم است.

(مالك یوم الدّین) انذار و هشدار است كه اى نمازگزار از امروز به فكر فردا باش. فردایى كه (لا ینْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ) (206) مال و ثروت و فرزند نفعى ندارد، فردائى كه (لَنْ تَنْفَعَكُمْ اَرْحامُكُمْ) (207) بستگان و نزدیكان نیز فایده اى نمى رسانند، فردایى كه نه زبان اجازه عذرتراشى دارد و نه فكر فرصت تدبیر، فردایى كه تنها یك چیز كارساز و چاره ساز است و آن لطف خداوند است.

قرارگرفتنِ «مالك یوم الدّین» در كنار «الرّحمن الرحیم» نشان مى دهد كه بیم و امید باید در كنار هم باشند و تشویق و تنبیه در كنار یكدیگر. چنانكه قرآن كریم در آیه اى دیگر مى فرماید:

(نَبِّئْ عِبادى اَنّى اَنَا الْغَفُورُ الرَّحیمُ وَ اَنَّ عَذابى هُوَ الْعَذابُ الاَْلیمُ) (208)

اى پیامبر! به بندگانم خبرده كه من بسیار مهربان و آمرزنده ام ولى عذاب و مجازات من نیز دردناك است. و در آیه اى دیگر خداوند را چنین معرفى مى كند: (قابِلُ التَّوْبِ شَدیدُ الْعِقابِ) (209) خداوند هم پذیرنده توبه گنهكاران است و هم عقوبت كننده شدید گنهكاران.

به هرحال «الرّحمن الرّحیم» امیددهنده است و «مالِك یوم الدّین» بیم دهنده، و مسلمان باید میان بیم و امید و خوف و رجاء باشد تا نه دچار غرور گردد و نه ماءیوس از رحمت الهى.

(اِیاك نَعْبُدُ وَ اِیاك نَسْتَعینُ)

خدایا تنها ترا مى پرستیم و تنها از تو یارى مى جوئیم.

«ایاك نعبد» یعنى فقط بنده تو هستیم نه بنده دیگران. این جمله دو بُعد دارد: یكى اثباتِ بندگى براى او و دیگرى نفى بندگى براى غیر او. آرى مكتب كامل در كنار ایمان به خدا، كفر به طاغوت دارد و كسانى كه به خدا ایمان دارند، امّا سلطه طاغوت ها را پذیرفته اند نیمه مسلمان هستند و شاید نامسلمان! ایمان به خدا منهاى كفر به طاغوت، یعنى مسلمان اسیر! براى رهایى از قرارگرفتن در مدار شرك باید به مركز وحدت و قدرت پناهنده شد و لذا نمازگزار در نماز تنها خود را نمى بیند كه به فكر خود باشد، بلكه گویا به نمایندگى از تمام موحّدان سخن مى گوید كه: خدایا! من به تنهایى قابل و لایق نیستم تا عبادتى شایسته داشته باشم و لذا در میان جمعِ مسلمین آمده ام و ما همگى تو را عبادت و بندگى مى كنیم. نه فقط من كه همه ما از تو استمداد مى جوئیم. بنابراین نماز باید در اصل به جماعت خوانده شود و نماز فرادى در مرحله بعدى قرار دارد.

آیات قبلى به ما توحید نظرى و شناخت صحیح از خداوند داد و این آیه توحید عبادى وعملى را مطرح مى كند كه نه فقط خدا را به یگانگى بشناس، بلكه در عمل نیز تنها یگانه را عبادت كن و یگانه پرست باش. چرا خداىِ رحمن و رحیم و ربّ و مالك را رهاكنى و به سراغ بندگى دیگران بروى؟ فقط بنده خدا باش نه بنده شرق و غرب، نه بنده زر و زور و نه بنده طاغوت ها. حتّى حق بندگى و اطاعتِ از صالحان را ندارى، مگر آنكه خداوند به تو اجازه یا دستور دهد. چنانكه در مورد پیامبرش مى فرماید: (مَنْ یطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطاعَ اللّهَ) (210) هركس از رسول پیروى كند خدا را اطاعت كرده است. چنانكه اگر اطاعت از پدر و مادر مى كنیم، چون او به ما دستور داده است و در حقیقت اطاعت از خدا مى كنیم.

انسان باید به حكم عقل تنها بندگى خدا را بپذیرد، زیرا ما انسان ها عاشق كمال هستیم و نیازمند رشد و تربیت، و خداوند نیز جامع تمام كمالات و ربّ تمام آفرینش است. اگر به مهر و محبّت نیازمندیم او رحمن و رحیم است و اگر از آینده دور نگرانیم او صاحب اختیار و مالك آن روز است، پس چرا به سوى دیگران برویم و از آنها مدد بخواهیم؟

«ایاك نَعبد» یعنى با مردم هستم، اما به غیر تو دل نبسته ام. نه از اجتماع مسلمین كناره مى گیرم كه خلق تو را فراموش كنم و نه در جامعه ذوب مى شوم كه تو خالق را رها كنم. بلكه مى دانم مسیر به سوى خالق از میان خلق مى گذرد.

«ایاك نَستعین» یعنى گرچه از اسباب و وسائلى كه تو در آفرینش قرار داده اى استفاده مى كنیم، اما مى دانیم اثر و كارآیى هر وسیله وسببى بدست توست. تو سبب ساز و سبب سوزى. هم چیزى را سبب قرار مى دهى و هم مى توانى اثر آنرا بگیرى. اراده تو حاكم بر همه قوانین است وطبیعت محكوم اراده توست.

«ایاك نَعبد» یعنى تنها تو شایسته پرستشى و ما نه از روى ترس و طمع، بلكه از روى عشق و محبّت تو را عبادت مى كنیم. كدام محبوب از تو به ما نزدیكتر و به ما مهربان تر؟

«ایاك نَعبد و ایاك نَستعین» یعنى نه جبر و نه تفویض. چون مى گوییم «نَعْبُدُ» پس داراى اختیار هستیم و چون مى گوییم «نستعین» پس نیازمندیم و همه امور در اختیار ما نیست.

«ایاك نَعبُد و ایاك نَستَعین» یعنى نماز را به جماعت مى خوانیم و با مسلمانان در یك صف، برادر و برابر و همدل و هماهنگ هستیم.

«ایاك نَعبُد» یعنى خدایا من تو را بر خود حاضر و ناظر مى بینم و لذا مى گویم: «ایاك» و بنده اى كه خود را در محضر خداى تعالى ببیند زودتر بهره مى گیرد.

از ابتداى سوره حمد بطور غیابى با خدا سخن مى گفتیم، اما در اینجا به حضور و خطاب مى رسیم. اوّل با صفات خدا آشنا مى شویم اما كم كم به خودش مى رسیم. و نه فقط یكبار بلكه چون گفتگو با محبوب شیرین است، كلمه «ایاك» را تكرار مى كنیم.

خدایا! گرچه عبادت از ماست، امّا در عبات كردن هم نیازمند كمك تو هستیم: (وَ ما كُنّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلا اَنْ هَدنَا اللّهُ) (211) اگر هدایت الهى نبود ما هدایت نمى یافتیم.

گرچه تنها از او استعانت مى جوئیم، امّا استمداد از غیر او اگر با رضایت او باشد اشكال ندارد. چنانكه انسان از استعداد و نیرو و فكر خود كمك مى گیرد و این منافاتى با توحید ندارد. خداوند خود به ما دستور مى دهد: «تَعاوَنُوا» زیرا زندگى بدون تعاون و یارى امكان ندارد. حضرت على عليه‌السلام به كسى كه دعا مى كرد: خدایا! مرا محتاج مردم نكن، فرمود: این حرف صحیح نیست، بلكه بگو: خدایا! مرا محتاج افراد بد نكن، زیرا زندگى بدون همكارى و همیارى ممكن نیست.

كسى كه صادقانه بگوید: «ایاك نَعبُد» دیگر روح تكبر و غرور و خودخواهى ندارد و در برابر دستورات الهى خاضع و مطیع است. مى داند كه چون خداوند بیشترین لطف را بر او كرده، باید بهترین تذلّل را به درگاهش بیاورد. همچون عبد مطلق در برابر مولاى مطلق بایستد و خاضعانه بگوید: من بنده ام و تو مولایى. من كسى جز تو را ندارم، امّا تو غیر مرا فراوان دارى. تو به عبادتِ من نیاز ندارى، بلكه من سراپا محتاج لطف و كرم تو هستم و باید همواره از تو مدد بجویم.

(اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیم)

خداوندا! ما را به راه مستقیم هدایت فرما.

كاروان هستى در حال حركت بسوى خداست: (اِلَیهِ الْمَصیر) (212) و انسان نیز در تلاش و حركت: (اِنَّك كادِحٌ اِلى رَبِّك) (213) و در هر حركتى تنها یك راه مستقیم وجود دارد و باقى راهها انحرافى است. اسلام براى این حركت هم راه تعیین نموده هم راهنما، هم مقصد را مشخص كرده و هم وسیله حركت را در اختیار انسان قرار داده است و این ما هستیم كه باید انتخاب كنیم به كدام راه برویم.

خداوند در عمق جان و فطرت هر انسان، میل به رشد و كمال و حق جوئى را قرار داده كه اگر این میل و كشش را در پرتو تعلیمات انبیا پرورش داد مورد عنایت خاص خداوند قرار مى گیرد: (وَالَّذینَ اهْتَدَوْازادَ هُمْ هُدىً) (214) آنان كه هدایت را بپذیرند خداوند هدایتشان را بیشتر مى كند و راههاى خودش را به آنها نشان مى دهد.

قرآن دو نوع هدایت را مطرح مى كند، یكى هدایت تكوینى نظیر هدایت زنبور عسل كه چگونه از شهد گلها بمكد و چگونه عسل بسازد و یكى هدایت تشریعى كه اختصاص به انسان ها دارد و همان راهنمائى هاى انبیاى الهى است.

## صراط مستقیم كدام است؟

كلمه «صراط» كه بیش از 40 مرتبه در قرآن آمده است، به معنى راه هموار، روشن و وسیع است. در زندگى انسان راههاى متعددى وجود دارد كه او باید یكى از آنها را انتخاب كند:

راه هوس هاى خود، راه هوس هاى مردم، راه طاغوت ها، راه نیاكان و پیشینیان به جهت تعصّب هاى قومى و نژادى، راه وسوسه هاى شیطانى، راههاى تجربه نشده و بالاخره راه خدا و اولیاى خدا.

طبیعى است كه انسان معتقد به خدا از میان این همه راه تنها راه خدا و اولیاى او را انتخاب مى كند، زیرا این راه امتیازاتى دارد كه دیگر راهها ندارند:

راه مستقیم، كوتاه ترین راه میان دو نقطه است، لذا این راه نزدیكترین راه براى رسیدن به مقصود است.

راه الهى ثابت است، برخلاف راههاى دیگر كه طبق هوسهاى خود یا دیگران هر روز تغییر مى كند.

یك راه بیشتر نیست، زیرا میان دو نقطه تنها یك خط مستقیم وجود دارد. اما راههاى دیگر متعدد است.

راهى مطمئن و بى خطر است، برخلاف راههاى دیگر كه انسان همواره در معرض خطر سقوط قرار دارد.

راهى كه انسان را به مقصد، یعنى رضاى خدا مى رساند و در آن شكست و باخت وجود ندارد.

راه مستقیم، راه خداست: (اِنَّ رَبّى عَلى صِراطٍ مُسْتَقیم) (215)

راه مستقیم، همان راه انبیاست: (اِنَّك لَمِنَ الْمُرْسَلینَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقیمٍ) (216)

راه مستقیم، راه بندگى خداست: (وَ اَنِ اعْبُدُوانى ه ذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ) (217)

راه مستقیم، توكّل و تكیه بر خداست: (وَ مَنْ یعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِىَ اِلى صِرا طٍ مُسْتَقیمٍ) (218)

انسان باید هم در انتخاب راه از خداوند كمك بگیرد و هم در ادامه دادن و بودن در راه. مانند لامپى كه براى روشن ماندن باید هر لحظه از منبع اصلى برق دریافت كند. لذا نه تنها مردم عادى بلكه پیامبر خدا و ائمه معصومین عليهم‌السلام باید در هر نماز از خدا بخواهند كه آنان را بر صراط مستقیم پایدار بدارد. نه فقط در حال نماز بلكه در همه حال و در هر كارى، چه انتخاب شغل و چه انتخاب دوست، چه در ازدواج و چه در تحصیل، باید همواره از خدا بخواهد كه او را در مسیر مستقیم قرار دهد. زیرا چه بسا انسان در عقاید صحیح فكر مى كند اما در عمل دچار لغزش مى شود و گاهى به عكس.

راه مستقیم، راه اعتدال و میانه روى است. على عليه‌السلام مى فرماید: (اَلْیمینُ وَ الشِّمالُ مَضَلَّة وَالطَّریقُ الْوُسْطى هِىَ الجادَّة) (219) چپ و راست انحراف است و طریق سعادت همان راه وسط است.

راه مستقیم، یعنى دورى از هرگونه افراط و تفریط، نه انكار حق و نه غلوّ در حقّ، نه جبر و نه تفویض، نه فردگرایى و نه جامعه گرایى، نه ذهن گرایى و نه عمل زدگى، نه دنیاگرایى و نه آخرت زدگى، نه غفلت از حقّ و نه غفلت از خلق، نه عقل زدگى و نه عاطفه گرایى، نه تحریم طیبات و نه غوطه در شهوات، نه بُخل و نه اسراف، نه حسادت و نه تملّق، نه ترس و نه تهوّر، نه و نه و نه.

بلكه چه در عقاید و افكار و چه در اعمال و رفتار، همواره راه میانه و اعتدال را پیش بگیریم.

براى حركت در صراط مستقیم باید همواره از خدا كمك بگیریم زیرا این صراط از مو باریكتر و از شمشیر تیزتر است و هر لحظه خطر سقوط وجود دارد. كسى از صراطِ قیامت عبور مى كند كه توانسته باشد در دنیا از صراط مستقیم الهى منحرف نشود، چه انحرافاتِ فكرى و چه انحرافاتِ عملى و اخلاقى.

یكى قائل به جبر مى شود و همه كارها را به خدا نسبت مى دهد، گویا كه انسان در سرنوشت خود تأثیرى ندارد و بى اراده و اختیار است، و دیگرى خود را همه كاره و فعّال مایشاء دانسته و دست خدا را بسته مى بیند.

یكى رهبران آسمانى را همچون مردم عادى مى داند و دیگرى آنها را در حدّ خدایى بالا مى برد و مسیح را فرزند خدا و بلكه خود خدا مى شمرد!

یكى زیارت و توسّل به اولیاى خدا را شرك مى داند و دیگرى حتّى به درخت و دیوار متوسّل مى شود! یكى از روى غیرت نابجا، اجازه نمى دهد همسرش از خانه خارج شود و دیگرى از روى بى غیرتى همسرش را بى حجاب به كوچه و بازار مى فرستد.

اینها همه انحراف از مسیر مستقیم الهى است كه خداوند مى فرماید: دین پابرجا و استوار من بر صراط مستقیم است: (قُلْ اِنَّنى هَدینى رَبّى اِلى صِراطٍ مُسْتَقیمٍ دیناً قِیماً) (220)

و در جاى دیگر مى فرماید: امّت اسلام را امّتى میانه قرار دادم تا اسوه و الگوى دیگران باشند: (وَ كَذلِك جَعَلْناكُمْ اُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاس) (221)

در روایات آمده است كه امامان معصوم عليهم‌السلام مى فرمودند: راه مستقیم ما هستیم. یعنى نمونه عینى و عملى راه مستقیم و اسوه و الگو براى قدم برداشتن در این راه، رهبران آسمانى هستند. آنها در دستورات خود درباره تمام مسائل زندگى از قبیل كار و تفریح و تحصیل، انتقاد و انفاق، اظهار علاقه و محبّت و قهر و صلح، همواره ما را به اعتدال و میانه روى سفارش كرده اند. كه این سفارشات در بابى تحت عنوان «الاقتصاد فى العبادات» در كتاب شریف اصول كافى آمده است.

ما در اینجا نمونه هایى از آیات و روایات را كه در آنها به جنبه اعتدال تاءكید و از افراط و تفریط نهى شده است مى آوریم:

(كُلُوا وَاشْرِبُوا وَ لا تُسْرِفُوا) (222) بخورید و بیاشامید ولى اسراف نكنید.

(لا تَجْعَلْ یدَك مَغْلُولَةً اِلى عُنُقِك وَلاتَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ) (223) در انفاق كردن نه دست بسته باش و نه چنان گشاده دست كه بعد خود محتاج شوى.

(اَلَّذینَ اِذا اَنْفَقُوا لَمْ یسْرِفُوا وَ لَمْ یقْتُروُا وَ كانَ بَینَ ذلِك قواماً) (224) مؤمنان كسانى هستند كه به هنگام انفاق نه اهل اسرافند و نه اهل بُخل بلكه میانه رو هستند.

(لا تَجْهَرْ بِصَلوتِك وَ لا تُخافِتُ بِها وابْتَغِ بَینَ ذلِك سَبیلاً) (225) نمازت را نه بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته بلكه با صدائى معتدل بخوان.

(وَالَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاء عَلَى الْكُفّارِ رُحَماء بَینَهُمْ) (226) مؤمن هم دافعه دارد هم جاذبه. نسبت به كفّار شدید و نسبت به مؤمنان رحیم.

(اَقیمُوا الصَّلوةَ وَ آتُوا الزَّكاةً) (227) هم ارتباط با خالق هم ارتباط با مخلوق. هم نماز بخوانید و هم زكات بدهید.

(اَلَّذینَ آمَنوُا وَ عَمِلوُا الصّالِحاتِ) (228) هم ایمان و باور قلبى لازم است و هم رفتار و عمل صالح.

گرچه قرآن مى فرماید: (وَ بِالْوالِدَینِ اِحْساناً) (229) نسبت به والدین احسان كنید اما در جاى دیگر مى فرماید: اگر شما را از راه خدا بازدارند، اطاعت آنها جایز نیست: (فَلا تُطِعْهُما) (230)

نه دوستى ها شما را از بیان حق بازدارد: (شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلى اَنْفُسِكُمْ) (231) و نه دشمنى ها شما را از رفتار عادلانه دور كند. (وَ لایجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلى اَنْ لا تَعْدِلُوا) (232)

شب عاشورا، امام حسین عليه‌السلام هم مناجات مى كرد و هم شمشیر تیز مى كرد!

زائران خانه خدا روز عرفه و شب عید قربان دعا مى خوانند، اما روز عید باید به قربانگاه رفته و با خون آشنا شوند!

و بالاخره اسلام دین یك بعدى نیست كه به جنبه اى توجه كند و جنبه اى را فراموش كند، بلكه به همه ابعاد وجود انسان در حدّ اعتدال و میانه توجه كرده است.

(صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیهِمْ غَیرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَالضّالّینَ)

به راه كسانى كه آنها را مشمول نعمت خود ساختى هدایت كن، نه راه كسانى كه بر آنان غضب كردى و نه گمراهان.

نمازگزار بدنبال درخواست هدایت به راه مستقیم، از خداوند مى خواهد كه او را به همان راهى هدایت كند كه نعمت یافتگان الهى در آن راه بوده اند. قرآن در آیات 68 سوره نساء و 58 سوره مریم این گروه را معرفى مى كند كه در اینجا توجه شمار را به آیه 68 نساء جلب مى كنیم:

(وَ مَنْ یطِعِ اللّهَ والرَّسُولَ فَاوُلئك مَعَ الَّذینَ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیهِمْ مِنَ النَّبیینَ وَالصِّدَیقینَ وَالشُّهَداء وَالصّالِحینَ) كسانى كه پیروى خدا و رسول بنمایند، آنان با كسانى هستند كه خداوند آنها را نعمت بخشیده، از پیامبران و راستگویان و شهدا و صالحان. بنابراین نمازگزار از خداوند مى خواهد او را در خطّ انبیا و شهدا و صالحان قرار دهد. آرزوى پیمودن راه این نیكان و پاكان، انسان را از خطر كجروى و بیراهه روى بازداشته و یاد و خاطره آنان را همواره در ذهن و خاطر نمازگزار زنده مى دارد.

## غضب شدگان و گمراهان كیانند؟

در قرآن، افرادى همانند فرعون و قارون و ابولهب و امّت هایى همچون قوم عاد و ثمود و بنى اسرائیل، به عنوان غضب شدگان معرفى شده اند. ما در هر نماز از خدا مى خواهیم كه در اعتقاد و اخلاق و عمل همانند این افراد و گروهها كه گرفتار قهر و غضب الهى شده اند، نباشیم.

بنى اسرائیل كه داستان زندگى و تمدّن آنها در قرآن بیشتر آمده است، زمانى بر تمام مردم عصر خویش برترى داشتند كه خداوند در مورد آنها مى فرماید: (فَضَّلْتُكُمْ عَلىَ العالَمینَ) (233) شما را بر جهانیان برترى دادم. امّا بعد از این فضیلت و برترى، به خاطر كردار و رفتار ناشایسته دچار قهر و غضب خداوند شدند كه قرآن در این مورد مى فرماید: (وَ باؤُا بِغَضَبٍ مِنَاللّهِ) (234) این تغییر سرنوشت به علت تغییر در رفتار آنان بوده است.

دانشمندانِ یهود، دستورات آسمانى تورات را تحریف كردند: (یحَرِّفُونَ الْكَلِم) (235) تجّار و ثروتمندان آنها به رباخوارى و حرام خوارى روى آوردند: (وَاَخْذِهِمُ الرِّبا) (236) و توده مردم در برابر دعوت به جهاد و مبارزه، به علّت تن پرورى و یا ترس، از رفتن به جبهه نبرد سرباز زدند و به موسى گفتند: تو و خدایت به جنگ بروید ما همین جا نشسته ایم! (فَاذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّك فَقاتِلا اِنّا هیهُنا قاعِدوُنَ) (237)

همین انحرافات فكرى و عملى باعث شد كه خداوند آنان را از اوج عزتّ به قعر ذلت و سرافكندگى مبتلا ساخت.

پس در هر نماز از خدا مى خواهیم كه نه اهل تحریف كتاب خدا باشیم، نه اهل رباخوارى و نه اهل فرار از جنگ و جهاد. همچنین از گمراهان نباشیم، آنانكه همچون افراد گمشده دچار حیرت و سرگردانى اند و هر لحظه بدون آنكه هدفى داشته باشند به سویى مى روند. نان را به نرخ روز مى خورند و از خود اراده و اختیارى ندارند.

«ضالّین» نه همچون «اَنعمتَ عَلیهم» در خط انبیا و صالحان آمده اند و نه همچون «المغضوب علیهم» در مقابل دین خدا، جبهه گیرى و مبارزه طلبى مى كنند، بلكه افرادى بى تفاوت، بى درد و رفاه طلب هستند كه همچون چهارپایان تنها در فكر شكم و شهوت اند و كارى به حقّ و باطل ندارند. براى آنها فرقى نمى كند كه پیامبران حاكم باشند یا طاغوت ها، مهم آنست كه آنها در رفاه و آسایشِ مادى باشند هر كس كه مى خواهد حكومت كند. این گروه گمراهند زیر راه مشخصى را براى خود برنگزیده اند.

این آیه مصداق كامل تولّى و تبرىّ است.

نمازگزار در پایان سوره حمد، عشق و علاقه و تولاّى خود را به انبیا و شهدا و صالحان ابراز داشته و از مغضوبان و گمراهان تاریخ تبرّى و برائت مى جوید. و همین ابراز تنفّر از مغضوبان و گمراهان در هر نماز، جامعه اسلامى را در برابر پذیرش حكومت آنان پایدار و مقاوم مى سازد. قرآن سفارش مى كند:

(لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِمْ) (238)

هرگز سرپرستى گروه غضب شدگانِ الهى را نپذیرید.

سوره توحید

## اهمیت سوره توحید

در نماز بعد از سوره حمد، باید یكى دیگر از سوره هاى قرآن خوانده شود كه نمازگزار مى تواند هر سوره اى را انتخاب كند، البتّه به غیر از چهار سوره اى كه سجده واجب دارند. اما در میان سوره ها، سوره توحید ترجیح دارد ولذا در روایات به ما سفارش شده است در هر شبانه روز لااقل در یكى از ركعت هاى نمازتان این سوره را بخوانید تا از نمازگزاران واقعى باشید. (239)

این سوره در اهمیت، به اندازه یك سوّم قرآن، بلكه یك سوّم تورات و انجیل و زبور است. نه تنها در نماز، بلكه اگر بعد از نماز هم این سوره به عنوان تعقیب نماز خوانده شود، خداوند خیر دنیا و آخرت را به انسان مرحمت مى كند.

گرچه این سوره كوچك است اما محتواى آن بسیار بالاست، چنانكه امام سجّاد عليه‌السلام فرمود: خداوند چون مى دانست در آینده افراد دقیق وعمیقى پیدا مى شوند، این سوره و همچنین آیات اوّل سوره حدید را نازل كرد.

قرائت این سوره نه تنها در نماز سفارش شده، بلكه تلاوت مكرّر آن، شرّ افراد ظالم را كوتاه و خانه انسان را از حوادث و خطرات بیمه مى كند.

سعدبن معاذ یكى از یاران وسرداران لشگرِ رسول خدا بود كه در قبرستان بقیع مدینه مدفون است. در تشییع جنازه او پیامبر پابرهنه شركت كرد و فرمود: نودهزار فرشته از آسمان براى تشییع سعد آمده اند. پیامبر از جبرئیل پرسیدند: دلیل نزول تو و این همه فرشته براى تشییع جنازه سعدبن معاذ چیست؟ جبرئیل فرمود: او در هر حال چه ایستاده چه نشسته چه سواره و چه پیاده، سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ» را مى خواند.

در سبب نزول این سوره مى خوانیم: یهودیان و مسیحیان و مشركان از پیامبر درباره خداوند سئوال مى كردند كه خدایت را براى ما معرّفى كن. پیامبر در جواب آنها این سوره را قرائت فرمود. این سوره به منزله شناسنامه خداوند است.

(قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ)

بگو: او خداى یكتاست.

توحید، اساسى ترین اصلِ همه ادیان آسمانى است و انبیا آمده اند تا آثار شرك و كفر و بت پرستى را از میان بردارند و مردم را بسوى خداى یگانه دعوت كنند.

توحید، روح و جان همه تعالیم انبیاست. نه فقط اعتقادات كه احكام و اخلاق نیز بر محور توحید استوار است.

توحید، مرز میان ایمان و كفر است و ورود به قلعه ایمان بدون پذیرش توحید ممكن نیست: (قُولُوا لا اِلهَ اِلا اللّهُ تُفْلِحُوا) (240) و (لا اِله اِلا اللّه حِصنى فَمَن دَخَلَ حِصنى اَمِنَ مِنْ عَذابى) (241)

این سوره شامل خالص ترین عقاید توحیدى است، لذا آنرا سوره اخلاص نیز نامیده اند. این سوره، هم عقیده مسیحیت را در مورد تثلیت رد مى كند، هم شرك یهود را و هم عقیده عرب جاهلى، كه فرشتگان را دختران خدا مى پنداشتند.

توحید، یعنى خالص كردن فكر و عمل از هرگونه شریك و همتایى براى خدا. نه شركِ نظرى و نه ریاى عملى. بلكه هم انگیزه و هدف تنها خدا باشد، و هم نفس كار، خدایى و الهى.

(قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) او یكتایى است كه دوّمى ندارد، شبیه و مثل ندارد، جزء و عضو ندارد.

(قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) او معبودى است كه در همه چیز فرد است، لذا بشر از فهم و دركِ ذات او عاجز.

دلیل یكتایى او اینكه اگر خداى دیگرى هم بود، او نیز باید پیامبرانى مى فرستاد تا مردم او را بشناسند و اطاعتش كنند!

دلیل یكتایى او اینكه همه انسانها در موقع خطر، تنها به یك نقطه متوجه مى شوند و دل آنها گواهى مى دهد كه تنها یك نقطه است كه در سختى ها به انسان امید مى دهد.

دلیل یكتایى او، هماهنگى میان زمین وآسمان، هستى وانسان و ارتباطى دقیق و منظم میان همه آفریده هاست. اگر شما به چند نقاش سفارش تصویرى بدهید، مثلاً به یكى بگویید: سر خروس بكشد و دیگرى بدن آن را رسم كند و نقاش سوّمى دُم و پاى خروس را بكشد، وقتى سه نقاشى را كنار هم بگذارید، میان سر و تن و پا هماهنگى نیست، یكى بزرگ است و یكى كوچك، یكى خوش رنگ و یكى بدرنگ.

آرى هماهنگى میان خورشید و ماه و زمین، آب و باد و خاك، كوه و دشت و دریا و همه اینها با نیازهاى انسان، نشان دهنده یكتایى خالق است. انسان اكسیژن مى گیرد و كربن پس مى دهد و گیاهان كربن مى گیرند و اكسیژن مى سازند تا نیاز انسان و دیگر موجودات زنده را برطرف كنند و این هماهنگى رمز حیاتِ انسان و گیاه است.

نیازهاى طفل را با محبت والدین جبران مى كند و خستگى روز را با خواب شب برطرف مى سازد. آب چشم را شور و آب دهان را شیرین آفریده، تا یكى چشم را كه از پى ساخته شده با آب نمك شستشو دهد و یكى غذا را آماده جویدن و هضم كند.

به نوزاد، بجاى فوت كردن، مكیدن یاد داده و قبل از تولّد شیر را به سینه مادر آورده است. غذاىِ پرنده آسمان را در لابلاى دندانِ نهنگ دریا قرار داده و روزى همه جانداران را به نحو مطلوب مقدّر كرده است.

در جنگ جمل یك عرب بیابانى از حضرت على عليه‌السلام معناى توحید را پرسید، رزمندگان به او اعتراض كردند كه اكنون وقت این سئوالات نیست. اما حضرت در همان بحبوحه جنگ، توحید را براى او معنى و تفسیر كرد و آنگاه فرمود: ما براى همین معنى با مخالفین مى جنگیم. (242)

آرى مبارزه پیروان حق در طول تاریخ بخاطر برافراشتن پرچم توحید بوده است.

(اَللّهُ الصَّمَدُ)

او خداى بى نیاز است.

«صَمَد» یعنى نفوذناپذیر، خلل ناپذیر و تغییرناپذیر.

او «صَمَد» است، پس نه مادّه است و نه مادّى، زیرا همه امور مادى در طول زمان دچار تغییر و خلل مى شوند. لذا او نه جسم دارد كه با چشم دیده شود و نه همچون نیروى جاذبه است كه گرچه دیده نمى شود، امّا خواص مادّى دارد.

او «صَمَد» است، قدرتى نفوذناپذیر كه اراده اش در همه چیز نافذ و جارى است.

او «صَمَد» است، عزیزى خلل ناپذیر كه همه عزّت ها از اوست و هركس هر عزّت و قدرتى دارد از اوست. او به هیچكس و هیچ چیز نیاز ندارد ولى همه چیز نیازمند اوست.

او «صمد» است، وجود تامّ كامل، بلكه اتمِّ اكمل، كه همه كمالات را در اوج كمال داراست و همه موجودات براى رسیدن به كمال نیازمند نظر لطف اویند، ولى او به هیچ موجودى نیاز ندارد. همواره بوده و خواهد بود. فرمانش فوق همه دستورات و اراده اش حاكم بر همه اراده هاست. نه نیازى به خواب دارد و نه در انجام كارهایش به همكار و شریك محتاج است.

او «صمد» است و در یك كلام: خداى بى نیاز مورد نیاز.

(لَمْ یلِدْ وَ لَمْ یولَدْ)

او نه چیزى را زائیده و نه از هر چیزى زاده شده است.

او خالق موجودات است، نه زاینده آنها. كار او تولید نیست كه مثلِ خود را بوجود آورد، بلكه آوردن از نیستى به هستى است.

مادرى كه فرزند را مى زاید نوزاد از جنس او و مثل خود او یعنى انسان است، امّا براى خدا مثل و شبیهى امكان ندارد كه خدا او را بزاید یا از او زاده شود. (لَیسَ كَمِثْلِهِ شَئْ) (243)

این جمله در مقابل عقیده مسیحیان است كه عیسى را فرزند خدا مى پندارند و براى او همانند خداوند، خدائى قائلند. همچنین این آیه اعتقاد مشركان، كه فرشتگان را دختران خدا مى پنداشتند نفى مى كند و مى گوید: خداوند فرزندى نزائیده است چه پسر و چه دختر!

از چیزى زاده نشده است تا زاینده مقدّم بر او و برتر از او باشد.

وجود او مثل خروج میوه از گل، یا درخت از هسته نیست. مثل خروج آب از ابر، یا آتش از چوب نیست. مثل خروج كلام از دهان، یا نوشته از قلم نیست. مثل خروج بو از گل، یا طعم از غذا نیست. مثل خروج فكر از عقل، یا درك از دل نیست. مثل خروج گرما از آتش، یا سرما از برف نیست. او هست اما شبیه هیچ چیز و هیچكس نیست. نه آو در چیزى است و نه چیزى درون او. رابطه او با اشیا، رابطه والد و مولود نیست، بلكه رابطه خالق و مخلوق است.

(وَ لَمْ یكُنْ لُهُ كُفُواً اَحَدٌ)

و هرگز براى او همتا و همانندى نبوده است.

او نه در وجود همانند دارد، نه در كمال و نه در افعال.

او احد است و احدى كفو او نیست. او تنهاست و همسر و فرزندى ندارد! او همانندى ندارد تا همكار و شریك او باشد.

چگونه انسان جرئت مى كند مخلوق او را شریك او بداند و این ظلم بزرگ را در حقّ او مرتكب شود: (اِنَّ الشِّرْك لَظُلْمٌ عَظیمٌ) (244)

اى نمازگزار! نه در نعمت هایى كه از جانب خدا به تو مى رسد دیگران را دخیل و شریك بدان و نه در كارهایى كه انجام مى دهى، احدى بجز خدا را منظور بدار. چرا در فكرِ جلب نظر كسانى هستى كه مثل تو هستند، ضعیف و محتاج، بدنبال جلب نظر خدائى باش كه نه مثلى دارد، نه ضعفى و نه احتیاجى.

در پایان سوره اشاره اى گذرا به محتواى بلند آن داریم:

(قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) او یكتاست هم در ذات هم در صفات، پس در شایستگى معبود بودن نیز یكتا و یگانه است.

(اَللّهُ الصَّمَد) او بى نیاز وهمه چیز به او نیازمند و در بى نیازى یكتاست.

«لَمْ یلِدْ» تولید مثل نمى كند تا شبیه و نظیرى داشته باشد.

(وَ لَمْ یولَد) او ازلى و ابدى است، نه حادث كه از چیزى پیدا شده باشد.

(وَ لَمْ یكُنْ لَهُ كُفواً اَحَدٌ) نه همتا دارد نه همسر، نه شبیه ونه شریك.

این سوره تمام رگه هاى شرك، خرافات، اوهام و عقاید انحرافى را از ساحت مقدس خدا نفى مى كند وتوحید خالص ناب را به ما عرضه مى دارد.

طبق روایات آیات این سوره، تفسیر یكدیگرند (245) و گویا این سوره در معرّفى خداوند مرحله به مرحله پیش مى رود:

### مرحله اوّل:

(قُلْ هُوَ) بگو خداى من اوست. او كه از دسترس عقل و فكر بشر بدور واز دیده ها غائب و پنهان است.

در این مرحله تمام توجه به ذات خداست نه صفات او. خود ذات به تنهایى براى محبوب بودن ومعبود واقع شدن كافى است. حضرت على عليه‌السلام مى فرماید: (وَ كَمالُ الاِْخْلاصِ نَفْىُ الصِّفاتِ عَنْه) (246) اخلاص كامل آنست كه بدون توجّه به صفات به خدا رو كنى. خدا را بخاطر خودش عبادت كنى نه به جهت نعمتهایى كه به تو ارزانى داشته است.

### مرحله دوّم:

(هُوَ اللّه)، او اللّه است. معبودى كه همه كمالات را داراست.

در این مرحله، ذات و صفات همراه آمده است. «اللّه» ذاتى است كه همه صفات نیكو را دربر دارد و لذا شایسته عبادت و پرستش است. چنانچه قرآن مى فرماید: (وَ لِلّهِ الاَْسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها) (247) تمام صفات و اسماى نیكو براى اوست، پس او را بدان نامها بخوانید.

شناخت خدا از طریق صفات، مرحله دوّم است كه «اللّه» كلمه جامع تمام آن صفات است. توجه به خدا به واسطه صفات، طریقى است كه در دعاها خصوصاً دعاى جوشن كبیر جلوه مى كند كه خداوند را با هزار وصف مى خوانیم.

### مرحله سوّم:

(اَحَدٌ) او یكتاست و در یكتایى یگانه.

در این مرحله، توحید مطرح مى شود، توحید ذات و صفات. هم ذاتش یگانه است، هم صفاتش یگانه و بى نظیر، و هم وجودِ ذات و صفات او یكى است، نه آنكه صفاتش وجودى زائد بر ذات داشته باشند.

او یكتایى است كه دوّمى و سوّمى ندارد. میان «واحِد» و «اَحَد» تفاوت است. اگر گفتیم: احدى نیامد، یعنى هیچ كس نیامد و اگر گفتیم: واحدى نیامد، ممكن است دو نفر یا بیشتر آمده باشند. قرآن مى فرماید: خداوند «اَحَد» است و نمى فرماید: «واحد».

او «یكتا» است نه «یكى» كه ممكن باشد دوّمى و سوّمى هم داشته باشد.

### مرحله چهارم:

(اَللّهُ الصَّمَدُ) خدا بى نیاز است.

در این مرحله، بى نیازى كه محور ذات و صفات الهى است به عنوان یكى از مهمترین اوصاف الهى مطرح مى شود. آنهم نه به شكل خبر كه بفرماید: «اَللّه صَمَدٌ»، بلكه به صورت وصفِ ثابت براى «اللّه» و لذا لفظ «اللّه» تكرار مى شود: «اللّه الصَّمَد»

او یكتاست، امّا بى نیاز. غیر او بسیارند، امّا سراسر نیاز، و نظر همه نیازمندان تنها به سوى آن بى نیاز!

### مرحله پنجم:

(لَمْ یلِدْ وَ لَمْ یولَدْ وَ لَمْ یكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ)

این مرحله طبق روایات، تفسیرِ «اَلصَّمَد» است. او بى نیاز است، نه به فرزند نیاز دارد كه بزاید، نه محتاج پدر و مادر است كه زاده شود و نه همسر و همكار و همانندى بخواهد كه در كارها به او كمك كند.

اگر متولّد شود ازلى نیست و اگر متولّد كند ابدى نیست، زیرا رو به كاهش و اضمحلال مى رود. و اگر مثل و مانندى داشته باشد بى رقیب نیست. و خداوند از همه این امور منزّه و مبرّاست. (سُبْحانَ اللّهِ عَمّا یشْرِكُونَ) (248)

ركوع و سجود

## ركوع

یكى از اركان نماز ركوع است كه با كم و زیاد شدن آن، خواه عمدى یا سهوى، نماز باطل مى شود. كلمه ركعت كه در شمارش بخش هاى نماز بكار مى رود از همین واژه ركوع است. قبیله بنى ثقیف از پیامبراكرم درخواست كردند، در نماز ركوع و سجود نداشته باشند و مى گفتند: خم شدن براى ما عار است. آیه نازل شد: (وَ اِذا قیلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لا یرْكَعُونَ) (249) هرگاه فرمان ركوع به آنان داده شود ركوع نمى كنند. (250)

دیگران در برابر انسان هایى مثل خود خم مى شوند و تعظیم مى كنند، امّا شما تنها در برابر خالق خود خم شوید و تعظیم كنید.

وقتى آیه (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّك الْعَظیمِ) (251) نازل شد، پیامبر دستور دادند در ركوع خداوند را تعظیم كنید و این ذكر را در ركوع بگویید: «سُبْحانَ رَبِّىَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ» (252) در روایات مى خوانیم: ركوع نشانه ادب است و سجود نشانه قرب به خدا، و تا ادب را خوب انجام ندهید آماده قرب نمى شوید. (253)

ركوع، راهى براى توبه و استغفار و عذرخواهى به درگاه خداوند است: (فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راكِعاً وَ اَنابَ) (254)

## آثار ركوع

امام باقر عليه‌السلام مى فرماید: كسى كه ركوع خود را كامل انجام دهد از وحشت قبر در امان است. (255)

هرچه در برابر خداوند بیشتر خم شویم، قدرت برخورد با شیطان و شیطان صفتان را بیشتر خواهیم داشت. امام صادق عليه‌السلام مى فرمود: ركوع و سجود طولانى، ابلیس را عصبانى كرده و مى گوید: واى بر من! این مردم با اینگونه بندگى، دیگر مرا اطاعت نمى كنند. (256)

خداوند به فرشتگان مى گوید: ببینید بندگان من چگونه مرا تعظیم مى كنند و در مقابل من ركوع مى كنند، من نیز آنان را بزرگ خواهم كرد و به آنان عزت و عظمت مى بخشم. (257)

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: ركوع و سجود طولانى در طولانى شدن عمر مؤ ثر است. (258)

## آداب ركوع

در روایات مى خوانیم كه رسول خدا عليه‌السلام در ركوع چنان كمر مباركش را كشیده و صاف مى نمود كه اگر قطره آبى روى كمرش مى ریخت وسط كمر مى ماند و به سمتى جارى نمى شد. (259)

سفارش شده است در ركوع گردن خود را بكشید تا رمز این باشد كه من ایمان آورده ام گرچه گردنم در راه او برود. (260)

از دیگر آداب ركوع آنست كه مردان آرنج ها را همچون بال پرندگان به بیرون دهند، نه آنكه به پهلوها بچسبانند. كف دست را به زانوها بگذاریم و انگشتان دست را باز كنیم. پاها در یك خط، نه جلو و نه عقب، و میان دو پا به مقدار یك وجب فاصله باشد.

به هنگام ركوع نگاه به میان دو قدم باشد و پس از ذكر ركوع، در همان حال ركوع بر محمّد و آل محمّد صلوات بفرستیم. البتّه تكرار ذكر ركوع حداقل سه مرتبه مورد سفارش و عنایت است. (261)

## ركوع اولیاى خدا

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: حضرت على عليه‌السلام به قدرى ركوع خود را طول مى داد كه عرق از ساق مباركش جارى مى شد. (262)

خود آن حضرت در اوّلین خطبه نهج البلاغه مى فرماید: خداوند فرشتگانى دارد كه همواره در حال ركوعند و هرگز قیام نمى كنند.

البتّه در فرشته خستگى وگرسنگى مطرح نیست، لذا انسان هاى عارف و عاشق كه چنین ركوع هاى طولانى انجام مى دهند، فرشتگان را به تمجید خود وادار مى كنند. این حالت اولیاى خداست، امّا حال ما چطور؟ پیامبر اكرم در مسجد نشسته بودند، مردى وارد شد و به نماز ایستاد، اما ركوع و سجودش را ناقص و سریع انجام داد. پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: او همچون كلاغ نوكى زد ورفت، اگر او با این نماز از دنیا برود بر دین من نمرده است. (263)

سجود

## تاریخ سجده

پس از آنكه خداوند آدم را آفرید به فرشتگان فرمان داد تا براى او سجده كنند، (264) همه سجده كردن جز ابلیس و خداوند او را بخاطر همین نافرمانى از درگاه خود راند.

این ماجرا را قرآن بارها تكرار مى كند و مى دانیم كه تكرارهاى قرآن بى دلیل نیست. گویا مى خواهد بگوید: اى انسانى كه همه فرشتگان بخاطر تو به سجده افتادند! چرا تو در برابر خداوند خالق سجده نمى كنى؟ اى انسان، ابلیس بخاطر ترك سجده تو رانده شد، آنوقت تو كه سجده بر خداوند را ترك مى كنى چه انتظارى دارى؟

ابلیس كه بر تو سجده نكرد، مى گفت: من از انسان برترم، آیا تو مى توانى بگویى: من از خداوند برترم؟ تو كه زمانى هیچ بودى و وقتى هم بدنیا آمدى سراسر وجودت را ضعف و عجز فرا گرفته بود و در نهایت هم، عاجزانه از دنیا مى روى، چگونه در برابر آفریدگار هستى تكبر مى كنى؟

به هرحال اولین فرمان خداوند پس از خلقت بشر، فرمان سجده بود.

## اهمیت سجده

سجده، بهترین حالات انسان در برابر خداست.

سجده، بهترین راه براى نزدیكى به خداست. (وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ) (265)

نشانه یاران باوفاى پیامبر آن است كه آثار سجده در سیماى آنان دیده مى شود. (سیماهُمْ فى وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السَّجُودِ) (266)

سجده، انسان را همگام و هماهنگ با كلّ هستى مى سازد، زیرا همه موجودات آسمان و زمین، از ستاره و سبزه به درگاه الهى ساجد و خاضع اند. (وَ لِلّهِ یسْجُدُ ما فِى السَّمواتِ وَ ما فِى الاَْرْضِ) (267)، (وَالنَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یسْجُدانِ) (268)

سجده، هماهنگى با فرشتگان الهى است. حضرت على عليه‌السلام مى فرماید: هیچ طبقه اى از طبقات آسمان نیست مگر آنكه گروهى از فرشتگان در حال سجده اند. (269)

سجده، عالى ترین درجه عبودیت و بندگى است، زیرا انسان بالاترین نقطه بدن خود، یعنى پیشانى را بر خاك مى ساید و اظهار ذلّت و عجز به درگاه عزیز قادر مى برد.

سجده، عالى ترین مقام براى والاترین مردان و زنان عالم است. خداوند پیامبرش را فرمان به سجده مى دهد، آنهم نه فقط در روز كه بهنگام شب: (وَ مِنَ اللَّیلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَیلاً طَویلاً) (270) و خطاب به حضرت مریم، آن زن پاك و عابد مى فرماید: (یا مَرْیمُ اقْنُتى لِرَبِّك وَاسْجُدى) (271)

سجده، كه بدنبال ركوع مى آید مرحله اى كامل تر و بالاتر از آنست و نمازگزار را به اوج خضوع مى رساند، لذا در قرآن معمولاً این دو در كنار یكدیگر آمده است: (یا اَیهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا) (272)، (تَریهُم رُكَّعاً سُجّداً) (273)

سجده، رمز ایمان به آیات الهى است: (اِنَّما یؤْمِنُ بِایاتِنا الَّذینَ اِذا ذُكِّروُا بِها خَرُّوا سُجَّداً) (274)

سجده هاى شبانه، یكى از نشانه هاى بندگان صالح خداست: (عِبادُ الرَّحْمنِ... وَالَّذینَ یبیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً) (275)

سجده، زینت نماز است پس آنرا نیكو بجاى آوریم. امام صادق عليه‌السلام مى فرمود: هرگاه نماز مى خوانید ركوع و سجود آنرا نیكو انجام دهید كه خداوند پاداشى هفتصد برابر بلكه بیشتر عنایت مى فرماید. (276)

سجده، مایه مباهات خداوند بر فرشتگان است و لذا عنایت الهى را بدنبال دارد، تا آنجا كه در هر سجده یكى از گناهان انسان محو و پاداشى بزرگ براى او ثبت مى شود. (277) حضرت على عليه‌السلام مى فرمود: اگر انسان بداند بهنگام سجده چه رحمتى او را فرا گرفته است هرگز سر از سجده برنمى دارد. (278)

سجده، روح خودخواهى و غرور را از میان برده و انسان را از تكبّر نجات مى دهد. (279)

پیامبر مى فرمود: من در قیامت امّت خود را از آثار سجده كه بر پیشانى دارند مى شناسم. (280) و آن گوشه از زمین كه بر آن سجده شده است، در قیامت گواه عبادت انسان مى گردد (281) و در دنیا نیز از آن نقطه نورى به آسمانها مى رود. (282)

همانند ركوع، سجود طولانى نیز سبب بقاى نعمت ها و طول عمر مى شود. (283)

سجده به قدرى مهم است كه خداوند به پیامبر عظیم الشاءنى همچون حضرت ابراهیم فرمان مى دهد كه مسجدالحرام را براى طواف كنندگان و قائمین و راكعین و ساجدین تطهیر نماید. (284)

## حكمت هاى سجده

از امیرالمؤمنین على عليه‌السلام درباره حكمت هاى سجده پرسیدند، حضرت فرمود: سجده اوّل، یعنى آنكه در ابتدا خاك بودم و چون سر از سجده برمى دارى یعنى از خاك به دنیا آمدم. سجده دوم یعنى دوباره به خاك بازمى گردم و سر برداشتن از آن، یعنى در قیامت از قبر برمى خیزم و محشور مى شوم. (285)

امام صادق عليه‌السلام مى فرمایند: چون سجده براى خداست پس نباید بر خوردنى ها و پوشیدنى ها كه مورد توجه اهل دنیاست، سجده كرد. سجده باید انسان را متوجه خدا سازد نه شكم و لباس و مادّیات. (286)

در حدیث مى خوانیم: دلیل سجده سهو براى هر كم و زیادى سهو و یا كلام و قیام و قعود نابجا، آن است كه ابلیس تو را گرفتار حواس پرتى كرد و در نماز تو خللى ایجاد نمود، پس تو بعد از نماز دو سجده بجاى آور تا بینى او به خاك مالیده شود و بداند هر لغزشى ایجاد كند تو دوباره در برابر خداوند به سجده مى افتى. (287)

حضرت على عليه‌السلام فرمودند: ظاهر سجده، صورت گذاردن بر خاك از روى اخلاص وخشوع است، اما باطن آن دل كندن از همه امور فانى و دل بستن به سراى باقى ورهایى از تكبر، تعصّب و تمام وابستگى هاى دنیوى است. (288)

## آداب سجده

در اینجا به گوشه اى از آداب سجده كه در روایات آمده است، اشاره مى كنیم: (289)

پس از ركوع براى آمدن به سجده، دستها قبل از زانوها به زمین برسد. به هنگام سجده دستها در برابر گوش قرار گیرد، در مردان، آرنج به زمین نچسبد و از دو طرف همچون دو بال باز باشد. نه فقط پیشانى بلكه بینى نیز بر خاك نهاده شود. هنگامى كه نمازگزار بین دو سجده مى نشیند، روىِ پاى راست را بر پشت پاى چپ بیندازد، بطورى كه سنگینى بدن روى سمت چپ بیفتد، زیرا كه چپ رمز باطل است و راست رمز حق.

در سجده، علاوه بر ذكر واجب صلوات بفرستد، دعا كند و از خوف خدا اشك بریزد. هنگام برخاستن از سجده، تكبیر بگوید و بهنگام تكبیر دستها را بالا بیاورد.

## خاك كربلا

گرچه سجده بر هر خاكى، بلكه هر سنگ و چوب پاكى جایز و صحیح است اما تربت امام حسین عليه‌السلام امتیازاتى دارد، كه امام صادق عليه‌السلام جز بر خاك كربلا سجده نمى كرد.

سجده بر خاك كربلا حجاب هاى هفتگانه را پاره مى كند. هم نماز را بالا برده و به قبولى مى رساند، هم نمازگزار را از قعر مادّیات بیرون كشیده و او را با جهاد و خون و شهادت آشنا مى سازد.

سجده بر خاك حسین، یعنى نماز همراه ولایت.

سجده بر خاك حسین، یعنى نماز همراه شهادت.

سجده بر خاك حسین، یعنى بزرگداشت خاطره آنان كه براى نماز و در راه نماز خون دادند.

سجده بر خاك حسین، یعنى هر روز عاشوراست و هر زمین كربلا.

سجده بر خاك حسین، یعنى در راه مبارزه با ظلم، سر و جان بده، امّا تن به ذلّت نده.

آرى مزار حسین، باغى از باغهاى بهشت و درى از درهاى آن است. دعا تحت قبّه آن حضرت، مستجاب و نماز در آن مكان محبوب ومقبول خداست.

تسبیحى كه از آن خاك درست شود، اگر در دست بچرخد، براى صاحبش پاداش ( (سبحان اللّه» دارد، گرچه او ساكت باشد و اگر ذكر خدا بگوید و تسبیح را بچرخاند براى هر ذكرى 70 برابر پاداش مى گیرد.

مخفى نماند اهمیتى كه براى خاك كربلا نقل شد تا چهار میل از اطراف قبر امام حسین را در بر مى گیرد. (290)

## سجده شكر

سجده مخصوص نماز نیست، بلكه در موارد دیگرى نیز مطرح است و حتى گاهى واجب مى شود، مانند تلاوت یكى از چهار آیه اى كه سبب سجده مى گردد.

یكى از موارد شكر، سجده شكر است كه به آن سفارش بسیار شده است.

سجده شكر، یعنى تشكر از نعمت هاى بى پایان الهى كه بر ما و خانواده ما نازل شده است. امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: هرگاه یاد نعمتى افتادى، صورت خود را براى تشكر بر زمین بگذار و اگر دیدى كه مردم ترا مى بینند به احترام آن نعمت كمى خم شو. (291)

پیامبر اكرم را دیدند كه از شتر پیاده شد و پنج سجده كرد و فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و پنج بشارت به من داد و من براى هر بشارتى یك سجده كردم. (292)

حضرت على عليه‌السلام گاه در سجده شكر بیهوش مى شد (293) و از امام زمان عليه‌السلام نقل شده كه لازم ترین سنّت ها، سجده شكر است. (294)

در سجده شكر هرگونه ذكر و دعایى جائز است، امّا گفتن «شُكْرا لِلّه» و «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» و یاد نعمت بزرگ ولایت اهل بیت عليهم‌السلام سفارش شده است. (295) خداوند مى فرماید: پاداش كسى كه سجده شكر كند آن است كه من هم از او تشكر مى كنم. (296)

گرچه سجده شكر زمان و مكان بخصوص ندارد، اما بهترین زمان آن پس از هر نماز و به عنوان یكى از تعقیبات نماز است.

## بركات سجده شكر

در روایات، آثار و بركات فراوانى براى سجده شكر بیان شده است كه ما بطور اختصار فهرست آنها را ذكر مى كنیم:

اگر در نماز نقصى بوده كه با نوافل هم برطرف نشده، سجده شكر آنرا جبران مى كند. رضایت پروردگار را به دنبال دارد و فاصله میان انسان و فرشتگان را برطرف مى كند. دعاى در سجده مستجاب مى شود و ثواب ده صلوات دارد و ده گناه بزرگ را محو مى كند.

در قدر و منزلت سجده شكر همین بس كه خداوند با آن بر فرشتگان مباهات مى كند. (297)

## سجده هاى اولیاى خدا

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: دلیل آنكه حضرت ابراهیم به مقام خلیل اللّهى رسید، سجده هاى زیاد او بر خاك بود. (298)

شبى كه بنا شد حضرت على در جاى پیامبراكرم بخوابد تا آن حضرت از تیغ دشمنان در امان بماند، از رسول خدا پرسید: اگر من اینكار را بكنم جان شما به سلامت خواهد بود؟ وقتى پیامبر جواب مثبت داد، حضرت على لبخندى زد و به شكرانه این توفیق سجده شكر كرد. (299)

وقتى سر بریده ابوجهل، رهبر مشركان را به نزد پیامبر آوردند، حضرت سجده شكر كردند. (300)

امام سجّاد عليه‌السلام در پایان هر نماز به شكرانه انجام آن سجده شكر مى كرد و هرگاه بلائى از او دور مى شد و یا میان دو مسلمان را اصلاح مى كرد به شكرانه آن سجده مى كرد. آن حضرت سجده خود را به قدرى طول مى داد كه غرق در عرق مى شد. (301)

## چند نكته

1- جاى سجده به قدرى ارزش پیدا مى كند كه در حدیث مى خوانیم: پس از نماز بر جاى سجده دست بكش و به صورت و بدن خود بكش تا از امراض و آفات و ناگوارى ها در امان بمانى. (302)

2- سعى كنیم سجده شكر بعد از نماز مغرب را فراموش نكنیم كه دعا در آن مستجاب است. (303) امام صادق عليه‌السلام فرمود: كسى كه بین اذان و اقامه سجده كند و در سجده بگوید: ( (سَجَدْتُ لَك خاضِعاً خاشعاً ذلیلاً» خداوند محبت او را در دل مؤمنان و هیبت او را در دل منافقان قرار مى دهد. (304)

3- سجده مخصوص خداست و در مقابل هیچكس حتّى پیامبر خدا سجده جایز نیست (305) ، چه رسد به قبور امامان و امام زادگان كه بعضى ها به عنوان پابوسى در مقابل آنها به سجده مى افتند.

هنگامى كه مسلمانان به حبشه هجرت كردند، كفار گروهى را نزد نجاشى فرستادند تا مسلمانان را به كشورش راه ندهد و آنها را اخراج كند. نماینده قریش طبق رسم آن زمان در مقابل نجاشى پادشاه حبشه به سجده افتاد، امّا نماینده مسلمین كه جعفر برادر حضرت على بود سجده نكرد و گفت: ما جز در برابر خدا در برابر احدى سجده نمى كنیم. (306)

سجده حضرت یعقوب و فرزندانش در برابر حضرت یوسف نیز نه بر یوسف، بلكه براى خداوند بود، لكن به شكرانه نعمت وصال یوسف. (وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً) (307)

ذكر تسبیح

## سُبحان اللّه

نمازگزار در ركوع و سجود، خدا را تسبیح مى كند.

هنگامى كه آیه (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّك الْعَظیم) (308) نازل شد پیامبر فرمود: این فرمان را در ركوع خود قرار دهید و بگویید: «سُبْحانَ رَبِّىَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ»: پروردگار بزرگ من كه به ستایش او لب گشوده ام، از هر عیب و نقصى منزّه است. و چون آیه (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّك الاَْعْلى) (309) فرود آمد، فرمودند: آنرا در سجده قرار دهید و بگویید: «سُبْحانَ رَبِّىَ الاَْعْلى وَ بِحَمْدِهِ»: من پروردگارِ برترم را همراه با ستایش، تسبیح و تنزیه مى كنم. (310)

## جایگاه تسبیح

تسبیح و تنزیه خدا، ریشه تمام عقاید و تفكرات صحیح اسلامى است:

توحید، یعنى منزّه دانستن خدا از شریك. (سُبْحانَ اللّهِ عَمّا یشْرِكوُنَ) (311)

عدل، یعنى منزّه دانستن خدا از ظلم. (سُبْحانَ اللّهِ اِنّا كُنّا ظالِمینَ) (312)

نبوت و امامت، یعنى منزه دانستن خدا از بى هدفى، بى برنامگى و رهاكردن مردم در دریاى هوسها و سلیقه ها. (وَ ما قَدَروُا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِذْ قالُوا ما اَنْزَلَ اللّهُ عَلى بَشَرٍ مِنْ شَئ) (313) آنها مى گویند خداوند پیامبرى نفرستاده، در حقیقت خدا را درست نشناخته اند.

معاد، یعنى منزه دانستن خدا از اینكه آفرینش را پوچ و باطل، و پایان جهان را نابودى قرار دهد. (رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَك) (314)، (اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ اَنَكُمْ اِلَینا لا تُرْجَعُونَ) (315) آیا گمان كردید ما شما را بیهوده آفریدیم و بازگشت شما بسوى ما نیست؟ آرى خدا از این كار عبث و بیهوده منزّه است.

تسبیح خدا، نه فقط سرچشمه عقاید اسلامى، بلكه مایه بسیارى از كمالات روحى و معنوى است:

سبحان اللّه، سرچشمه رضاست. اگر او را از هر نقصى منزّه بدانیم، به مقدّرات او رضا مى دهیم و تسلیم مشیت حكیمانه او مى شویم.

سبحان اللّه، سرچشمه توكل است. كسى كه از هر نیازى بدور و از هر ضعف و عجزى منزّه است، چرا بر او تكیه و توكل نكنیم. (سُبْحانَهُ هُوَ الْغَنِّىُ) (316)

سبحان اللّه، مایه عشق به خداست. ذاتى كه از هر عیب و نقص پاك باشد، محبوب انسان است و به او عشق مى ورزد.

سبحان اللّه، مقدمه حمد و ستایش خداست. ستایش از ذاتى كه هیچ زشتى و ناپسندى در او راه ندارد. لذا در تسبیحات اربعه، سبحان اللّه مقدم بر الحمدلِلّه آمده است.

سبحان اللّه، كلید نجات از همه خرافات و بافته هاى بشرى است. (فَسُبْحانَ اللّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا یصِفُونَ) (317)

شاید بخاطر همین جهات است كه در قرآن، فرمان به تسبیح الهى بیش از اذكار دیگر آمده است. امر به تسبیح 16 مرتبه، به استغفار 8 مرتبه، به ذكر خدا 5 مرتبه و به تكبیر 2 مرتبه آمده است. آنهم امر به تسبیح در همه حال و زمان، تا انسان دائماً به خدا توجه داشته و او را همواره از هر عیب و نقصى پاك بداند: (وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّك قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّیلِ فَسَبِّحْ وَ اَطْرافَ النَّهارِ) (318)

هم بهنگام پیروزى و شادكامى خدا را تسبیح كنید: (اِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَالْفَتْحِ... فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّك) (319) و هم در اوج گرفتارى و سختى كه تسبیح مایه نجات است: (فَلَوْلا اَنَّه كانَ مِنَ الْمُسَبِّحینَ. لَلَبِثَ فى بَطْنِهِ اِلى یوْمِ یبْعَثُونَ) (320) اگر نبود اینكه او (حضرت یونس) از تسبیح گویان بود، تا روز قیامت در شكم ماهى حبس مى شد.

آرى، انسان بخاطر محدودیت هاى فراوان هرگز نمى تواند خدا را بشناسد، پس بهتر است كه به ضعف خود اقرار كند و بگوید: تو از اینكه دست فكر و خیال به تو رسد، منزّهى و از آنچه دیگران توصیف كنند برترى. (سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا یقُولُونَ عُلُوّاً كَبیراً) (321) تنها بندگان مخلص خدا هستند كه با راهنمایى و امداد الهى مى توانند خداوند را معرفى كنند. (سُبْحانَ اللّهِ عَمّا یصِفُونَ. اِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصینَ) (322)

## پاداش تسبیح

امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل مى كند كه وقتى بنده اى «سُبْحانَ اللّهِ» مى گوید، هرچه زیر عرش الهى است همراه او تسبیح مى گوید و به گوینده این كلمه ده برابر پاداش مى دهند و وقتى «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» مى گوید، خداوند نعمت هاى دنیا را بر او ارزانى مى دارد تا با خدا ملاقات كند و بر نعمت هاى آخرت وارد شود. (323)

## تسبیح عملى

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: یكى از سخت ترین و مهم ترین امورى كه خداوند بر خلق خود لازم كرده، ذكر كثیر است، آنگاه فرمود: منظورم ذكرِ «سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمدُ لِلّهِ وَ لااِلهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَكْبَر» نیست، گرچه این هم جزء آن است، لكن مرادم «ذِكْرُ اللّهِ عِنْدَ ما اَحَلَّ وَ حَرَّمَ» یاد خدا بهنگام كارهاست، اگر كارى اطاعتِ خداست، انجام دهد و اگر معصیت اوست ترك كند. (324)

## تكرار تسبیح

شخصى وارد خانه امام صادق شد. آن حضرت را در حال ركوع دید كه به تسبیح خدا مشغول است و تا 60 مرتبه تسبیح را تكرار كرد و در سجده تا 500 مرتبه. (325)

تكرار تسبیح، نه فقط در نماز، بلكه در مناسك حج مطرح است. هنگام نظر به حجرالاسود، بهنگام سعى بین صفا و مروه و موارد دیگر تكرار تسبیح سفارش شده است.

چنانكه در نماز، علاوه بر ذكر ركوع و سجود، در ركعت سوّم و چهارم نیز تكرار تسبیحات اربعه آمده است كه طبق روایات شیعه و سنّى مراد از باقیات الصالحات در آیه 46 سوره كهف، همین تسبیحات اربعه است. (326) چنانكه به فرموده على عليه‌السلام ذكر حضرت ابراهیم بهنگام ساختن خانه كعبه، «سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَ لااِلهَ اِلا اللّهُ وَاللّهُ اَكْبَر» بوده است. (327)

## ذكر خدا در فرهنگ نیاكان ما

حال كه بحث بدینجا رسید مناسب است نظرى به جایگاه ذكر خدا در فرهنگ اسلامى پدران خود بیفكنیم و ارزش آنرا دریابیم:

پدران و مادران با ایمان ما بهنگام تعجب مى گفتند «ما شاءَ اللّهُ»، «سُبْحانَ اللّهُ». بهنگام ورود به خانه مى گفتند: «یا اَللّهُ» و در وقت جدا شدن از یكدیگر: «خداحافظ». هنگام برخاستن از جا ( (یا عَلى». براى رفع خستگى كار مى گفتند: «خدا قوّت». در پاسخ احوالپرسى مى گفتند: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» و هنگام تعارف براى غذا: «بِسْمِ اللّهِ» و در پایان غذا، دعاى سفره و تشكر از خدا. مادربزرگ ها هم قصّه را چنین آغاز مى كردند: یكى بود یكى نبود، غیر از خدا هیچكس نبود.

روشن است كه تنفّس در این فضا و تربیت در این دامان، همیشه و همه جا یاد خدا را در دلها، و نام او را بر زبانها جارى مى سازد. اما دورانى سیاه بر ما گذشت كه با فراموش شدن نام خدا، در و دیوار شهرها و حتى روى لباسها، همه و همه جلوه هایى از فرهنگ غرب و عكس هنرپیشه ها گشت. ولى در سایه انقلاب بار دیگر سیمائى از ذكر خدا بر دیوار شهرها و خیابان ها و تابلوها نقش بسته است.

## تسبیح موجودات

همه هستى، از آسمان هاى هفتگانه و زمین و آنچه بین آنهاست، تسبیح گوى اویند. (328) چه جاندار چون پرنده و چه بى جان چون كوه (329) و رعد و برق. (330) آنهم تسبیحى آگاهانه و از روى شعور!

(كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبیحَهُ) (331)

تسبیح فرشتگان به قدرى گسترده است كه پیامبر مى فرمود: در آسمان ها یك وجب نیست مگر آنكه فرشته اى در حال نماز و تسبیح است. (332)

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: هرگاه حضرت داود زبور مى خواند، كوه و سنگ و پرنده اى نبود جز آنكه هم آواى او مى شدند. (333)

در روایات به ما سفارش شده است به صورت چهارپایان نزنید زیرا آنها در حال تسبیح اند. (334)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو را از غیب چشمى باز شد |  | با تو ذرّات جهان همراز شد |
| نطق آب و نطق خاك و نطق گل |  | هست محسوس حواس اهل دل |
| جمله ذرّات عالم در نهان |  | با تو مى گویند روزان و شبان |
| ما سمیعیم و بصیریم و هوشیم |  | با شما نامحرمان ما خاموشیم |

دسته اى گنجشك جیك جیك كنان از مقابل امام سجاد عليه‌السلام عبور كردند، حضرت رو به اطرافیان كرده و فرمودند: مرغان هر صبح خدا را تسبیح گویند و قوت روزشان را مساءلت بنمایند. (335)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: مرگ حیوانات زمانى است كه تسبیح خدا را ضایع كنند. (336)

بعضى گفته اند: مراد از تسبیح و سجده موجودات، معناى مجازى است نه حقیقى. همانگونه كه یك تابلو زیبا بر ذوق سرشار نقاش و یك دیوانِ شعر، بر قریحه شاعر شهادت مى دهد، ساختمان اسرارآمیز موجودات بر علم و قدرت و حكمت و دقت خداوند گواهى مى دهند و او را از هر عیب و نقصى بدور مى دارند، و این همان معناى تسبیح موجودات است.

در حالى كه اوّلاً هیچ دلیل و شاهدى بر این معنى نداریم و ثانیاً در جایى باید دست به تأویل و تحلیل بزنیم كه معناى ظاهرى لفظ امرى محال باشد، نظیر آیه (یدُ اللّهِ فَوْقَ اَیدیهِمْ) (337) كه مى دانیم محال است خدا دست داشته باشد و لذا مى گوییم: مراد از «یدُ اللّهِ»، دست قدرت الهى است. اما به صرف اینكه معنایى را نفهمیم حق نداریم دست به تأویل بزنیم.

چگونه دست به تأویل بزنیم، با آنكه خود قرآن مى فرماید: (وَ اِنْ مِنْ شَئ اِلاّیسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ ل كِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ) (338) در هستى چیزى نیست جز آنكه ستایش كنان تسبیح خدا كند و لكن شما تسبیح آنها را درك نمى كنید و درنمى یابید.

چگونه دست به تأویل بزنیم، درحالى كه قرآن مى فرماید: (وَ ما اُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلاّ قَلیلاً) (339) بهره شما از علم و دانش بسیار اندك است.

بارها در قرآن از قول پیامبر كه وابسته به علم بى نهایت است، مى خوانیم كه مى فرمود: (اِنْ اَدْرى) (340) یعنى من نمى دانم. اگر ما هم بگوییم نمى دانیم و نمى فهمیم چه مى شود؟

جالب آنكه خداوند این جهل و نادانى را صریحاً به ما اعلام كرده است: (وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ) اما بشر مغرور حاضر نیست بگوید: اسرار هستى را كه از جمله آن تسبیح موجودات است نمى فهمم.

مگر قرآن با صراحت نمى گوید هدهد از خورشیدپرستى قوم سبا آگاه شد و آنرا به حضرت سلیمان خبر داد و گفت: پادشاه منطقه سبا خانمى است كه بر تخت بزرگى تكیه كرده و مردم او خورشیدپرستند. (341)

هُدهُد در هوا كجا و نام زمین كجا، شناخت زن از مرد، شاه از رعیت، شرك از توحید و امثال اینها همه و همه نشانه هاى شعور موجودات است.

مگر قرآن نمى گوید: یكى از مورچه ها به سایر مورچه ها گفت: به لانه هاى خود بروید كه ارتش سلیمان در حال عبور است و نفهمیده شما را لگدمال مى كنند. (342)

در این آیات، شناخت حركت انسان ها ونام آنها (سلیمان) و شغل آنان (نظامى) وعدم توجه آنها به زیر پاى خود، ودلسوزى آن مورچه نسبت به سایر مورچه ها، از جمله مسائلى است كه ما را به قدرت درك و شعور هستى آشنا مى سازد و اگر وجود شعور را پذیرفتیم كه باید به نصّ قرآن بپذیریم، دیگر لزومى براى توجیه و تحلیل تسبیح موجودات باقى نمى ماند.

قنوت

## قنوت

قنوت، در لغت به معناى اطاعت همراه با خضوع است. چنانكه خداوند خطاب به حضرت مریم مى فرماید: (یا مَرْیمُ اقْنُتى لِرَبِّك) (343)

اما مراد از قنوت در نماز، همان دعائى است كه در ركعت دوّم هر نماز مى خوانیم. امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه (و تَبَتَّلْ اِلَیهِ تَبْتیلاً) (344) مى فرماید مراد از «تبتّل» آن است كه در نماز دستها را به دعا بلند كنیم. (345) «تبتّل» در لغت بمعناى قطع امید از غیر خداست. (346)

قرآن كه به ما سفارش مى كند: (اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیةً) (347) پروردگار خویش را در حال زارى و نهان بخوانید، یكى از نشانه هاى تضرّع و زارى بدرگاه الهى، دست بلندكردن به دعاست. (348) انسان فقیر دست خود را بسوى بى نیاز مطلق دراز مى كند و فقط از او مى خواهد و دل از غیر او مى شوید.

گرچه قنوت در نماز مستحب است، اما به قدرى مورد توجه است كه امام رضا عليه‌السلام در نامه اى به ماءمون مى نویسند: قنوت یك سنّت واجب در تمام نمازهاى شبانه روزى است (349) ، كه البتّه مراد امام تاءكید بر اهمیت قنوت است. چنانكه اگر انسان آنرا قبل از ركوع فراموش كرد، مستحب است بعد از ركوع قضا نماید و اگر در سجده یادش آمد بعد از سلام آنرا قضا كند.

در آداب قنوت آمده است: دستها را تا برابر صورت بالا بیاورید، كف دستها رو به آسمان باشد، دو دست را كنار هم قرار دهید و بجز انگشت شصت، باقى انگشتان را بهم بچسبانید. بهنگام خواندن دعا به كف دست خود نگاه كنید و دعا را بلند بخوانید، البتّه نه به حدّى كه امام جماعت آن را بشنود. (350)

قنوت، دعاى خاصى ندارد و انسان مى تواند هر دعایى بخواند، چنانكه لازم هم نیست دعا به عربى باشد و مى توان در قنوت، حاجات خود را به فارسى هم بیان كرد. البتّه روشن است كه دعاهاى قرآنى و یا دعاهائى كه معصومین عليهم‌السلام در قنوت خود مى خوانده اند از فضیلت و اولویت خاصى برخوردارند.

## قنوت نمازهاى مختلف

تعداد قنوت در نمازها یكسان نیست، نمازهاى پنجگانه هركدام یك قنوت، آنهم قبل از ركوع ركعت دوم دارند. اما نمازجمعه كه دو ركعت است دو قنوت دارد، یكى قبل از ركوع ركعت اوّل و یكى بعد از ركوع ركعت دوّم.

در نماز عید فطر و عید قربان كه دو ركعت است، 9 قنوت مى خوانیم، 5 قنوتِ پشت سرهم قبل از ركوع ركعت اوّل و 4 قنوت پشت سرهم در ركعت دوّم، كه البتّه براى این قنوتها، دعاى خاصى وارد شده است.

حتى در نماز آیات كه دو ركعت است و در هر ركعت 5 ركوع دارد، مستحب است قبل از ركوعهاى دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت خوانده شود، گرچه یك قنوت قبل از ركوع دهم كافى است.

نماز وتر كه یك نماز یك ركعتى است و در پایان نماز شب خوانده مى شود، قنوتى طولانى دارد و دعاهاى بسیارى در آن وارد شده است، از قبیل 70 مرتبه استغفار، 300 مرتبه «اَلعَفوْ» و دعا به چهل مؤمن.

نماز باران نیز همچون نماز عید، در ركعت اوّل 5 قنوت و در ركعت دوم چهار قنوت دارد.

به هرحال طول دادن قنوت مستحب است. ابوذر از پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسید: كدام نماز بهتر است؟ حضرت فرمودند: نمازى كه قنوتش طولانى تر باشد و كسى كه قنوتش را طولانى تر بخواند در مواقف قیامت راحت تر است. (351)

## قنوت معصومین

ابن مسعود، دلیل مسلمان شدنش را مشاهده نماز سه نفرى پیامبراكرم و حضرت على و حضرت خدیجه و قنوت طولانى آنها مى داند. (352)

در سلامى كه در زیارت آل یس به حضرت مهدى عجل اللّه تعالى فرجه مى دهیم، مى گوییم: «اَلسَّلامُ عَلَیك حینَ تُصَلّى وَ تَقْنُتْ» سلام بر تو هنگامى كه به نماز و قنوت مى ایستى.

براى هر كدام از معصومین عليهم‌السلام دعاهایى طولانى در قنوت نقل شده كه فرصت نقل آنها نیست و جاى تعجب است كه چرا قنوت با این همه بركاتش در میان برادران اهل سنت تعطیل شده، مگر حضرت على و خلفاى راشدین در نماز قنوت نمى خواندند؟

در قنوت فقط به فكر خود و حاجات خود نباشیم. از حضرت زهرا عليها‌السلام یاد بگیریم كه مى فرمود: (اَلْجار ثُمَّ الدّار) (353) ابتدا به فكر همسایه ات باش آنگاه خانواده خود. زیرا خداوند وعده فرموده است كسى كه براى دیگران دعا كند خداوند حاجات خود او را هم برآورده مى سازد. در قنوت علیه دشمنان دین دعا كنیم و پیروزى اسلام و مسلمین را از خدا بخواهیم. پیامبراكرم در قنوت خود گروهى را با نام و مشخصات نفرین مى كرد و حضرت على عليه‌السلام در قنوت نمازش به معاویه و عمروعاص لعن مى كرد. (354) به هرحال تولّى و تبرّى جزء دین، بلكه اساس دین ماست: (هَل الدّین اِلا الْحُبّ وَالْبُغْض) (355)

تشهّد و سلام

## تشهّد

«اشهد ان لااله الاّ اللّه واشهد انّ محمّدا عبده و رسوله

اللّهم صلّ على محمّد و آل محمّد»

از واجبات نماز تشهد است كه در ركعت دوم و آخر نماز خوانده مى شود. در تشهّد، به یگانگى خداوند و رسالت پیامبرش حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله شهادت و گواهى مى دهیم. گرچه در اذان و اقامه، بارها به این دو امر گواهى داده ایم، امّا آن شهادت بهنگام ورود به نماز بود و این گواهى بهنگام خروج از نماز.

این همه تكرار حكیمانه است، زیرا انسان خیلى زود دچار غفلت و فراموشى مى شود و ولىّ نعمت خود را فراموش مى كند و این جملات همچون طنابى است كه كشتى انسان را در امواج حوادث حفظ مى كند.

## شعار توحید

«لا اله الاّ اللّه»، اولین شعار همه انبیاست.

«لا اله الاّ اللّه» آن گواهى است كه همه صاحبان علم همگام با فرشتگان به آن اقرار دارند: (شَهِدَ اللّهُ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَالْمَلائكَةُ وَ اوُلُوا الْعِلْمِ) (356)

«لا اله الاّ اللّه»، كلمه اى است كه هر مسلمانى بهنگام تولد در گوش خود مى شنود و بهنگام مرگ با آن تشییع و در قبر به او تلقین مى شود.

«لا اله الاّ اللّه»، محبوب ترین كلمات در نزد خداوند و سنگین ترین عمل در میزان است. (357)

«لا اله الاّ اللّه»، دژ محكم الهى است كه هركس در آن داخل شد از عذاب در امان است. «كَلِمَةُ لا اِلهَ اِلا الّهُ حِصْنى دَخَلَ حِصْنى اَمِنَ مِنْ عَذابى » (358)

«لااله الاّ اللّه»، مرز میان كفر و اسلام است و هر كافرى با گفتن آن در امان اسلام درمى آید. پیامبراكرم از مسلمانى كه به گفتنِ «لا اله الاّ اللّه» یكى از سربازان دشمن اعتنایى نكرد و او را كشت، انتقاد كردند و فرمودند: با اظهار این كلمه هر كسى در امان است، گرچه ندانیم در بیان آن صادق است یا نه. (359)

«لا اله الاّ اللّه»، شعار مسلمین بهنگام عبور از صراط قیامت است. (360)

در تاریخ مى خوانیم كه ابوجهل به پیامبر گفت: آیا ما 360 بت را رها كنیم و یك خدا را بپذیریم؟ ما حاضریم 10 كلمه بگوییم اما این یك جمله را نگوئیم. ولى پیامبر فرمود: همین جمله است كه شما را به عزت و قدرت مى رساند و شما را بر تمام امّت ها برترى مى دهد. (361)

نگاهى به دعاى عرفه امام حسین عليه‌السلام و خطبه امام سجاد عليه‌السلام در شام، این حقیقت را بهتر روشن مى كند كه اولیاى خدا با تمام وجود این شهادت را مى دادند و حتى زمین و زمان را بر این شهادت خود، گواه مى گرفتند.

در تشهد به جمله «لا اله الاّ اللّه» اكتفا نمى كنیم بلكه مى گوییم: «وَحْدَهُ لاشَرى كَ لَه » یعنى احدى با او شریك نیست، نه در آفریدن، نه در اداره كردن و نه در قانونگذارى: «وَ لَمْ یكُنْ لَهُ شَریك فِى الْمُلْك» (362)

بندگى خدا بالاترین افتخار براى اولیاى خداست: «كَفى بى عِزّاً اَنْ اَكوُنَ لَك عَبْداً» (363)

بندگى خدا برابر است با آزادگى انسان از همه قیود و وابستگى ها و دلبستگى ها، و لذا چنان قدرتى به انسان مى دهد كه از هیچ ابرقدرتى نمى هراسد. همسر فرعون بخاطر آنكه بنده خدا بود، به چنان عنصر نفوذناپذیرى تبدیل شد كه زر و زور فرعونى در او اثر نكرد و با آنكه فرعون، همه را به بردگى كشیده بود، اما او تنها بنده خدا بود و كارش بجائى رسید كه الگوى همه مردان و زنان مؤمن تاریخ گشت:

(ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ آمَنوُا امْرَاءَةَ فِرْعَوْن) (364)

به هرحال شهادت به عبودیتِ پیامبر، مقدم بر شهادت به رسالت آن حضرت است و این خود درسها و پیامها دارد. «اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله»

شهادت به رسالت، به معناى نفى تمام مكاتب بشرى است. به معناى قبول جاودانگى و جهانى بودن رسالت خاتم پیامبران است. به معناى نفى همه از طاغوت هاست.

شهادت به رسالت حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله، پیمانى است كه خداوند از همه پیامبران گرفته است كه اگر رسالت او را نمى پذیرفتند به نبوّت نمى رسیدند. (365) بنابراین تنها من نیستم كه مى گویم: «اشهد ان محمداً عبده و رسوله » بلكه همه انبیا به آن قرار دارند.

## توحید ناب

آنچه كه امروزه اكثر خداپرستان را گرفتار كرده آن است كه به زبان «لااله الاّ اللّه» مى گویند، اما در عمل به سراغ غیر او مى روند و عزت و قدرت را در جایى دیگر جستجو مى كنند. از غیر او اطاعت مى كنند و به غیر او عشق مى ورزند.

راستى كه شرك، ظلم بزرگى به خود و بى ادبى به ذات مقدس اوست. (اِنَّ الشِّرك لَظُلْمٌ عَظیمٌ) (366) زیرا شریك داشتن نشانه ضعف و عجز و ناتوانى در انجام كارها و وجود شبیه و نظیر است كه اینها در مورد خداوند معنى ندارد.

## شهادت به رسالت

«وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدَهُ وَ رَسُولُه» و گواهى مى دهم كه محمّد بنده و رسول اوست.

بندگى بالاترین مقام انبیا، بلكه مقدمه مقام رسالت و نبوّت است: «عَبْدُهُ وَ رَسوُلُه»

عبودیت است كه پیامبر را به معراج مى برد: (سُبْحانَ الَّذى اَسْرى بِعَبْدِهِ) (367) و وحى آسمانى را بر او نازل مى كند: (نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا) (368)

خداوند نیز پیامبرانش را به بندگى خود ستایش مى كند، در مورد حضرت نوح عليه‌السلام مى فرماید: (اِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً) (369) و درباره حضرت داود عليه‌السلام (نِعْمَ الْعَبْدُ) (370)

یكى از تفاوت هاى انبیا با نوابغ و مخترعین آنست كه آنها نبوغ و خلاقیت خود را در اثر تیزهوشى و پشتكار و تمرین بدست آورده اند، امّا انبیا معجزات خود را در اثر بندگى خدا و در سایه لطف خدا پیدا كرده اند و بندگى منشاء همه مقامات انبیاست.

اقرار به عبودیت پیامبران، ما را از هرگونه غلوّ و افراط و زیاده روى در مورد مقامات اولیاى خدا بازمى دارد، تا بدانیم پیامبر هم كه برترین فرد خلق است، بنده خداست.

ناگفته پیداست این شهادت باید از روى صدق و حقیقت باشد وگرنه منافقین هم در نزد پیامبر شهادت به رسالت مى دادند و قرآن مى فرماید: خداوند شهادت مى دهد كه تو رسول او هستى، اما منافقان دروغ مى گویند، زیرا گواهى آنان صادقانه نیست. (371)

## صلوات

بدنبال شهادت به توحید و رسالت، بر محمّد و آل او صلوات مى فرستیم.

صلوات، نشانه محبّت، مؤ دّت و وفادارى به خاندان پیامبر گرامى اسلام است، كه قرآن آنرا اجر رسالت پیامبر دانسته است. (372)

صلوات، صیقل دهنده روح زنگار گرفته انسان است (373) و نفاق را از بین مى برد. (374) صلوات، عاملى براى محو گناهان (375) ، وسیله اى براى گشایش درهاى آسمان (376) ، سبب استفغار و دعاى فرشتگان در حق انسان (377) ، وسیله اى براى تقرّب به پیامبر در قیامت و دریافت شفاعت اوست. (378) خوش عاقبت كسى است كه آخرین كلامش در دنیا صلوات باشد. (379)

خداوند ابتدا خود بر پیامبر صلوات مى فرستد و سپس به ما دستور صلوات مى دهد: (اِنَّ اللّهُ وَ مَلائكَتَهُ یصَلُّونَ عَلىَ النَّبِى یا اَیهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً) (380) یعنى همانا خداوند و فرشتگان بر محمّد صلوات مى فرستند، اى كسانى كه ایمان آورده اید شما نیز بر او صلوات و سلام بفرستید و تسلیم محض او باشید.

از این آیه و روایات ذیل آن نكاتى در مورد صلوات بدست مى آید:

الف: صلوات، احترام زبانى است ولى مهم تر از آن اطاعت عملى است كه جمله «سَلِّمُوا تَسْلیماً» به آن اشاره دارد.

ب: صلواتِ خدا و فرشتگان دائمى است: «یصَلُّون»

ج: صلواتِ خداوند كرامت و صلوات فرشتگان رحمت و صلوات مردم دعاست.

د: در روایات آمده: خداوند به حضرت موسى خطاب كرد بر محمّد و آل او صلوات فرست، زیرا كه من و فرشتگانم بر او صلوات مى فرستیم. (381)

ه‍: رسول خدا فرمود: یاد خدا عبادت است و یاد من نیز عبادت است، چنانكه یاد جانشین من على بن ابیطالب عليه‌السلام نیز عبادت است. (382)

و: در روایات آمده: براى استجابت دعا قبل از دعا صلوات بفرستید. (383) نه تنها گفتن صلوات بهنگام شنیدن نام آن حضرت بلكه نوشتن آن، بدنبال نام آن حضرت ثواب دارد و پیامبر مى فرمود: كسى كه در كتاب خود بر من صلوات بفرستد، تا زمانى كه نام من در این كتاب است فرشتگان براى او استغفار مى كنند. (384)

## چگونگى صلوات

در كتب اصلى اهل سنت از پیامبراكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده است كه بهنگام صلوات، حتماً نام آل محمّد را در كنار پیامبر بیاورید وگرنه صلوات شما ابتر و ناقص است. (385)

در تفسیر در المنثور از كتاب هاى صحیح بخارى و مسلم و ابى داود و ترمذى و نسائى و ابن ماجه كه از مهم ترین كتب اهل تسنن است نقل شده است، كه شخصى به پیامبراكرم گفت: ما مى دانیم چگونه بر تو سلام كنیم، امّا صلوات بر تو چگونه است؟

پیامبر فرمودند: چنین بگوئید: (اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ عَلى آلِ مُحَمَّدَ كَما صَلَّیتَ عَلى اِبْراهیم وَ آلِ اِبْراهیم اِنَّك حَمیدٌ مَجیدٌ) (386)

شافعى امام مذهب شافعیان این مطلب را به شعر درآورده و مى گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا اَهْلَ بَیتِ رَسُولِ اللّهِ حُبُّكُمُ |  | فَرْضٌ مِنَ اللّهِ فِى الْقُرآنِ اَنْزَلَه |
| كَفاكُمْ مِنْ عَظیمِ الْقَدْرِ اَنَّكُم |  | مَنْ لَمْ یصَلِّ عَلَیكُمْ فَلا صَلوةَ لَه (387) |

اى اهل بیت پیامبر! كه محبت شما از طرف خداوند در قرآن آمده است، در بزرگى شما همین بس كه هركس در نماز بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل است.

آرى یاد آل محمّد در هر نماز، رمز آن است كه باید پس از پیامبر به سراغ اهل بیت او برویم نه دیگران. وگرنه بردن نام كسانى كه نیاز به تداوم راهشان نیست آنهم در هر نماز، كارى لغو مى شود.

شخصى خود را به كعبه چسبانده بود و صلوات مى فرستاد، اما نام آل محمّد را نمى برد، امام صادق عليه‌السلام فرمود: این ظلم به ماست. (388)

پیامبر خدا فرمود: كسانى كه آل مرا از صلوات محروم كنند در قیامت از بهشت بوئى نمى برند. (389) چنانكه جلساتى كه نام خدا و یاد پیامبر و آل او در آن نباشد، موجب حسرت در قیامت خواهد بود. (390)

جالب آنكه در روایات آمده است: هرگاه نام پیامبرى از پیامبران خدا برده شد، ابتدا بر محمّد و آل او صلوات بفرستید و سپس بر آن پیامبر درود و ثنا بفرستید. (391)

پیامبر خدا فرمود: بخیل واقعى كسى است كه نام مرا بشنود اما بر من صلوات نفرستد. او جفاكارترین و بى وفاترین مردم است. (392)

## سلام

پس از ذكر صلوات، سه سلام مى دهیم: یكى به رسول خدا، یكى به اولیاى خدا و یكى به مؤمنان و همكیشان خود.

خداوند در آیه (یا اَیهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلّوا عَلَیهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً) بدنبال صلوات، دستور سلام بر پیامبر مى دهد، لذا در نماز پس از صلوات بر آن حضرت، بر او سلام مى دهیم: «اَلسَّلامُ عَلَیك اَیهَا النَّبِىُّ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُه»

با تكبیرة الاحرام از خلق بریدیم و به خالق پیوستیم. در پایان نماز نیز ابتدا به گل سرسبد هستى، یعنى پیامبراكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله سلام مى كنیم. سپس به بندگان صالح خدا سلام مى كنیم:

«اَلسَّلامُ عَلَینا وَ عَلى عِبادِ اللّهِ الصّالِحینَ» شامل همه انبیا و اوصیاى گذشته و امامان معصوم مى شود.

خداوند نیز خود بر پیامبرانش سلام و درود مى فرستد: (سلام على المرسلین) (393)، (سلام على نوح) (394)، (سلام على ابراهیم) (395)، (سلام على موسى و هارون) (396)

با اسلام خود را با بندگان صالح خدا پیوند مى دهیم. پیوند و رابطه اى فراتر از مرزهاى زمان و مكان، با همه پاكان و صالحان در طول تاریخ در همه عصرها و نسلها.

آنگاه به مؤمنانِ همراه و همكیش خود در زمان حاضر مى رسیم، به آنان كه در جماعت مسلمین شركت كرده اند و با ما در یك صف واحد قرار گرفته اند. به آنان و فرشتگان حاضر در جمع مسلمین و دو فرشته ماءمور خود سلام مى كنیم: «اَلسَّلامُ عَلیكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُه»

نماز را با نام خدا آغاز كردیم و با سلام به خلق خدا پایان مى بریم.

در این سلام ها، سلسله مراتب مراعات شده است، ابتدا رسول خدا، بدنبال او انبیا و اولیا و صالحان و پس از آنها مؤمنان و پیروان.

## سیماى سلام

سلام، نامى از نام هاى خداست

سلام، تحیت اهل بهشت به یكدیگر است.

سلام، تحیت فرشتگان بهنگام ورود به بهشت است.

سلام، پیام پروردگار رحیم است.

سلام، پذیرایى شب قدر است.

سلام، اولین حق هر مسلمان بر دیگرى است.

سلام، كلید شروع هر كلام و نوشته اى است.

سلام، امان نامه از هرگونه ترس و شرّى است.

سلام، ساده ترین عمل نیك است.

سلام، نشانه تواضع و فروتنى است.

سلام، عامل محبت والفت است.

سلام، اظهار صلح و مسالمت است.

سلام، اولین تحفه و هدیه دو انسان است.

سلام، آرزوى سلامتى براى بندگان خداست.

سلام، دعوت به صلح جهانى است.

سلام، امیددهنده و نشاطآور است.

سلام، برطرف كننده كدورتهاى گذشته است.

سلام، اعلام حضور و اجازه براى ورود است.

سلام، بهترین كلام بهنگام ورود و خروج است.

سلام، كلامى است در زبان سبك، اما در میزان سنگین.

سلام، راهگشاى مصلحان براى اصلاح جامعه است.

سلام، كلامى است كه مخاطبش مردگان و زندگانند.

سلام، عامل تعظیم و تكریم است.

سلام، سبب جلب رضاى خدا و غضب شیطان است.

سلام، وسیله ادخال سرور در قلوب است.

سلام، كفّاره گناهان و رشددهنده حسنات است.

سلام، پیام آور انس و دوستى است.

سلام، عامل تكبرزدایى و خودخواهى است.

سلام، ادب الهى است.

سلام، استقبال از هر خیر و خوبى است.

سلام، كمالى كه ترك آن نشانه بخل و تكبر و انزوا و قهر و قطع رحم است.

سلام، ابر رحمتى است كه بر سر مردم مى افكنیم و لذا مى گوییم: «اَلسَّلامُ عَلَیكُم» نه «اَلسَّلامُ لَكُم». پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمود: من تا آخر عمر سلام كردن بر كودكان را ترك نمى كنم. (397) گرچه سلام كردن مستحب است و پاسخ آن واجب، اما پاداش كسى كه ابتدا به سلام كند دهها برابر جواب دهنده است.

در روایات مى خوانیم سواره بر پیاده، ایستاده بر نشسته و وارد بر حاضرین مجلس سلام كند. (398) و قرآن مى فرماید: هرگاه مورد تحیت قرار گرفتید، پاسخى گرم تر بدهید: (اِذا حُییتُمْ بِتَحیةٍ فَحَیوا بِاَحْسَنَ مِنْها) (399)

والسلام علیكم و رحمة اله و بركاته

## پی نوشت ها :

1- سوره ذاریات، آیه 56.

2- سوره بقره، آیه 138.

3- سئوال: اگر علاقه به فرزند فطرى است، پس چرا در بعضى از زمان ها مثل دوران جاهلیت دختر را زنده به گور مى كردند؟

پاسخ: مسائل فطرى متعدد است، همانطور كه علاقه به فرزند فطرى است علاقه به آبرو نیز فطرى است. عرب جاهلى، دختر را مایه ننگ خود مى دانست چون در جنگ ها اسیر مى شد و قدرت تولید و درآمدِ اقتصادى نداشت، لذا بخاطر حفظ آبروى خود دست از دخترش بر مى داشت. راه دور نرویم علاقه به مال و جان هر دو فطرى است، اما بعضى جان را فداى مال و بعضى مال را فداى جان مى كنند. بنابراین فداكردنِ دختر بخاطر حفظ آبرو با فطرى بودنش منافاتى ندارد.

4- سوره ملك، آیه 30.

5- سوره واقعه، آیه 70.

6- سوره واقعه، آیه 65.

7- سوره سباء، آیه 9.

8- «قَرَّتْ اذا عینه اذا اقتَدى بعد السنین المتطاولة بالبهیمة الهامِلة و السائمة المرعیة».

نهج البلاغه، نامه 45.

9- سوره طه، آیه 14.

10- بحار، ج 71، ص 212.

11- بحار، ج 71، ص 212.

12- كافى، ج 2، ص 86.

13- كافى، ج 5، ص 496.

14- سیرى در سیره نبوى، ص 213.

15- طهارت روح، ص 122.

16- بحار، ج 78، ص 357.

17- بحار، ج 14، ص 41.

18- سوره بقره، آیه 65.

19- سوره طه، آیه 14.

20- سوره رعد، آیه 28.

21- بحار، ج 49، ص 175.

22- سوره حجر، آیه 99.

23- بحار، ج 53، ص 326.

24- سوره طه، آیه 14.

25- سوره رعد، آیه 28.

26- سوره فجر، آیه 28.

27- سوره نساء، آیه 1.

28- سوره قریش، آیه 2.

29- سوره عنكبوت، آیه 45.

30- سوره هود، آیه 114.

31- نهج البلاغه، خطبه 222.

32- نهج البلاغه، خطبه 199.

33- بحار، ج 77، ص 402.

34- سوره نساء، آیه 139.

35- سوره بقره، آیه 45.

36- سوره بقره، آیه 45.

37- سوره بقره، آیه 115.

38- سوره آل عمران، آیه 96.

39- سوره بقره، آیه 150.

40- سوره انفال، آیه 29.

41- سوره حدید، آیه 28.

42- سوره محمد، آیه 17.

43- سوره عنكبوت، آیه 69.

44- سوره اعراف، آیه 201.

45- سوره عنكبوت، آیه 45.

46- سوره بقره، آیه 45.

47- سوره یوسف، آیه 53.

48- سوره قصص، آیه 83.

49- سوره نازعات، آیه 41.

50- سوره انعام، آیه 162.

51- بحار، ج 70، ص 22.

52- بحار، ج 88، ص 41 و 93.

53- سوره بقره، آیه 34.

54- سوره آل عمران، آیه 96.

55- سوره عنكبوت، آیه 45.

56- سوره نساء، آیه 43.

57- سوره نساء، آیه 142.

58- سوره نساء، آیه 100.

59- اسرارالصلوة ص 12.

60- كنزالعمّال، حدیث 18870.

61- سوره فاطر، آیه 29.

62- سوره اعراف، آیه 170.

63- سوره حجر، آیه 9.

64- سوره طه، آیه 14.

65- سوره اسراء، آیه 78.

66- سوره جن، آیه 18.

67- سوره نور، آیه 56.

68- سوره بقره، آیه 256.

69- سوره نساء، آیه 60.

70- سوره قریش، آیه 3.

71- سوره عنكبوت، آیه 45.

72- سوره طه، آیه 14.

73- سوره علق، آیه آخر.

74- سوره اسراء، آیه 1.

75- سوره بقره، آیه 23.

76- (اءلَم اءعهَد اِلیكُم یا بَنى آدَم اءنْ لا تَعبُدوا الشّیطانَ اِنّه لَكُم عَدوُّ مُبین. وَ اءنِ اعبُدونى هذا صِراطٌ مُستَقیم) سوره یس، آیه 60 - 61.

77- سوره بقره، آیه 40.

78- سوره بقره، آیه 74.

79- سوره كوثر.

80- سوره بقره، آیه 45.

81- سوره مریم، آیه 58.

82- سوره حجر، آیه 99.

83- سوره ابراهیم، آیه 37.

84- سوره اعراف، آیه 31.

85- بحار، ج 80، ص 188.

86- بحار، ج 73، ص 133.

87- رساله احكام امام قدس سره، مسئله 915.

88- سوره بقره، آیه 125.

89- سوره آل عمران، آیه 35.

90- بحار، ج 2، ص 41.

91- بحار، ج 70، ص 210.

92- سوره انسان، آیه 9.

93- سوره انسان.

94- محجّة البیضاء، ج 8، ص 104.

95- بحار، ج 72، ص 93.

96- بحار، ج 70، ص 210.

97- بحار، ج 75، ص 155.

98- سوره انفال، آیه 4.

99- سوره آل عمران، آیه 163.

100- سوره تكویر، آیه 21.

101- تماشاگه راز، ص 114.

102- سوره عنكبوت، آیه 65.

103- بحار، ج 70، ص 186.

104- بحار، ج 41، ص 14.

105- به نقل از آیة اللّه صافى.

106- سوره هود، آیه 7.

107- سوره مائده، آیه 55.

108- سوره نور، آیه 39.

109- سوره بقره، آیه 190.

110- سوره انسان، آیه 9.

111- سوره بقره، آیه 207.

112- سوره نحل، آیه 97.

113- مستدرك الوسائل، حدیث 4696.

114- سوره عبس آیات 1 تا 10.

115- سوره مائده، آیه 54.

116- سوره احزاب، آیه 39.

117- وسائل، ج 1، ص 39.

118- غررالحكم.

119- وسائل، ج 8، ص 107.

120- نهج البلاغه، خطبه 178.

121- وسائل، ج 1، ص 40.

122- بحار، ج 70، ص 201.

123- وسائل ج 1 ص 40.

124- بحار، ج 78، ص 312.

125- غررالحكم.

126- قصار الجمل.

127- سوره نساء، آیه 74.

128- سوره نساء، آیه 100.

129- وسائل، ج 1، ص 39.

130- وسائل، ج 1، ص 87.

131- محجّة البیضاء، ج 8، ص 103.

132- محجّة البیضاء، ج 8، ص 104.

133- بحار، ج 70، ص 206.

134- وسائل، ج 1، ص 35.

135- محجّة البیضاء، ج 4، ص 374.

136- سوره اعراف، آیه 56.

137- سوره انبیا، آیه 90.

138- نهج البلاغه، حكمت 290.

139- سوره نساء، آیه 92.

140- سوره بقره، آیه 225.

141- سوره ابراهیم، آیه 37.

142- سوره بقره، آیه 165.

143- مناجات شعبانیه.

144- سوره شعراء، آیه 89.

145- بحار، ج 70، ص 375.

146- وسائل، ج 12، ص 86.

147- وسائل ج 15 ص 22.

148- شخصى به من گفت: به یكى از جانبازانِ جنگ برخوردم كه روى چرخ نشسته بود، جلو رفتم و او را بوسیدم. بوى عطر مرا كه فهمید از من تقاضا كرد شیشه عطرم را به او بدهم. من گفتم: عطرى براى شما مى خرم ولى این عطر براى خودم باشد. به هر حال به او ندادم و از او جدا شدم ساعتى بعد كه به دستشویى رفتم شیشه عطرم به درون مستراح افتاد. ناگهان متوجه شدم این كیفر آن بخل است و همانجا به حال خودم گریه كردم. آرى، چه بسیار حسرت ها و ندامت ها كه باید در قیامت بخوریم از اینكه براى خدا كارى نكرده ایم.

149- غررالحكم، حدیث 1610.

150- غررالحكم، حدیث 1615.

151- وسائل، ج 4، ص 727.

152- بحار، ج 84، ص 351.

153- سرّالصلوة، ص 78.

154- بحار، ج 20، ص 190.

155- بحار، ج 32، ص 60.

156- بحار، ج 43، ص 104.

157- بحار، ج 35، ص 70.

158- بحار، ج 20، ص 63.

159- بحار، ج 11، ص 168.

160- بحار، ج 15، ص 248.

161- بحار، ج 15، ص 273.

162- تفسیرنمونه، ج 27، ص 407.

163- بحار، ج 92، ص 127.

164- بحار، ج 20، ص 126.

165- بحار، ج 92، ص 145.

166- كتاب زیدبن على، ص 186.

167- بحار، ج 19، ص 281.

168- بحار، ج 43، ص 93.

169- بحار، ج 41، ص 341.

170- سوره مائده، آیه 55.

171- بحار، ج 35، ص 183.

172- بحار، ج 16، ص 99.

173- بحار، ج 40، ص 260.

174- بحار، ج 42، ص 125.

175- بحار ج 86 ص 207.

176- بحار، ج 39، ص 98.

177- پیامبرى و حكومت، ص 146.

178- مستدرك الوسائل، حدیث 4365.

179- عدد هفت، عدد آسمان ها، ایام هفته، طواف، سعى بین صفا و مروه و عدد سنگ هایى است كه به شیطان زده مى شود.

180- تفسیر كنزالدقائق.

181- بحار، ج 92، ص 257.

182- سوره هود، آیه 41.

183- بحار، ج 76، ص 385.

184- كنزالعمّال، حدیث 29558.

185- تفسیر برهان، ج 1، ص 43.

186- مستدرك حاكم، ج 3، ص 233.

187- مسند احمد، ج 3، ص 177 و ج 4، ص 85.

188- (كُلُّ شَئ هالِكٌ اِلاّ وَجْهه). سوره قصص، آیه 88.

189- سوره اعراف، آیه 180.

190- تفسیر نمونه، ج 7، ص 27.

191- سوره مریم، آیه 65.

192- سوره انعام، آیه 164.

193- سوره طه آیه 50.

194- سوره اسراء، آیه 20.

195- سوره اعراف، آیه 54.

196- سوره یونس، آیه 10.

197- سوره انعام، آیه 12.

198- سوره انبیا، آیه 107.

199- سوره الرحمن، آیه 2.

200- سوره آل عمران، آیه 26.

201- سوره مؤمن، آیه 16.

202- سوره آل عمران، آیه 19.

203- سوره زمر، آیه 3.

204- سوره ذاریات، آیه 12.

205- سوره انفطار، آیه 19.

206- سوره شعراء، آیه 88.

207- سوره ممتحنه، آیه 3.

208- سوره حجر، آیه 49 - 50.

209- سوره غافر، آیه 3.

210- سوره نساء، آیه 80.

211- سوره اعراف، آیه 43.

212- سوره مائده، آیه 18.

213- سوره انشقاق، آیه 6.

214- سوره محمّد، آیه 17.

215- سوره هود، آیه 56.

216- سوره یس، آیات 3 - 4.

217- سوره یس، آیه 61.

218- سوره آل عمران، آیه 101.

219- بحار، ج 87، ص 3.

220- سوره انعام، آیه 161.

221- سوره بقره، آیه 143.

222- سوره اعراف، آیه 31.

223- سوره اسراء، آیه 29.

224- سوره فرقان، آیه 67.

225- سوره اسراء، آیه 110.

226- سوره فتح، آیه 29.

227- سوره بقره، آیه 43.

228- سوره بقره، آیه 82.

229- سوره بقره، آیه 83.

230- سوره عنكبوت، آیه 8.

231- سوره نساء، آیه 135.

232- سوره مائده، آیه 8.

233- سوره بقره، آیه 47.

234- سوره بقره، آیه 61.

235- سوره مائده، آیه 13.

236- سوره نساء، آیه 161.

237- سوره مائده، آیه 24.

238- سوره ممتحنه، آیه 13.

239- روایات راجع به فضیلت و اهمیت این سوره در تفسیر البرهان آمده است كه ما در اینجا تنها به گوشه اى از آن روایات اشاره مى كنیم.

240- بحار، ج 18، ص 202.

241- بحار، ج 3، ص 13.

242- تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 709.

243- سوره شورى، آیه 11.

244- سوره لقمان، آیه 13.

245- تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 714.

246- نهج البلاغه، خطبه توحید.

247- سوره اعراف، آیه 180.

248- سوره طور، آیه 43.

249- سوره مرسلات، آیه 48.

250- بحار، ج 85، ص 100.

251- سوره واقعه، آیه 74.

252- جامع الاحادیث، ج 2، ص 922.

253- بحار، ج 85، ص 108.

254- سوره، ص، آیه 24.

255- وسائل، ج 4، ص 928.

256- وسائل، ج 4، ص 928.

257- جامع الاحادیث، ج 5، ص 203.

258- وسائل، ج 4، ص 928.

259- وسائل، ج 4، ص 942.

260- وسائل، ج 4، ص 942.

261- همه این آداب در جلد چهارم وسائل، از صفحه 920 تا 943 آمده است.

262- بحار، ج 85، ص 110.

263- وسائل، ج 4، ص 922.

264- البتّه سجده مخصوص خداست و انسان فقط قبله فرشتگان قرار گرفت.

265- سوره علق، آیه آخر. البتّه این، آیه یكى از چهار، آیه اى است كه اگر تلاوت شود سجده بر انسان واجب مى شود.

266- سوره فتح، آیه 29.

267- سوره نحل، آیه 49.

268- سوره الرحمن، آیه 6.

269- نهج البلاغه، خطبه 91.

270- سوره انسان، آیه 26.

271- سوره آل عمران، آیه 43.

272- سوره حج، آیه 77.

273- سوره فتح، آیه 29.

274- سوره سجده، آیه 15.

275- سوره فرقان، آیه 64.

276- بحار، ج 85، ص 139.

277- جامع الاحادیث، ج 5، ص 466.

278- جامع الاحادیث، ج 5، ص 482.

279- جامع الاحادیث، ج 5، ص 453.

280- مسند احمد حنبل، ج 4، ص 189.

281- جامع الاحادیث، ج 5، ص 189.

282- مستدرك وسائل، ج 4، ص 485.

283- وسائل، ج 4، ص 928.

284- سوره بقره، آیه 125.

285- بحار، ج 85، ص 139.

286- الفقیه، ج 1، ص 272.

287- وافى، ج 8، ص 992.

288- مستدرك وسائل، ج 4، ص 484

289- این روایات در جلد چهارم وسائل، از صفحه 950 تا 980 آمده است.

290- مطالب این بحث از روایاتى استفاده شده كه در كتاب شریف «كامل الزیارات» باب 89 به بعد آمده است.

291- وافى، ج 8، ص 825.

292- محجّة البیضاء، ج 1، ص 346.

293- جامع الاحادیث، ج 5، ص 459.

294- جامع الاحادیث، ج 5، ص 453.

295- جامع الاحادیث، ج 5، ص 469.

296- الفقیه، ج 1، ص 334.

297- الفقیه، ج 1، ص 331.

298- بحار، ج 85، ص 163.

299- وافى، ج 8، ص 882.

300- جامع الاحادیث، ج 5، ص 475.

301- بحار، ج 85، ص 137.

302- سفینة البحار.

303- وسائل، ج 4، ص 1058.

304- وسائل، ج 4، ص 633.

305- وسائل، ج 4 986.

306- مسند احمد حنبل، ج 1، ص 461.

307- سوره یوسف، آیه 100.

308- سوره واقعه، آیه 74.

309- سوره اعلى، آیه 1.

310- تفسیرالمیزان، ج 19، ص 160.

311- سوره طور، آیه 43.

312- سوره قلم، آیه 29.

313- سوره انعام، آیه 91.

314- سوره آل عمران، آیه 191.

315- سوره مؤمنون، آیه 115.

316- سوره یونس، آیه 68.

317- سوره انبیا، آیه 22.

318- سوره طه، آیه 130.

319- سوره نصر.

320- سوره صافات، آیات 143 - 144.

321- سوره اسراء، آیه 43.

322- سوره صافّات، آیات 159 - 160.

323- وسائل، ج 7، ص 187.

324- كافى، ج 2، ص 80.

325- وافى، ج 2، ص 107.

326- تفسیرالمیزان، ج 13، ص 540.

327- وسائل، ج 4، ص 1207.

328- سوره جمعه، آیه 1.

329- سوره انبیا، آیه 79.

330- سوره رعد، آیه 13.

331- سوره نور، آیه 41.

332- تفسیر قرطبى، ج 8، ص 5581.

333- تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 444.

334- تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 168.

335- تفسیرالمیزان، ج 13، ص 206.

336- تفسیر المیزان، ج 13، ص 203.

337- سوره فتح، آیه 10.

338- سوره اسراء، آیه 44.

339- سوره اسراء، آیه 85.

340- این جمله 4 بار در قرآن تكرار شده است، از جمله: سوره انبیاء، آیه 109.

341- سوره نمل، آیات 22 - 27.

342- سوره نمل، آیه 18.

343- سوره آل عمران، آیه 43.

344- سوره مزمّل آیه 8.

345- وسائل، ج 4، ص 912.

346- مفردات راغب.

347- سوره اعراف، آیه 55.

348- معانى صدوق، ص 369.

349- بحار، ج 82، ص 197.

350- مسائل قنوت در توضیح المسائل.

351- بحار، ج 82، ص 200.

352- بحار، ج 38، ص 280.

353- بحار، ج 43، ص 81.

354- بحار، ج 82، ص 201.

355- بحار، ج 68، ص 63.

356- سوره آل عمران، آیه 18.

357- بحار، ج 93، باب التهلیل و فضله.

358- بحار، ج 3، ص 13.

359- اشاره به، آیه: (ولا تقولوا لمن القى الیكم السّلام لست مؤمناً). سوره نساء، آیه 94.

360- جامع الاحادیث، ج 1، ص 188.

361- فرازهایى از تاریخ اسلام، ص 111.

362- سوره اسراء، آیه 111.

363- بحار، ج 77، ص 402.

364- سوره تحریم، آیه 11.

365- سوره آل عمران، آیه 81.

366- سوره لقمان، آیه 13.

367- سوره اسراء، آیه 1.

368- سوره بقره، آیه 23.

369- سوره اسراء، آیه 3.

370- سوره، ص، آیه 30.

371- سوره منافقون، آیه 1.

372- سوره شورى، آیه 23.

373- وسائل، ج 4، ص 1216.

374- كافى، ج 2، ص 492.

375- بحار، ج 94، ص 54.

376- وسائل، ج 4، ص 1220

377- مرآة العقول، ج 12، ص 109.

378- بحار، ج 94، ص 63.

379- وسائل، ج 4، ص 1216.

380- سوره احزاب، آیه 55.

381- تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 305.

382- بحار، ج 94، ص 69.

383- بحار ج 94 ص 64.

384- بحار، ج 94، ص 71.

385- به نقل از تفسیر نمونه، ج 17، ص 420.

386- به نقل از تفسیرالمیزان، ج 16، ص 365، صحیح بخارى، ج 6، ص 151.

387- الغدیر.

388- وسائل، ج 4، ص 1218.

389- وسائل، ج 4، ص 1219.

390- كافى، ج 2، ص 497.

391- بحار، ج 94، ص 48.

392- وسائل، ج 4، ص 1220.

393- سوره صافات، آیه 181.

394- سوره صافات، آیه 79.

395- سوره صافات، آیه 109

396- سوره صافات، آیه 120.

397- بحار، ج 16، ص 98.

398- بحار، ج 84، ص 277.

399- سوره نساء، آیه 81.

فهرست مطالب

[سخن ناشر 2](#_Toc399587773)

[پیشگفتار 3](#_Toc399587774)

[عبادت و عبودیت 4](#_Toc399587775)

[عبادت چیست؟ 4](#_Toc399587776)

[فطرت و عبادت 4](#_Toc399587777)

[ریشه پرستش 6](#_Toc399587778)

[عمق پرستش 7](#_Toc399587779)

[بى تفاوتى نسبت به عبادت 8](#_Toc399587780)

[مدار عبادت، رضاى خدا 9](#_Toc399587781)

[روحیه عبادت 9](#_Toc399587782)

[میانه روى در عبادت 10](#_Toc399587783)

[مدیریت در عبادت 11](#_Toc399587784)

[عبادت، داروخانه شبانه روزى 12](#_Toc399587785)

[عبادت، مایه آرامش 13](#_Toc399587786)

[عبادت و دریافت ها 14](#_Toc399587787)

[تأثیر متقابل ایمان و عبادت 15](#_Toc399587788)

[فلسفه عبادت در قرآن 15](#_Toc399587789)

[نماز در كلام على عليه‌السلام 16](#_Toc399587790)

[آثار و بركات عبودیت و بندگى 18](#_Toc399587791)

[1- احساس غرور و افتخار 18](#_Toc399587792)

[2- احساس قدرت 18](#_Toc399587793)

[3- احساس عزّت 18](#_Toc399587794)

[4- عامل تربیت 20](#_Toc399587795)

[5 - احضار ارواح! 21](#_Toc399587796)

[6- ولایت بر هستى! 22](#_Toc399587797)

[باز هم سیماى نماز 25](#_Toc399587798)

[نماز و قرآن 28](#_Toc399587799)

[نماز و قصاص! 28](#_Toc399587800)

[عبادت و ولایت 29](#_Toc399587801)

[نماز و رهبرى 30](#_Toc399587802)

[درجات عبادت 31](#_Toc399587803)

[سیماى عبادت 33](#_Toc399587804)

[نمازهاى مشكل گشا 35](#_Toc399587805)

[نماز جعفر طیار 35](#_Toc399587806)

[قداست نماز 36](#_Toc399587807)

[جامعیت نماز 37](#_Toc399587808)

[نیت 42](#_Toc399587809)

[نیت 42](#_Toc399587810)

[نیت خالص 42](#_Toc399587811)

[قصد قربت 44](#_Toc399587812)

[درجات قرب 45](#_Toc399587813)

[خدا را براى خدا بخوانیم 46](#_Toc399587814)

[راه رسیدن به قرب 47](#_Toc399587815)

[خاطره 48](#_Toc399587816)

[كیفیت یا كمّیت 49](#_Toc399587817)

[خاطره 49](#_Toc399587818)

[خاطره 50](#_Toc399587819)

[نیتّ به كار ارزش مى دهد 51](#_Toc399587820)

[دو خاطره 52](#_Toc399587821)

[خاطره 53](#_Toc399587822)

[آثار و بركات نیت پاك 54](#_Toc399587823)

[امتیاز نیت بر عمل 57](#_Toc399587824)

[درجات نیت 58](#_Toc399587825)

[نقش نیت در مسائل كیفرى 59](#_Toc399587826)

[معرفت، مقدّمه قصد قربت 59](#_Toc399587827)

[آثار نیت فاسد 60](#_Toc399587828)

[تكبیرة الاحرام 63](#_Toc399587829)

[اللّه اكبر 63](#_Toc399587830)

[تكبیر در نمازهاى دیگر 64](#_Toc399587831)

[در نماز چگونه تكبیر بگوییم؟ 65](#_Toc399587832)

[معناى تكبیر 65](#_Toc399587833)

[تكبیر در فرهنگ اسلامى 66](#_Toc399587834)

[سوره حمد 69](#_Toc399587835)

[سوره حمد 69](#_Toc399587836)

[درسهاى تربیتى سوره حمد 70](#_Toc399587837)

[بسم اللّه 73](#_Toc399587838)

[واژه اللّه 74](#_Toc399587839)

[واژه دین 80](#_Toc399587840)

[صراط مستقیم كدام است؟ 85](#_Toc399587841)

[غضب شدگان و گمراهان كیانند؟ 90](#_Toc399587842)

[سوره توحید 93](#_Toc399587843)

[اهمیت سوره توحید 93](#_Toc399587844)

[مرحله اوّل: 99](#_Toc399587845)

[مرحله دوّم: 99](#_Toc399587846)

[مرحله سوّم: 99](#_Toc399587847)

[مرحله چهارم: 100](#_Toc399587848)

[مرحله پنجم: 100](#_Toc399587849)

[ركوع و سجود 101](#_Toc399587850)

[ركوع 101](#_Toc399587851)

[آثار ركوع 101](#_Toc399587852)

[آداب ركوع 102](#_Toc399587853)

[ركوع اولیاى خدا 103](#_Toc399587854)

[سجود 104](#_Toc399587855)

[تاریخ سجده 104](#_Toc399587856)

[اهمیت سجده 104](#_Toc399587857)

[حكمت هاى سجده 106](#_Toc399587858)

[آداب سجده 107](#_Toc399587859)

[خاك كربلا 108](#_Toc399587860)

[سجده شكر 109](#_Toc399587861)

[بركات سجده شكر 110](#_Toc399587862)

[سجده هاى اولیاى خدا 110](#_Toc399587863)

[چند نكته 111](#_Toc399587864)

[ذكر تسبیح 112](#_Toc399587865)

[سُبحان اللّه 112](#_Toc399587866)

[جایگاه تسبیح 112](#_Toc399587867)

[پاداش تسبیح 114](#_Toc399587868)

[تسبیح عملى 114](#_Toc399587869)

[تكرار تسبیح 115](#_Toc399587870)

[ذكر خدا در فرهنگ نیاكان ما 115](#_Toc399587871)

[تسبیح موجودات 116](#_Toc399587872)

[قنوت 119](#_Toc399587873)

[قنوت 119](#_Toc399587874)

[قنوت نمازهاى مختلف 120](#_Toc399587875)

[قنوت معصومین 121](#_Toc399587876)

[تشهّد و سلام 122](#_Toc399587877)

[تشهّد 122](#_Toc399587878)

[شعار توحید 122](#_Toc399587879)

[توحید ناب 124](#_Toc399587880)

[شهادت به رسالت 125](#_Toc399587881)

[صلوات 126](#_Toc399587882)

[چگونگى صلوات 127](#_Toc399587883)

[سلام 128](#_Toc399587884)

[سیماى سلام 129](#_Toc399587885)

[پی نوشت ها : 132](#_Toc399587886)

[فهرست مطالب 148](#_Toc399587887)